

فهرست

(۱) مقدمه / ۹

(۲) نعمتی کمیاب / ۱۳

- ۱۵ هدف از تحصیل علوم حوزوی
- ۱۷ اهمیت علم
- ۱۹ موانع کسب فهم و بهره از تحصیل علم
- ۲۱ چرا طلبه به موانع رشد مبتلا می‌شود؟
- ۲۱ شخصیت اصلی انسان و مخصوصاً روحانی
- ۲۸ امانات سپرده شده به اهل علم

(۳) طلبه و درس / ۳۷

- ۴۱ انتخاب مدرسه و استاد
- ۴۱ استاد
- ۴۷ رابطه متقابل شاگرد و استاد
- ۴۹ ارتباط با سایر طلاب

(۴) طلبه و اخلاق / ۵۳

۵۳ ملامت علما هم ز علم بی عمل است
۵۵ راستگویی
۵۹ تملّق
۶۴ عُجب
۷۱ غرور
۷۳ حسد
۷۵ امانت‌داری و پرهیز از خیانت
۷۶ خوش خلقی
۸۰ اهتمام به قرآن
۸۴ نماز مقبول
۹۳ حالتی رفت که محراب به فریاد آمد
۹۶ تبعیت
۹۷ معرفت خدای تعالی
۹۹ و لله الاسماء الحسنی
۱۰۲ مراحل حرکت به سوی خدای تعالی
۱۱۰ پرهیز از حبّ غیر خدا
۱۲۶ راحتی حقیقی مؤمن

(۵) طلبه و جامعه / ۱۲۹

۱۴۲ تبلیغ و منبر
-----	--------------------

فهرست	۷ □
شخصیت مبلغ	۱۴۴
رابطه طلاب با مردم	۱۴۶
اقبال یا ادبار مردم	۱۵۰
سفارشی به حضرت داوود <small>علیه السلام</small>	۱۵۷
اشتغال	۱۵۸
قناعت	۱۶۲

(۶) طلبه و خانواده / ۱۶۵

معاشرت طلبه با پدر و مادر	۱۶۵
معاشرت با همسر	۱۶۶
رابطه با فرزند	۱۶۷
فراموشی هدف خلقت	۱۶۹
بانوی ایرانی	۱۷۱
زنی که شوهرش را به سعادت رساند	۱۸۰
حکایت	۱۸۲
همبستگی در زناشویی	۱۸۳
وظیفه زن و شوهر نسبت به خدا و یکدیگر	۱۹۰
محبت بین زن و شوهر	۱۹۶
درک زن و شوهر از یکدیگر	۲۰۶
زندگی راحت	۲۱۰
تحصیل رضای خدا در خانواده	۲۱۱
عوامل موفقیت در زندگی مشترک	۲۱۳

۸ □ سیره طلاب

۲۱۶ اخلاق بد
۲۲۰ شخصیت زن و مرد از نظر قرآن و مردم
۲۲۳ لزوم برخورداری از زندگی مشترک
۲۲۴ انتخاب هدفمند
۲۲۹ قضا و قدر
۲۳۵ ندانستن هدف زناشویی
۲۳۸ مرگ مؤمن و فاسق
۲۴۷ مرگ عاصیان و کافران

(۷) ملحقات / ۲۴۹

۲۵۳ پاسخ به چند سؤال
۲۵۵ منابع

(۱)

مقدمه

﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^(۱)

با استفاده از آیات و روایات وارده در مدح علم، معلوم است عنایاتی که از جانب حق تعالی به مؤمنین و خصوصاً اهل علم می‌رسد قابل شمارش و بیان نیست و عالم با تقوی، به حدی محترم است که خدای تعالی نام او را در کنار نام خود و ملائکه آورده:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^(۲)

و به فرموده مرحوم شهید ثانی در منیه المرید:

«بر اکرام و بزرگداشت این چنین عالمانی افزوده آنجا که نامشان را

۱ - مجادله/۱۱.

۲ - آل عمران/۱۸.

متصل به نام خود آورده:

﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^(۱)،^(۲)

اما برای تبیین معنی حقیقی این علم و علت صعب الحصول بودن آن، و کم و یا نایاب بودن اینگونه علما، بیان دو مقدمه ضروری است: ۱- معمولاً، «معلوم» و «متصور» با هم مشتبه شده و مجازاً یا اشتباهاً به جای یکدیگر استعمال می‌شود. و آنچه به علت حضور در جلسه درس و یا خواندن بعض کتب، در تصور شخص آید، خواه صحیح یا غلط، جزء معلومات او محسوب می‌شود و وی را «عالم» می‌خوانند. در حالی که آیات و احادیث وارده در تمجید علم، این چنین تصوّراتی را که ممکن است صحیح باشد یا غلط، شامل نمی‌شود. زیرا علم وجود بسیطی است که غیر از صحیح و مطابق واقع بودن صورت دیگری ندارد و «صحیح»، ممدوح خدای علیم است نه محتمل الصّحّة.

۲- با توجه به آیه مذکور در صدر بحث، واضح می‌شود رتبه علم پس از ایمان است، یعنی در صورت فقدان ایمان به وحدانیت خدای تعالی علمی در کار نیست و هر چه هست نه معلوم شخص بلکه خیالات یا تصوّراتی است که از حدّ عالم ماده تجاوز نمی‌کند اگر چه بعضاً در بیان چنین انسانهایی از کلماتی استفاده شود که دلالت بر عوالم و مطالب ماوراء ماده کند.

به همین علت اشخاصی که معمولاً در ابتدا به منظور آشنایی و قرب

۱- آل عمران/۷.

۲- منیة المرید، فصل اول از مقدمه، ص ۹۷.

به حق تعالی، وارد حوزه می‌شوند، ممکن است در اثر روشن نشدن این موضوع به بیراهه رفته و نتوانند از عمر خود به نحو مطلوب استفاده کنند و اگر چه تحصیل دروس حوزوی که برگرفته از کتاب خدا و کلمات معصومین علیهم‌السلام است شرط بسیار لازم و مقدمه رسیدن به آن هدف عالی است اما کافی نیست؛ چرا که آن مقصود حاصل نشود مگر با زانو زدن در محضر بزرگانی که سرد و گرم مبارزه با نفس را چشیده و عظمت حضرت احدیت را با جان خود دریافته‌اند، ﴿وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ﴾ (۱).

اما در عین حال آشنایی با فرمایشات و برنامه زندگی بزرگانی که دستورات و سنت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام را مو به مو به کار بسته‌اند همچون آیه‌الله العظمی امام خمینی، آیه‌الله نجابت و آیه‌الله شهید دستغیب رحمته‌الله و بزرگانی از این قبیل می‌تواند راه گشا باشد. و مکتوب حاضر گفتاری است از همین دست که در تبیین علم و وظیفه عالم و مبلغ دینی در جمع طلاب بیان شده و شامل مطالبی است که حفظ و عمل به آن در کنار تحصیل دروس حوزوی بر طلاب و مبلغین لازم و ضروری است، تا ان شاء الله معلوماتشان علم حقیقی و تبلیغشان نشر حقایق و سنت حضرت ختمی مآب صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد.

(۲)

نعمتی کمیاب

﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾ (۱)

نعمتهای خدای تعالی اعم از ظاهری و باطنی بسیار است و در بین آنها یکی از بزرگترین و مهمترین نعمات الهی توفیق تحصیل علم دین است.

کسی که جوانیش را صرف علوم دینی می‌کند و از خداوند می‌خواهد که او را مبلغ دین قرار دهد بی شک پیرو پیامبران و وارث آنها است، چنانچه نقل شده حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

«إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا
وَإِنَّمَا أُورِثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حِطًّا

۱ - «اگر بخواهید نعمتهای خداوند را بشمارید نمی‌توانید». (ابراهیم/۳۴)

وَافِرًا»^(۱)

و فرمودند:

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ»^(۲)

و همچنین:

«مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَ عَمِلَ بِهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعِي فِي مَلَكَوَاتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا. فَحَقِيلٌ: تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلَّهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ»^(۳)

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند:

«عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ»^(۴)

کسی که طالب علم باشد باید از همان ابتدا کوشش کند که بردبار و باوقار باشد و تواضع و فروتنی را رویه خویش قرار دهد. همچنان که از امام صادق علیه السلام نقل شده:

۱ - «پیامبران درهم و دیناری نگذاشتند و تنها گفتار آنهاست که به جا مانده است و هر کس کلمات آنها را یاد بگیرد بهره فراوانی بدست آورده». (اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب صفة العلم و العلماء، حدیث ۲)

۲ - «چون خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد او را در دین فقیه می‌کند». (اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب صفة العلم و العلماء...، حدیث ۳)

۳ - «کسی که برای خدا علم بیاموزد و عمل به علمش کند و برای خدا یاد بدهد در ملکوت آسمانها بزرگش خوانند و گفته می‌شود: برای خدا یاد گرفت و برای خدا عمل کرد و برای خدا یاد داد». (اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم و التعلّم، حدیث ۶)

۴ - «عالمی که (مردم) از علمش بهره‌مند شوند بهتر از هفتاد هزار عابد است». (اصول کافی، کتاب فضل علم، باب صفة العلم و فضله...، حدیث ۸)

«أَطْبُوا الْعِلْمَ وَ تَزَيَّنُوا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَالْوَقَارِ وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ تَعَلَّمُونَهُ الْعِلْمَ وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ وَ لَا تَكُونُوا عُلَمَاءَ جَبَّارِينَ فَيَذْهَبَ بَاطِلُكُمْ بِحَقِّكُمْ»^(۱).

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند:

«العلمُ خلیل المؤمنِ و الحلمُ و زیزه»^(۲).

«لا شیءَ أحسنُ من عقلٍ مع علمٍ و علمٍ مع حِلْمٍ و حِلْمٍ مع قُدْرَةٍ»^(۳).

هدف از تحصیل علوم حوزوی

انسان در هر کاری که وارد می‌شود باید هدف و مقصدی برای انجام آن داشته باشد. هر امری اگر با هدف و انگیزه باشد امید به ادامه و انجام آن خواهد بود و گرنه یا مداوم نیست و یا با موفقیت مواجه نمی‌شود.

یکی از اموری که بدون هدف و انگیزه امکان پی‌گیری و به نهایت رساندن آن نیست، طلبگی و تحصیل علوم دینی است. اما اهدافی که در این راه می‌توان داشت از این قرارند:

۱ - «طلب علم کنید و با حلم و وقار خود را بیارایید و به شاگردان خود تواضع کنید و در برابر استاد خود تواضع کنید و دانشمندان جبار (وقلدر) نباشید تا شیوه باطل شما، حق شما را از میان ببرد». (اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب صفة العلماء، حدیث ۱)

۲ - «علم رفیق بی‌آلایش مؤمن است و حلم وزیر او». (غررالحکم، شماره ۱۱۹)

۳ - هیچ چیز بهتر از عقل همراه با علم، و علم همراه با حلم، و حلم در حال داشتن قدرت نیست». (غررالحکم، شماره ۱۲۶)

۱- هدف، تنها تحصیل و باسواد شدن باشد، که البته چنین مقصودی بجا است اما کافی نیست؛ زیرا خود تحصیل علم نیز مقدمه است و باید از تحصیل منظور و مقصودی را در نظر داشت.

۲- مقصود از تحصیل، آموختن علوم دینی و تبلیغ آن باشد، که این بهتر از صورت قبلی است؛ زیرا تبلیغ کار انبیاء و اولیاء بوده اما همین هم مقدمه است و باید هدفی داشته باشد.

۳- منظور از تحصیل و تبلیغ تقرّب به خداوند باشد، که این هدفی است بسیار عالی و یکی از اهداف بزرگان می باشد؛ زیرا رسیدن به مرتبه کمال انسانی جز با تقرّب به خدای تعالی میسر نیست، چنانچه دوری از خداوند موجب بروز و تقویت صفات حیوانی است و قرب به حق تعالی باعث انّصاف آدمی به صفات خدایی است. لذا گفته می شود انجام عباداتی مانند نماز، روزه، حج، زکاة، خمس، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و سایر واجبات و مستحبات هرگاه با اخلاص باشد مقرب است.

۴- تحصیل و تبلیغ برای قرب به خدا باشد اما در عین حال، مقصود، ریشه کن کردن صفات رذیله و مخصوصاً منیّت و هر اثر بدی که از آن ناشی شود باشد تا به تدریج با از بین رفتن رذائل و کثافات باطنی و کسب صفات خوب بتواند شباهتی ولو مختصر با اهل بیت علیهم السلام پیدا کند، یعنی علی گونه، حسین گونه شود یعنی یک «حسین» کوچک، و یک «علی» کوچک بشود.

بی شک بهترین این اهداف مورد سوم و چهارم است و اگر کسی راست بگوید و هدفش را دقیقاً دنبال کند، این پیگیری آثاری دارد.

از جمله آثار پیگیری هدف سوم عبارتند از:

- ۱- انجام واجبات و ترک محرمات، زیرا ترک واجب و انجام حرام مبعّد و دورکننده انسان از خدای تعالی است نه مقرب.
 - ۲- کسی که قصدش قرب به خداوند است هرگز طمع به مال صاحبان مال و قدرت صاحبان قدرت ندارد.
 - ۳- به شدت از جاهایی یا کسانی که تعریف و تمجید او را می‌کنند فرار می‌کند.
 - ۴- تمام سعی خود را برای حضور قلب در نماز به کار می‌بندد.
 - ۵- از شبهات و مشکوکات که علم به حلیّت آنها ندارد می‌پرهیزد، اعمّ از خوراکی، شهوی، دیدنی، شنیدنی و گفتنی.
- و اما پیگیری هدف چهارم اضافه بر آنچه گذشت اثر بسیار مهم دیگری دارد که آن تحمّل چیزهایی است که نزد نفس، خوشایند نیست، اعمّ از آنچه از جانب دوستان، استاد، پدر و مادر، زن و بچه، فقر و مصیبت باشد یا از ناحیه دشمنان، که این تحمّل و به روی خود نیاوردن بدیها از جانب دوستان و بلکه گذشت کامل و به دل نگرفتن آنها یکی از راههایی است که خیلی سریعتر از انجام مستحبات و بعضی عبادات انسان را به مقصد می‌رساند.

اهمّیت علم

کمیل بن زیاد نقل می‌کند:

امیرالمؤمنین علیه السلام دست مرا گرفت و به سوی قبرستان کوفه برد، آنگاه که به صحرا رسیدیم آهی از سر دلتنگی کشید و فرمود: ای کمیل، این قلبها مثل ظرفهایی است که بهترین آنها پرکنجایش ترین آنها

(برای فهم و درک حقایق) است. پس آنچه می‌گوییم به خاطر بسیار: مردم سه دسته‌اند: ۱- عالم ربّانی ۲- آموزنده بر راه نجات و رهایی یافتن (می‌آموزد تا حق را بیابد و از جهل نجات یابد) ۳- پشه‌هایی که بازیچه باد و طوفان و همیشه سرگردانند (از خود اراده‌ای ندارند)، به دنبال هر آوازی می‌روند و با وزش هر بادی حرکت می‌کنند، نه از نور علم روشنایی گرفتند و نه به تکیه‌گاهی محکم (عالم ربّانی) پناه بردند. ای کمیل، علم بهتر از مال است؛ زیرا علم تو را حفظ می‌کند اما مال را تو باید حفظ کنی، مال با خرج کردن کم می‌شود اما علم با تعلیم به دیگران زیاد می‌گردد، و ارزش و مقامی که بوسیله مال بدست آید با زوال مال از بین می‌رود.

ای کمیل، آشنایی با علم، دین و آئینی است که به واسطه آن (در روز جزا) پاداش داده می‌شود. به واسطه علم است که در دنیا می‌توان خداوند را اطاعت کرد و پس از مرگ نام نیک از خود بجا گذاشت. علم فرمانروا است و مال فرمانبر.

ای کمیل، مالداران مردگانند گرچه به ظاهر زنده‌اند، و تا روزگار باقی است اهل علم زنده و باقیند گرچه جسمشان (بعد از مرگ در بین مردم) نباشد اما یاد آنها در دلها پابرجا است. در این هنگام آن حضرت با دست، به سینه خود اشاره کرده و فرمودند: در اینجا علم بسیاری است، ای کاش برای آن حاملان و طالبانی می‌یافتیم.^(۱)

موانع کسب فهم و بهره از تحصیل علم

چنانچه ذکر شد، در روایات متعدّد از تحصیل علم و علما مدح و تمجید بسیار شده و بعضی از تعبیرات معصومین در این باره موجب تعجب و شگفتی است. مثلاً آنجا که رسول خدا ﷺ می فرماید:

«الْعَالِمُ وَالْمُتَعَلِّمُ شَرِيكَانِ فِي الْأَجْرِ وَلَا خَيْرَ فِي سَائِرِ النَّاسِ»^(۱).

و یا آنجا که از امام صادق علیه السلام روایت شده:

«إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ... وَضِعَتِ الْمَوَازِينُ فَتَوَزَنُ دِمَاءُ الشُّهَدَاءِ مَعَ مِدَادِ الْعُلَمَاءِ فَيَرْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ»^(۲).

و روایات دیگر از این دست.

حال با توجه به این بیانات و مدحهای فراوان در تحصیل علم، سؤال اینجا است: کسی که به منظور تحصیل این علوم قدم در حوزه می گذارد و جوانی و عمر خود را صرف کسب علم می کند آن هم علمی که بر اساس بعضی از روایات ثواب آموختن آن از دوازده هزار ختم قرآن بیشتر است و ثوابها و آثار دیگری که نقل شده، چرا بعضاً مشاهده می شود که یک روحانی مثلاً پس از پنجاه یا هفتاد سال تحصیل و کسب علوم، آثاری از مردان خدا در وی پدیدار نیست و

۱ - «عالم و فراگیر علم در اجر شریکند، و خیری در سایر مردم (که نه می دانند و نه

به دنبال دانستن هستند) نیست». (بحار، ج ۲، ص ۲۵، باب ۸، حدیث ۹۰)

۲ - «روز قیامت که میزانها را قرار می دهند و خون شهدا را با جوهر مرکب علما مقایسه می کنند، جوهر مرکب علما از خون شهدا سنگینتر خواهد بود». (من

لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۹، حدیث ۵۸۵۳)

حتی بعضاً بهره معنوی او از بعضی افراد عادی یا بی سواد هم کمتر است؟

جواب این است که چنین شخصی از همان ابتدا در صدد رفع موانع کمال و رشد خود نبوده و اهمیت چندانی به رفع این موانع نمی داده است.

موانع رشد و تکامل معنوی از این قرار است:

۱- ارتکاب گناه (هر چند به ظاهر کوچک) و ترک واجب، که عالم بی عمل ضررش از هر جاهلی بیشتر است و جهنمیان از بوی تعفن علمای بی عمل رنج می برند.

۲- عدم اصلاح خلیات فاسد مانند حسد، تکبر، خودپسندی، سوءظن و... که وجود این صفات در شخص موجب سقوط و انحطاط است و چنین شخصی اگرچه ظاهراً عالم باشد اما ممکن است عالمی را به فساد بکشد.

۳- در مواردی نیز ممکن است واجب و حرام مراعات شود و احیاناً در تهذیب نفس هم قدمی بردارد اما از شناخت خود غافل بماند، یعنی دنبال خودشناسی نباشد که این نیز در عقب ماندگی مؤثر است، یعنی ممکن است کسی مسائل فقهی یا اصولی را دقیق حل کند اما از چگونگی رابطه خود با خدا چیزی نفهمد و با اینکه بارها روایت مشهور «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» را دیده اما هرگز به گنه آن پی نبرده و یا نخواسته منظور آن را بفهمد. چنین شخصی ممکن است عالم مقدس و خوبی باشد اما شناخت و فهم او در سطح پایینی است.

چرا طلبه به موانع رشد مبتلا می‌شود؟

در جواب باید گفت: این آقای طلبه از وقتی که وارد درس و تحصیل شد نظرش این بود که در آینده یک مجتهد یا مرجع تقلید شود و یا اگر هم فکرش بالاتر بود حداکثر نظرش این بود که عاقبت به خیر شود، بهشت برود و ثواب زیاد ببرد. البته در مورد بهشت و ثواب اگر خالصانه تحصیل کند به آرزویش می‌رسد، اما آنچه نتیجه تحصیل علم است باید بیش از اینها باشد، یعنی چیزی که در ابتدا شاید به ذهن نیاید و تصوّرش برای او مشکل باشد که امکان رسیدن به آن هدف مهم و فوق تصوّر به نیت و هدف شخص باز می‌گردد. کسی که از ابتدای طلبگی واقعاً و حقیقتاً از خداوند خشنودی او را طلبید و لاغیر و شب و روز عاجزانه درخواست کند که طلب علم فقط برای رضای او باشد، این شخص می‌تواند به آن هدف بزرگ و آنچه در روایات وارد شده برسد.

شخصیت اصلی انسان و مخصوصاً روحانی

قرآن معیار انسانیت را ایمان می‌داند و می‌فرماید:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^(۱)

و کسانی را که ایمان ندارند مانند چهارپایان، بلکه بدتر معرفی کرده:

۱ - «بدترین جنبندگان نزد خدا کسانی هستند که کافر شده و ایمان نمی‌آورند».

﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ (۱)

و اهل ایمان و عمل صالح را به عنوان بهترین مخلوقات:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ (۲)

که تفسیر شده به علی علیه السلام و شیعیان آن حضرت. (۳)

و در این میان تنها اهل علم (خدانشناسی) را بعنوان خائفین از خداوند معرفی می کند:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ (۴)

و هدف از بعث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را تلاوت آیات بر مردم و تزکیه و تعلیم می داند:

﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ﴾ (۵)

و هدف از خلقت را علم به خداوند می شمارد:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ

لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ

عِلْمًا﴾ (۶)

۱ - «آنان مانند چهارپایانند، حتی گمراه تر». (اعراف/۱۷۹)

۲ - «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند بهترین مخلوقاتند».

(بینه/۷)

۳ - وسائل، ج ۱۶، ص ۱۸۲، حدیث ۲۱۲۹۹.

۴ - «از میان بندگان خدا تنها اهل علم از او می ترسند». (فاطر/۲۸)

۵ - «... تا آیاتش را بر آنها بخواند و تزکیه شان نماید و کتاب و حکمت به آنها

بیاموزد». (جمعه/۲)

۶ - «خداوند کسی است که هفت آسمان را آفرید و زمین را نیز مانند آن، فرمان او

با توجه به این آیات معلوم می‌شود که شخصیت و ارزش انسان به ایمان و خداشناسی است و چون تحصیل خداشناسی منوط به علم و آگاهی نسبت به قرآن، احکام و فقه می‌باشد لذا می‌گوییم ارزش و شخصیت انسان موقوف به خداشناسی و آگاهی او از مقدمات آن یعنی علوم اسلامی می‌باشد. و همانطور که در روایت کمیل بن زیاد رضی الله عنه آمد، مولا علی رضی الله عنه در مقایسه علم با مال، علم را با پنج امتیاز از مال برتر می‌دانند.

پس از تفحص در روایات وارده از اهل بیت علیهم السلام معلوم می‌شود که دو چیز موجب ضرر بسیار است: اول مال اندوزی، دوم ریاست طلبی، که هر دو مساوی با حبّ دنیا یعنی جیفه و مردار طلبی است. البته اگر هم در جایی از مال دنیا به خیر یاد شده منظور آن مالی است که صاحب آن از شش جهت (بالا، پایین، راست، چپ، مقابل و پشت سر) انفاق کند، یعنی از ذخیره کردن آن به شدت بپرهیزد. بنابراین مسلم است که شخصیت انسان به مال و مقام نیست، و این نکته‌ای است که باید عملاً به آن رسید تا در آینده و موقعیتهای مختلف پا بر روی علم خود نگذاریم و چیزی را که می‌دانیم حق است به واسطه دنیا طلبی پیمالشی نکنیم که در این صورت از جاهلان خواهیم بود.

حال با توجه به اینکه ارزش انسان به ایمان و علم به وحدانیت

⇒ در میان آنها نازل می‌شود تا بدانید که خدا بر هر چیز تواناست و مسلماً علم او به همه چیز احاطه دارد». (طلاق/۱۲)

خداوند است، هر مقدار آدمی بتواند پی به وحدانیت خداوند ببرد به همان اندازه دارای سرمایه و ارزش خواهد بود. حق تعالی چندین مرتبه در قرآن که کتاب تعلیم و تربیت دینی است می‌فرماید:

﴿إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾^(۱)

در این آیه از دو جهت بحث است:

اول: از جهت پرستش در برابر جمادات. و چون بت پرستان سنگ و چوب می‌تراشیدند و به عنوان خدایان یا واسطه بین خود و خدا می‌پرستیدند، خداوند به وسیله این آیه به آنها گوشزد می‌کند که معبود واقعی شما اینها نیست، بلکه تنها یک خدا دارید که عالم، قادر و حی است...

کسی که از این مرحله گذشته و خدای عالم، قادر، حی و خالق را می‌پرستد تا اندازه‌ای ارزش پیدا کرده، اما این کافی نیست.

مرتبه دوم: این است که شخص دانا شود و در جانش قرار گیرد و به آنجا برسد که بفهمد مؤثر و مدبر در عالم و رازق حقیقی یکی، و آن خدای عالم و قادر و حی است. یعنی متوجه باشد و علم پیدا کند که زمین و آب و درخت و حیوانات که انواع احتیاجات را دارند، برآورنده احتیاجات همگی فقط و فقط خداوند است و محصولات آنها مثل شیر که از گاو تولید می‌شود، گوشت و پشم گوسفند، سبزیجات، گیاهان، گندم و جو و... که همه رزق ظاهری است، هر اثری که دارند از خداوند است و مربی و منشأ همه اوست. اگر کسی توجه به

۱ - «معبود شما خدای یگانه است». (بقره/۱۶۳)

این معانی نداشته باشد و نخواهد به واقع برسد، ناقص است و در مرتبه‌ای از شرک قرار دارد و از همین مرحله است که انسان مؤمن باید بفهمد که هر چیز خوبی به او می‌رسد از هر جا که باشد، در واقع از خداوند است، و همچنین هر ضرری که متوجه او شود. البته اگر متوجه باشد می‌داند که همین ضرر هم برایش خیر است؛ همانطور که خداوند در کتاب توحید و خداشناسی می‌فرماید:

﴿قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾^(۱)

و البته مهم درک این معنا است و آدمی تا نتواند از شرک بیرون آید نمی‌تواند وارد مراحل توحید شود. در اینجا ﴿إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ به این معنا است که هر چه شما می‌بینید و خیال می‌کنید که مستقلاً دارای اثر است اشتباه می‌کنید، بلکه محتاج و متصل به یک مبدأ یعنی خدای تعالی است. در حقیقت کسی که هر چیزی را مؤثر و مستقل بیندارد خدایان متعدّد برای خود قرار داده و به غلط افتاده.

پس زیربنای وظیفه روحانی و اهل علم این است که با درخواست از خداوند و تفکر در آیات پروردگار، کوشش کند تا بفهمد که در عالم یک مؤثر بیشتر نیست و آن خداوند است. البته کسی که به این موضوع رسیده باشد آثار و علائمی دارد، از جمله:

ابوبصیر روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام به من فرمودند: هیچ چیز نیست مگر اینکه نهایی دارد.

گفتم: فدایت شوم، نهایت توکل چیست؟

۱ - «ای پیامبر، بگو همه (خوبیها و مصیبتها) از جانب خداست». (نساء/۷۸)

فرمود: یقین.

گفتم: نهایت یقین چیست؟

فرمود: اینکه از کسی غیر از خدا ترس نداشته باشی.^(۱)

توضیح: انسان طبعاً مانند سایر حیوانات غریزه ترس را دارا است و خدای تعالی آن را در همه حیوانات قرار داده تا در مواقع خطر فرار یا از خود دفاع کند. هر حیوانی دشمنان خود را می شناسد و از آنها می گریزد یا دفاع می کند، و غذای مضر را نمی خورد. انسان هم همینطور است.

حال آن کس که ایمان دارد و فهمیده که هرچه از خوبی، نفع و ضرر است همه از جانب خدا است از بعضی زیانها بر اساس دستور شرع و عقل و نه از روی غریزه، برحذر است. مثلاً اگر خوراک مسموم و یا بطور کلی غذای مضر نمی خورد به این جهت است که حرام است، زیر دیوار یا ساختمانی که احتمال فروریختن دارد نمی نشیند؛ چون که در چنین مکانی بودن حرام است.

البته این احتیاط با این که همه خوبیها و بدیها از جانب خداوند است منافاتی ندارد. روایت شده که امیرالمؤمنین علی علیه السلام روزی از کنار دیوار مایلی عبور می کردند و حرکتشان را تند فرمودند.

یک نفر گفت: یا امیرالمؤمنین، از قضای خدا فرار می کنی؟

فرمود: بله، از قضای خداوند به قدر او فرار می کنم.^(۲)

۱- وسائل، ج ۱۵، ص ۲۰۲، حدیث ۲۰۲۷۹.

۲- عوالم اللئالی، ج ۴، ص ۱۱۱، حدیث ۱۶۹.

یعنی از یک فعل خدا به فعل دیگر او رجوع می‌کنم.
 اگر در جایی عده‌ای دشمن ایستاده‌اند تا او را بکشند نباید آنجا
 بماند و خود را در معرض خطر قرار دهد به این دلیل که فاعل اصلی
 خدا است، نه، بلکه حتی دفع ضرر احتمالی واجب است، و این حکم
 را خود خداوند واجب کرده، و فرموده: خود را در معرض هلاکت
 قرار ندهید! ^(۱)

لذا مؤمن نباید خود را در معرض ضرر قرار دهد و عمدآکاری کند
 که مقدمات متضرر شدنش را فراهم نماید. اما بعضی خوف و ضررها
 هست که بر هر مسلمانی واجب است از آن استقبال کند، مانند انجام
 دستورات شرعی هر چند ظاهراً موجب ضرر و زیان شود، مثلاً انجام
 فریضه حج مستلزم مخارج و زحماتی است که ظاهراً ضرر است، در
 صورتی که قبول و تحمل آن واجب است. پرداخت خمس، زکات،
 رفتن به جهاد که موجب ضرر جانی نیز می‌باشد، و یا ترک کارهایی که
 موجب ضرر می‌شود، مثلاً عده‌ای تهدید کرده‌اند که فلان شخص را به
 قتل برسان و اگر این کار را نکند جان، مال و یا آبرویش در خطر است.
 در چنین موردی نیز باید این ضررهای احتمالی و یا حتمی را قبول کند
 و دست خود را به خون مظلوم آلوده ننماید.

با توجه به این توضیحات می‌گوییم: انسان موحد از غیر خدا
 نمی‌ترسد و از ضرر و زیان باک ندارد. کسی که خداوند را مؤثر
 می‌داند هیچ‌گاه از آینده، فقیر شدن، بیمار شدن، بی‌اعتنایی مردم و...

۱ - ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾. (بقره/۱۹۵)

ترس و واهمه‌ای ندارد؛ لذا زندگیش با آرامش و اطمینان توأم است.
 ﴿تَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ
 عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^(۱)

انسان موحد برای مال و مقام دنیا پیشیزی ارزش قائل نیست؛ چون همه آنها را بی اعتبار و رفتنی می‌داند. اینچنین شخصی برای هر کس که طالب خدا است هر چند از جهت مادی در سطح پایین باشد ارزش بسیار قائل است و به هوی پرستان هرچند دارای ریاست یا مال فراوان باشند اعتنا نمی‌کند.

طالب علم باید اینچنین باشد و در غیر این صورت هنوز از شرک بیرون نیامده و مشرک است به شرک خفی.

امانات سپرده شده به اهل علم

اول: دین مردم.

بر طلبه و روحانی لازم است متوجه باشد که مردم با صدق و صفا و یکرنگی، اندیشه و اعمال خود را برای شکل‌گیری صحیح در اختیار روحانی می‌گذارند، بخصوص جوانان و نوجوانان، و اگر روحانی آنچه را که واقع و حقیقت و معلوم است به مردم برساند امین است؛ در غیر این صورت به مردم خیانت کرده، و ای کاش دنبال شغل دیگری می‌رفت و این اندازه گردن خود را در گرو حق مردم قرار نمی‌داد!

۱ - «آری، پاداش کسی که نیکوکار و در برابر خدا تسلیم باشد، نزد پروردگارش محفوظ است، آنها نه ترسی (از آینده) دارند و نه اندوهی (از گذشته)».

واضح است که کسی می‌تواند حق را به عنوان معلوم خود به مردم ارائه دهد که خودش از شک و گمان نسبت به وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر اکرم ﷺ و محبت و امامت ائمه اطهار علیهم السلام و معاد و عدالت خدای تعالی و سایر صفات او به علم رسیده، یعنی در دلش شک نبوده، و به یقین رسیده باشد.

دوم: احکام خدا.

یعنی در بیان مسائل، فتوای مجتهد را بگویند، و هر چه شک دارد یا نگوید یا و عدّه مراجعه دهد، و اگر اشتباه کرد چنین شهادتی داشته باشد که بگوید اشتباه کردم، و اگر مجتهد است باید از راههایی که معین شده (یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل) با تفحص و مباحثه و تأمل احکام خدا را استنباط کند و در صورتی که به یقین رسید به مردم اعلام نماید؛ و الا به احکام خدا خیانت کرده.

سوم: اگر کسی را از جهت علم یا تقوی از خود بهتر می‌داند کوشش کند که به نحوی مردم را متوجه او نماید و در این فکر نباشد که خدای نکرده به ناحق خود را جلو بیندازد. و فرمایش پیامبر ﷺ را به یاد بیاورد که فرمود:

«مَنْ تَقَدَّمَ عَلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ هُوَ يَرَى أَنَّ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْمُسْلِمِينَ».^(۱)

۱ - «کسی که جلودار گروهی از مسلمین شود (تا مردم از او تبعیت کنند) در حالی که می‌داند از او بهتر هم وجود دارد به خدای تعالی، پیامبرش و مسلمانان خیانت کرده». (الغدیر، ج ۸، ص ۲۹۱)

اما متأسفانه در طول تاریخ اینگونه خیانتها بسیار بوده، به عنوان مثال هنگامی که رسول خدا ﷺ از دنیا رفتند بر مسلمانان واجب بود که مولا علی علیه السلام را به عنوان وصی و خلیفه رسول خدا ﷺ که از جانب خدا و پیامبر معین شده بود رها نکنند و تسلیم و مطیع اوامر او شوند. اما این کار را نکردند و ابوبکر را انتخاب نمودند. و بر ابوبکر واجب بود که خلافت را به اهلش یعنی علی علیه السلام بسپارد؛ چون ایشان اضافه بر آنکه از جانب خدا و پیغمبر اکرم ﷺ منصوب بود، به اعتراف همگان حتی خود ابوبکر^(۱)، در تمام جهات از همه مسلمانان مقدم بود، یعنی عالم تر، عابد تر، سخی تر، پرهیزکار تر، نیکوکار تر، مقررتر و ...

اما ابوبکر امانت را به عمر داد، که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«... فَيَا عَجَبًا تَبْنَا هُوَ يَسْتَهْلِكُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخَرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ». (۲)

بر عمر نیز واجب بود که این امانت الهی را به علی علیه السلام واگذارد، با وجودی که نقل شده هفتاد مرتبه در موارد مختلف گفت: «لولا عليٌّ لَهَلَكَ عُمر»^(۳)، اما خلافت را بین شش نفر قرار داد که از بین خود یکی را انتخاب کنند.

بر عثمان هم واجب بود که خلافت را به اهلش یعنی علی علیه السلام

۱- ابوبکر چند مرتبه گفت: «أقيلوني أقيلوني أقيلوني فلست بخيركم و عليّ فيكم». (طرائف، ج ۲، ص ۴۰۲)

۲- «شگفتا! ابوبکر که در حیات خود از مردم می خواست از ولایت کنارش بگذارند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری درآورد؟!». (نهج البلاغه، خطبه ۳)

۳- «اگر علی نبود، من هلاک می شدم».

واگذار داد اما او نه تنها این کار را نکرد بلکه مهره‌های فاسق و بی‌دین را در حکومت خود قرار داد و بنی‌امیه را بر دین و جان و مال مردم مسلط نمود. بالاخره بر مردم و حکامی که در زمان هر یک از ائمه معصوم علیهم‌السلام بودند واجب بود خلافت را به اهلش بسپارند اما دانسته یا ندانسته خیانت کردند.

بحمدالله دأب و بنای علمای مهذب از قدیم الایام بر پرهیز از ریاست‌طلبی بوده و همین دوری از حبّ دنیا و ریاست، روحانیت شیعه را در این جایگاه خاص قرار داده.

در حالات مرحوم شیخ انصاری آمده:

پس از اینکه صاحب جواهر رحمته‌الله رحلت کرد جناب شیخ در مظان مرجعیت قرار گرفت، اما با آنکه چهارصد تن از مجتهدین اعلامیتش را تصدیق کردند از صدور فتوی و قبول مرجعیت خودداری کرد و به سعیدالعلماء مازندرانی که در ایران به سر می‌برد نوشت:

«هنگامی که شما در کربلا بودید و با هم از محضر شریف‌العلماء استفاده می‌بردیم، استفاده و فهم تو بیشتر از من بود. اینک سزاوار است به نجف آمده و این امر را عهده‌دار شوید.»

سعیدالعلماء در جواب نوشت:

«آری لیکن شما در این مدت در حوزه مشغول به تدریس و مباحثه بوده‌اید ولی من در اینجا گرفتار امور مردم هستم و شما در این مسأله از من سزاوارترید.»

شیخ انصاری، پس از رسیدن جواب نامه به حرم مطهر حضرت علی علیه‌السلام مشرف شده و از آن امام خواست که وی را در این امر خطیر

کمک نموده و از لغزش مصون بدارد.^(۱)

و دربارهٔ میرزای بزرگ شیرازی نقل شده: هنگامی که شاگردان بزرگ شیخ انصاری پس از درگذشت شیخ با اصرار فراوان میرزا را وادار به قبول این مسؤلیت کردند قطرات اشک بر گونه‌اش جاری شد و قسم خورد: «هرگز به ذهنم خطور نکرده بود که روزی این مسؤلیت عظیم بر دوشم می‌آید».^(۲)

در فرازی از شرح زندگانی امام خمینی علیه السلام اینچنین آمده:

«بعد از درگذشت مرحوم آیه‌الله حکیم، شب از بلندگوها اعلام کردند که آقای حکیم فوت کرده. آن شب امام (در نجف) پشت بام بودند یکی از برادران گفت که متوجه شدم صدای گریه می‌آید و دیدم امام نشسته و گریه می‌کند. روز بعد امام فرمود که همه را جمع کنید و به آنها بگویید: «در هیچ مجلسی شما حق ندارید از من دفاع کنید و اسم مرا بیاورید گرچه سیلی به گوش مصطفی بزنند و اگر به من فحش هم دادند شما چیزی نگویید»... تا حدی که حاضر نبود برای مرجعیت خودش تبلیغ شود. و در همان ایام افرادی از موصل و کرکوک خدمت امام می‌آمدند و می‌گفتند: ما از چه کسی تقلید کنیم؟ ایشان می‌فرمود: از چه کسی تقلید می‌کردید؟ می‌گفتند از آقای حکیم. امام می‌گفتند: به رأی آقای حکیم باقی باشید».^(۳)

۱ - سیمای فرزنانگان، ج ۳، ص ۱۳۶.

۲ - همان، ص ۱۳۵.

۳ - همان، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

و همچنین در مورد مرحوم سید احمد کربلایی از سید علی لواسانی نقل شده که گفت: پدر من، سید ابوالقاسم گفتند:

یک روز که درس تمام شد و شاگردان شروع به رفتن کردند من هم برخاستم که بروم. مرحوم استاد حاج سید احمد فرمودند: آقای سید ابوالقاسم اگر کاری نداری قدری بنشین! من دانستم که ایشان کار خصوصی دارند عرض کردم، نه کاری ندارم و نشستم. پس از آنکه همه رفتند فرمودند: برای آقا محمد تقی بنویس! سپس حالشان منقلب شد و مدتی طول کشید تا این که استاد قدری سر حال آمده فرمودند: این مرد (میرزا محمد تقی شیرازی - میرزای دوم) احتیاطات خود را به من ارجاع داده است افرادی به او مراجعه کرده و از او پرسیده‌اند که اگر خدای ناکرده برای شما واقعه‌ای اتفاق بیفتد، ما بعد از شما از چه کسی تقلید کنیم و اینک در احتیاطات شما به که مراجعه نمایم؟ آقا میرزا محمد تقی در جواب گفته است «به سید احمد، من غیر از او کسی را سراغ ندارم» آقا سید ابوالقاسم برای او بنویس که آقا میرزا محمد تقی شما در امور دنیا حکومت دارید اگر دیگر از این کارها بکنید و کسی را ارجاع دهید، فردای قیامت در محضر جدم که حکومت در دست ما است از شما شکایت خواهیم کرد و از شما راضی نخواهم شد.^(۱)

چهارم از موارد اداء امانت:

مدرّسین حوزه که خود را موظّف به تدریس با مطالعه و دقّت و

۱ - مقدّمه تذکرة المتّقین، به نقل از ریحانة الادب، ص ۲۴ و ۲۵.

دلسوزی می‌دانند، امانتدار امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - خواهند بود. البته در صورتی که توجه داشته باشند که شاگردان همانطور که از درس دادن آنها و علم آنها بهره می‌برند، از خلیقات و صفات آنها نیز بی‌نصیب نخواهند بود و غفلت استاد از یاد خدا همانند ذکر و توجه او بر روی شاگرد تأثیر دارد. پس سنت امانتداری این است که در تهذیب خویش بکوشد و غفلتهای خود را کم کند و این را بداند که شاگرد نسخه بدل استاد خویش است، پس باید آماده جوابگویی در برابر امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - و خداوند باشد.

شاگرد هم اگر بخواهد امانتدار امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - و جد آن بزرگوار باشد، لازم است از ابتداء قدم گذاشتن در حوزه علمیه سعی در تهذیب اخلاق خود بنماید، و اهم کوشش او، بررسی عیوب خود و چگونگی اصلاح آن باشد و بداند که برای تهذیب اخلاق، فردا دیر است. البته نکته‌ای را طلاب علوم دینی در این رابطه باید متوجه باشند که خودسازی فقط برای خدا باشد و نه برای خوشایند نفس خبیث که گاهی شیطان و نفس، شخص طلبه را وامی‌دارد به ریاضت و نماز و روزه، اما در حقیقت جز خودبینی بازدهی ندارد.

گر نماز و روزه می‌فرماید نفس مگار است، مکری زایدت^(۱)
 پس این طلبه تازه وارد چه باید بکند؟

اولاً، همانطور که درس خواندن مرضی امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - مشکل است؛ آدم شدن هم که از آن مشکل‌تر است، مورد نظر

۱ - مثنوی معنوی، دفتر دوم.

آن حضرت می‌باشد. و به قول یکی از بزرگان: «ملاً شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل». یعنی کسی که راه خدا را طالب است مشکلات خواهد داشت. و ثانیاً، طلبه حقیقی چند چیز را همیشه باید در ذهن داشته باشد و هیچ وقت فراموش نکند:

۱ - هدف، که شناخت خدا و عشق به اوست.

۲ - تسلیم در برابر دستورات خدا و تقدیرات پروردگار که به تدریج این تسلیم زیاد می‌شود.

۳ - راضی بودن به رضای خدا، یعنی سعی کند به آنچه خداوند از مقدرات برایش خواسته راضی باشد.

۴ - استقامت و پایداری در سه موردی که گذشت.

اگر این چهار مورد را دائماً پیگیری کند خداوند هدایت واقعی را نصیبش خواهد کرد.

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ (۱)

۱ - «کسانی را که در (راه) ما جهد و کوشش کردند حتماً به راه‌هایمان هدایت می‌کنیم». (عنکبوت/ ۶۹)

(۳)

طلبه و درس

شغل اصلی طلبه درس خواندن است و مسامحه در درس موجب ضرر دنیوی و اخروی او و دیگران است.

در دنیا، طلبه بی سواد در بین مردم متدین و عاقل و صادق جایی ندارد و بخاطر عدم آشنایی کامل به قرآن و روایات چه بسا سخنهایی بگوید و یا اعمالی انجام دهد که منفور اجتماع گردد. طلبه تنبل و بی سواد غالباً گدا، متملق، دورو، متکبر و حسود خواهد بود، و چون کاهلی می کند بنا به فرمایش مرحوم امام خمینی حقی از سهم امام ندارد و ماندنش در مدرسه اشکال دارد و هر کس درس نخواند حرام است در مدرسه بماند. چون عالم نیست، ممکن است مطالبی بگوید که موجب گمراهی مردم شود و در نهایت موجب خسران و زیانش گردد.

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا»^(۱).

طلحة بن زید روایت می‌کند:

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ

الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا»^(۲).

شخص جاهل صلاحیت برای راهنمایی مردم و تبلیغ دین ندارد.

مرحوم آیه‌الله العظمی نجابت رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌فرمایند:

«بر شخص مبالغ لازم است که علوم عربی از قبیل صرف و نحو و لغت

آگاه باشد هر قدر شخص دارای فطرت پاک و عقل سرشار باشد آسایش

او بیشتر و منافع شخصی او زیاد است ولی صرف فطرت صحیح و عقل

فوق العاده نمی‌تواند احکام الهی را بدون قرآن مجید و سنت حضرت

ختمی مآب درک نماید بلکه اگر چنین شخصی از علوم عربی و قرآن

مجید و سنت حضرت ختمی مآب بی‌اطلاع باشد خطر وی زیاد و به

هلاکت افتادش نزدیک است»^(۳).

پس از آنکه معلوم شد طالب علوم دین لازم است در فراگرفتن آن

علوم کوشا باشد، تذکراتی درباره چگونگی آموختن بیان می‌شود:

۱ - «نادان را نمی‌بینی مگر اینکه یا در حال زیاده‌روی است یا سستی و کم‌کاری (و

در حدّ متوسط نیست)». (نهج البلاغه، حکمت ۷۰)

۲ - «از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که فرمود: کسی که از روی بصیرت و آگاهی عمل

نکند چون کسی است که به بیراهه می‌رود و شتابش نتیجه‌ای ندارد جز اینکه

بیشتر او را دور می‌کند». (اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب من عمل بغير علم،

حدیث ۱)

۳ - نظرات، ص ۲۶ و ۲۷.

اول: با خدای خود پیمان ببندد که در جلسات درس غیبت نکند و متوجه باشد که سنگینی درس روز گذشته را همراه با سنگینی درس امروز نمی‌توان برداشت که هر دو ناقص می‌شود.

دوم: حتماً ساعتی را برای مطالعه دقیق قرار دهد. بهترین وقت برای مطالعه پس از نماز مغرب و عشا و قبل از شام خوردن و همچنین پس از فراغت از نماز شب و فریضه صبح تا پس از طلوع خورشید و قبل از صبحانه می‌باشد.

سوم: هر درسی را دو بار مطالعه دقیق کند یک بار قبل از درس گرفتن از استاد و دیگری بعد از آن، و طوری خود را قبل از درس گرفتن آماده کند که بتواند در مطالب پیچیده اشکال کند و جواب بگیرد (البته اشکال گرفتن برای فهمیدن و رضای خدا، نه برای اظهار علم و تظاهر) و مطالعه‌ای که پس از درس انجام می‌دهد با نوشتن همراه باشد که این یادبودی است برای ایام تدریس و هم آثاری است که عمر خود را بیهوده تلف نکرده است. ثمره مطالعه قبل از درس شکوفا شدن استعداد فراگیری و انشاءالله استنباط و تشویق استاد برای مطالعه و دقت بیشتر و نظر به شرحهای مختلف درباره آن درس است.

چهارم: با دوستان همکلاس خود درباره درس مذاکره و گفتگو کند، ضمن آنکه رعایت وقت منظم به قصد قربت و با نیت تفهیم و تفهم باشد و از مجادله بیجا و تظاهر (ریا) و تفاخر پرهیزد و بداند که ماندن درس در ذهن منوط به تکرار بسیار است، پس باید دائم مطالعه کند و بنویسد و مذاکره نماید. کلام درستی است که گفته‌اند: «الدرسُ حَرْفٌ وَ التَّكْرَارُ أَلْفٌ».

پنجم: وقتی را (بهتر است از نیم ساعت کمتر نباشد) اختصاص دهد به مطالعات خارج از درس اعم از تفسیر، نهج البلاغه، روایات، اخلاق و...

مرحوم آیه الله شهید دستغیب رحمته می فرمود:
«آنچه را که مطالعه می کنی کتاب و صفحه آن را در دفتری یادداشت کن و نکته و یا روایت جالبی را که به نظرت می رسد بنویس تا بعدها بازگشت به آنچه مطالعه کرده ای آسان باشد».
مرحوم علامه سید محمدحسین طباطبایی رحمته در زندگینامه خودشان آورده اند:

«... در اوایل تحصیل که به صرف و نحو اشتغال داشتم علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشتم و از این روی هرچه می خواندم نمی فهمیدم و چهار سال به همین نحو گذرانیدم. پس از آن یکباره عنایت خدایی دامنگیرم شده عوضم کرد، و در خود یک نوع شیفتگی و بیتابی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم، به طوری که از همان روز تا پایان ایام تحصیل که تقریباً هفده سال (طول) کشید هرگز نسبت به تعلیم و تفکر، درک خستگی و دلسردی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش نموده... بساط معاشرت غیر اهل علم را بکلی برچیدم. بسیار می شد - و بویژه در بهار و تابستان - که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می گذرانیدم و همیشه درس فردا را شب پیش مطالعه می کردم و اگر اشکالی پیش می آمد با هر خودکشی بود حل می نمودم و وقتی که به

درس حضور می‌یافتیم از آنچه استاد می‌گفت قبلاً روشن بودم...»^(۱)

انتخاب مدرسه و استاد

از مهماتی که برای طالب علم لازم است انتخاب مدرسه و استاد و دوست می‌باشد؛ لذا باید سعی نماید مدرسه‌ای را انتخاب کند که اساسش بر معرفت خدا و عشق به او و وصال حضرتش باشد، یعنی گردانندگان مدرسه علمیه در راستای خداشناسی قدم گذارند.

﴿أَقْمِنِ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ﴾^(۲)

و مبدا به مرکزی برود که گردانندگان آن در تفاخر، غرور و تظاهر به سر می‌برند.

سرای مدرسه و بحث علم و طاق و رواق

چه سود چون دل دانا و چشم بینا نیست

استاد

یکی از مؤثرترین افراد در روحیه و افکار انسان استاد است. پس کوشش کند که معلم او در راه تهذیب و شناخت خدا باشد که از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَتِ الْخَوَارِجُ لِعِيسَى: يَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نُجَالِسُ؟ قَالَ: مَنْ يُدَكِّرْكُمْ اللَّهُ رُؤْيَاهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ وَ يُرَغِّبْكُمْ فِي

۱ - نشریه پیام حوزه، سال اول، شماره دوم، تابستان ۷۳.

۲ - «آیا کسی که اساس و بنیانش را بر پرهیزکاری و خشنودی خدا نهاده باشد بهتر

است یا...». (توبه/ ۱۰۹)

الْآخِرَةَ عَمَلُهُ» (۱)

از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:

«لَا تَجْلِسُوا إِلَّا عِنْدَ كُلِّ عَالِمٍ يَدْعُوكُمْ مِنْ خَمْسٍ إِلَى خَمْسٍ: مِنَ الشَّكِّ إِلَى الْيَقِينِ وَمِنَ الرَّيَاءِ إِلَى الْإِخْلَاصِ وَمِنَ الرَّغْبَةِ إِلَى الرَّهْبَةِ وَمِنَ الْكِبَرِ إِلَى التَّوَاضُّعِ وَمِنَ الْعِشِّ إِلَى النَّصِيحَةِ» (۲)

نیز از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

«إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالِمَ مُحِبًّا لِدُنْيَاهُ فَاتَّهَمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ فَإِنَّ كُلَّ مُحِبِّ لِدُنْيَاهُ يَحُوطُ مَا أَحَبَّ. وَقَالَ: أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ دَاوُدَ ع لَا تَجْعَلْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ عَالِمًا مَفْتُونًا بِالدُّنْيَا فَيَصُدَّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي فَإِنَّ أُولَئِكَ قُطَاعُ طَرِيقِ عِبَادِي الْمُرِيدِينَ؛ إِنَّ أَدْنَى مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ حَلَاوَةَ مَنَاجَاتِي عَنْ قُلُوبِهِمْ» (۳)

۱ - «رسول خدا ﷺ فرمودند: حواریون به عیسی بن مریم ع گفتند: ای روح الله، ما با چه کسی نشست و برخاست کنیم؟ فرمود: با کسی که هرگاه نگاهش می‌کنید به یاد خدا بیفتید، هرگاه سخن می‌گوید به علم شما بیفزاید و عملش شما را به آخرت مشتاق کند». (اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب مجالسة العلماء و صحبتهم، حدیث ۳)

۲ - «از عالمی پیروی کنید که شما را از شک به یقین، از ریا به اخلاص، از میل به دنیا به زهد، از کبر به تواضع و از خیانت به نصیحت و خیرخواهی بکشاند». (مستدرک، ج ۸، ص ۳۲۷، حدیث ۹۵۷۰)

۳ - «هرگاه دیدید عالم دوستدار دنیا است او را نسبت به دینتان متهم بدانید؛ زیرا هرکه چیزی را دوست دارد گرد همان محبوب خود می‌گردد. خداوند به حضرت ←

بنابراین باید استاد اهل تقوی، تهذیب و تزکیه باشد.

بعضی دیگر از خصوصیات استاد از این قرار است:

۱ - همیشه خود را در محضر خداوند ببیند و متوجه باشد و یا بخواهد متوجه شود که: «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ»^(۱) و «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^(۲)

۲ - زبان خود را از لغو و آنچه رضای خدا نیست حفظ کند؛ که از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده:

«وَلَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ»^(۳)

کسی که چنین بود، البته غیبت، تهمت و سایر گناهان مختص به زبان از او سر نمی‌زند.

۳ - به شاگردان خود احترام بگذارد و متوجه باشد که طالب علم، طالب خداست و چه بسا از همین شاگردان کسانی باشند که مورد توجه

⇒ داوود وحی کرد: ای داوود بین من و خودت عالمی را که فریب دنیا را خورده قرار مده که آنان راهزنان کسانی هستند که مرا اراده کرده‌اند، کمتر چیزی که نسبت به آنان انجام می‌دهم این است که لذت مناجاتم را از دل آنها بیرون می‌کنم». (اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب المستأكل بعلمه، حدیث ۴)

۱ - «هر جا که باشید او با شماست». (حدید/۶)

۲ - «ما از رگ گردن به انسان نزدیک‌تریم». (ق/۱۵)

۳ - «... رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ایمان بنده به راه راست قرار نمی‌گیرد مگر آنکه قلبش استوار شود و قلبش استوار نمی‌شود مگر آنکه زبانش به راه راست قرار گیرد». (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶)

پروردگار و حضرت صاحب الزمان خواهند بود.

۴ - استاد بایستی دلسوز و مهربان و در عین حال به هدایت و یادگیری شاگردان حریص باشد و خود را در غم و شادی آنان شریک بداند. خداوند در مورد رسول گرامی اسلام ﷺ می فرماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^(۱)

درس معلّم ار بود زمزمه محبتی جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

۵ - استاد بایستی داعی الی الله باشد، نه داعی به سوی خود. باید بداند که طلاب برای تقرّب به خداوند نزد او آمده اند نه برای تقرّب به استاد؛ بنابراین لازم است با گفتار و کردار دعوت به سوی خدا کند یعنی سعی کند نعمتهای خدای تعالی را تذکر دهد و اینکه همه خوبیها - از جمله، علم و توفیق تعلیم و تعلّم - از خداست، و مواظب باشد که هیچ وقت از خود و صفات و کارهای خود تعریف و تمجید نکند و نخواهد که او را تعریف کنند، زیرا خداوند می فرماید:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾^(۲)

یعنی هم خودم داعی الی الله هستم و هم تابعین من.
۶ - همه شاگردان باید در نظر استاد محترم باشند، اما لازم است

۱ - «پیامبری از میان خودتان به نزد شما آمد که رنجهای شما بر او گران می آید و

به هدایتتان حریص و به مؤمنان رؤوف و مهربان است». (توبه/۱۲۸)

۲ - «بگو: این راه من است، من و پیروانم با بصیرت همه را به سوی خدا دعوت

می کنیم». (یوسف/۱۰۸)

شاگردانی که در علم و تقوی کوشاترند بر دیگران امتیاز داشته باشند که خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (۱)

و همچنین فرموده است:

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (۲)

استاد باید به گونه‌ای با شاگرد برخورد کند که او هم تشویق شود و هم مغرور نشود، و مبادا کاری کند که بالا بردن و تجلیل از یکی موجب کوییدن و ناامید کردن دیگری شود.

۷- هر کتابی را که می‌خواهد تدریس کند باید:

- قدرت تدریس آن را داشته باشد، وگرنه بهتر است نپذیرد.

- قبل از تدریس، درس را به اندازه کافی مرور و مطالعه کند و

رؤوس مطالب را به ذهن بسپارد یا بنویسد.

- به نحوی بیان کند که شاگردان استفاده ببرند و هر جا لازم است

تکرار کند، اما از تکرار مُمل پرهیزد.

- در حد امکان مقداری از وقت را به سؤال و جواب اختصاص

دهد و در سطوح پایین در صورت اقتضا درس قبل را سؤال کند.

- به حد ممکن شاگردان را در درس همراه قرار دهد مگر آنکه

فردی هوش و استعداد بیشتری داشته باشد که برایش برنامه خاص

تعیین کند تا استعداد نهفته‌اش شکوفا شود؛ و اگر بالعکس کند ذهن

۱- «محترم‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست». (حجرات/۱۳)

۲- «بگو: آیا دانایان با نادانان برابرند؟». (زمر/۹)

است او را امیدوار و به وسیله بعضی از شاگردان یاری نماید.

۸ - دائم یادآوری کند که هدف از تحصیل علم تنها آشنایی با احکام و تحصیل قوه استنباط نیست، هر چند آن هم اگر همراه با تقوی باشد یک نعمت الهی است، اما مهم شناخت خدای تعالی و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام و عشق به آنهاست و این چیزی است که هدف خلقت و هدف از تحصیل علم می‌باشد. پس در حقیقت تحصیل علوم دینی مقدمه است تا انسان نورانیت پیدا کند و جمعیت حواس نصیبتش شود و آماده سیر الی الله گردد.

۹ - توجه داشته باشد که روش استاد تا ابد نصب العین شاگرد است. توجه به عبادات از جمله نماز اول وقت، خضوع و خشوع در نماز، توجه به قرآن و قرائت مداوم و همه روزه آن، اهمیت به مستحبات مخصوصاً نوافل؛ و همچنین اهمیت به سحرخیزی و نحوه معاشرت و سخن گفتن، برخورد با خانواده و بچه‌ها و چگونگی لباس پوشیدن و خوراک خوردن و وضعیت مسکن همه و همه برای شاگرد الگو خواهد بود؛ پس برای رضای خدا و مطابق آنچه رضای اوست رفتار کند.

هر هنر که اُستا بدان معروف شد	جان شاگردش بدان موصوف شد
پیش استاد اصولی هم اصول	خواند آن شاگرد چست با حصول
پیش استاد فقیه آن فقه خوان	فقه خواند نه اصول اندر بیان
پیش استادی که او نحوی بود	جان شاگردش از او نحوی شود
باز استادی که او محور است	جان شاگردش از او محو شه است

زین همه انواع دانش روز مرگ «دانش فقر» است ساز راه و برگ (۱)

رابطه متقابل شاگرد و استاد

وظایف شاگرد در برابر استاد

الف) احترام به استاد را بر خود لازم بداند که از مولا علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که فرمود:

«مَنْ تَعَلَّمْتُ مِنْهُ حَرْفًا فَقَدْ صِرْتُ لَهُ عَبْدًا» (۲)

و از بعضی بزرگان نقل شده که بی‌احترامی به استاد موجب فراموشی درسهایی که نزد او آموخته شده می‌گردد.

ب) چون استاد بر شاگرد حق پیدا می‌کند لذا در اوقات دعا کردن برای او از خدا طلب آموزش کند، چه زنده باشد و چه فوت کرده باشد.

ج) همیشه در وقت یاد کردن او با احترام نام او را ببرد که هم تعلیم دیگران است و هم تکریم استاد و هم شکر نعمت خداست که: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ» (۳)

د) هرگاه اشتباهی در درس یا در اعمال دیگر استاد ببیند نباید آنرا در بوق و کرنا کند و اگر صلاح و نفع استاد باشد خودش و یا دیگری

۱ - مثنوی معنوی، دفتر اول.

۲ - «هر کس به من یک حرف بیاموزد من غلام اویم». (عوالی اللئالی، ج ۱، فصل ۱۰، حدیث ۱۶۳)

۳ - وسائل، ج ۱۶، ص ۳۱۳، حدیث ۲۱۶۳۸.

را برانگیزد که با احترام اشتباه استاد را به او بگوید تا رفع شود. (ه) وقتی که در جلسهٔ درس می‌نشیند بین خود و استاد فاصله‌ای هرچند کم (مثلاً نیم قدم) قرار دهد که این احترام به استاد و مقام علمی او است.

(و) برخورد لازم بدارد چنانکه غیبت مسلمانی را شنید واجب است از او دفاع کند از استاد نیز باید بهتر و بیشتر دفاع نماید. (ز) از استاد بخواهد که هرگاه صلاح بداند او را به مطالب آموزنده نصیحت کند.

(ح) در مجلسی که استاد هست ابتدا به سخن نکند و منتظر گفتار استاد باشد مگر اینکه سؤالی پیش آید که باید پرسد.

رابطهٔ استاد با شاگرد

(الف) همانطور که پدر نسبت به فرزند خود مهربان و دلسوز است او نیز باید به شاگردانش مهربان و دلسوز باشد.

(ب) سعی کند که شاگردان در ظاهر و باطن متوجه خدا باشند و این منوط به توجه خودش است: هر مقدار که توجه و اخلاص استاد بیشتر باشد بر شاگردان تأثیر خواهد گذاشت.

(ج) احترام به شاگرد را وظیفهٔ خود بداند و اگر در مقام تربیت لازم است چیزی بگوید حتماً توجه کند که هوای نفس نبوده و فقط رضای خدا و صلاح شاگرد و همچنین سایر شاگردان در نظر باشد. برای رضای خدا - نه برای هوای نفس - از نصیحت و خیر خواهی مضایقه نکند، هرچند که شاگرد از او مشورت نخواهد.

ارتباط با سایر طلاب

از مسائلی که برای طالب علم مهم است معاشرت او است. طالب علم باید بداند که مدرسه علمیه محلّ تعلیم و تعلّم و تزکیه و پرورش روح است؛ لذا همان احترامی را که برای مسجد و مکانهای مقدّس قائل است باید برای مدرسه هم قائل باشد، اضافه بر اینکه طلاب در حجره‌ها همسایه‌های نزدیک هستند و چه بسا بعضی از آنها در آینده از اولیاء خدا و علمای ربّانی باشند که از همین الآن مورد نظر و توجّه حضرت ولیّ عصر - ارواحنا لمقدمه الفداء - می‌باشند، پس لازم است در مدرسه و حجره‌ها صدا را بلند نکنند و سکوت را رعایت نمایند که مبدا موجب اذیت و آزار مؤمن و همسایه شود که در نهایت دوری از رحمت خداوند را در پی خواهد داشت. و بداند که هر یک از حجره‌ها مانند خانه شخصی طلاب است؛ بدون اذن نباید وارد شد و بی‌جهت و بی‌اجازه تفحص یا تصرف در اشیاء حجره‌ها نمود.

افراد مدرسه محترمند و مورد نظر امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - می‌باشند؛ لذا لازم است که خودشان به یکدیگر احترام بگذارند. توهین به طلاب به صورت سُخریه و طعنه و یا - العیاذ بالله - تهمت و یا غیبت موجب بازماندن از تحصیل واقعی و محروم شدن از رحمت خداوند و غضب امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - خواهد بود. بر طلاب لازم است در عین اینکه تفحص و تجسس بی‌جهت نکنند در عین حال از احوال یکدیگر با خبر باشند به این معنا که اگر طلبه‌ای گرفتاری از قبیل بیماری و یا تنگدستی داشته باشد در صدد رفع آن برآیند که رفع حاجت مؤمن موجب خشنودی خدا و اولیاء او خواهد بود.

مورد دیگری که رعایت آن در محیط مدرسه لازم است حسابرسی خود در برخوردهایی است که با سایر طلاب پیش می‌آید. توضیح مطلب آنکه ممکن است شخص طالب علم مورد بی‌اعتنایی بعضی دیگر قرار گیرد؛ در این بی‌اعتنایی می‌تواند مرضهایی که در درونش است و در این موقعیت ظاهر شده بشناسد، چه بسا کینه طرف را به دل بگیرد و در مواقع حساس شخصیت دوستش را در معرض خطر قرار دهد. طلبه‌ای که خداجو است فوراً ملتفت می‌شود که دارای مرض کینه است و باید ریشه آن را جستجو کند و در رفع آن بکوشد، تفکر کند که من در ابتدا نطفه گندیده‌ای بودم و حال هم حامل نجاسات هستم و در آخر جیفه مردار می‌شوم، اگر خوبی در من باشد از خدای تعالی است و از خودم چیزی ندارم، پس چرا توقع احترام از دیگران داشته باشم! وانگهی احترام کردن یا بی‌اعتنایی دیگران، چه چیز معنوی بر من اضافه می‌کند و چه چیزی از من کم می‌نماید؟! درون من با خدای تعالی انس دارد و یا ندارد؛ اگر انس دارد بی‌اعتنایی دیگران مهم نیست، «دوست گو یار شو و هر دو جهان دشمن باش!»!

و اگر درون من با خدا مانوس نیست اعتنا کردن دیگران و احترام آنان موجب دوری بیشتر از خدای تعالی یعنی غرور و عجب خواهد بود.

گاهی متوجه می‌شود که نسبت به دوست طلبه و هم‌درسیش بخاطر نعمتی که خدا به او داده حسد می‌برد. شخص طالب علم بایستی هر چه زودتر در رفع این مرض مهلک بکوشد و بداند که نعمت از خدای تعالی است و معنای حسد، غضب کردن به صاحب نعمت است که

بدبختی را در پی دارد. شخص عاقل به جای حسد باید سعی کند خودش صلاحیت کسبِ نعمت خدا را تحصیل نماید.

در مواقع استجاب دعا از جمله بعد از نمازها از خدا برای محسودش استمرار و زیاد شدن نعمتی را که مورد حسد او واقع شده بخواهد، متوجه شود که من می‌خواهم در دلم محبت غیر خدا نباشد چقدر زشت است که برای چیزهای مادی یا معنوی جزئی به دیگران حسد ببرم و ان شاء الله از خدا می‌خواهم که به جایی برسم که بگویم: نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم در مورد حسد بحث خواهد شد، ان شاء الله.

(۴)

طلبه و اخلاق

ملا مت علما هم ز علم بی عمل است

علما کسانی هستند که کردارشان با گفتارشان موافق باشد. و باز نقل شده که فرمودند:

«مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ»^(۱)

مهمترین چیزی که طالب علم باید مواظبت بر آن داشته باشد اخلاص و پاکی نیت است، یعنی یادگرفتن و یاددادن را برای خدا قرار دهد.

برای تحصیل اخلاص و دوام آن باید:

۱- از خدای تعالی بخواهد، و پس از هر نماز این دعا را بخواند:

۱- «هر کس کردارش با گفتارش راست نیاید عالم نیست». (اصول کافی، کتاب فضل

العلم، باب صفة العلماء، حدیث ۲)

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْكَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلِ النُّورَ فِي بَصْرِي وَالبَصِيرَةَ فِي دِينِي وَالبَقِيَّةَ فِي قَلْبِي وَ الإِخْلَاصَ فِي عَمَلِي وَ السَّلَامَةَ فِي نَفْسِي وَ السَّعَةَ فِي رِزْقِي وَ الشُّكْرَ لَكَ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي»^(۱).

۲ - خود را متوجه کند به آنچه از امام صادق علیه السلام نقل شده است که

فرمودند:

«مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الآخِرَةِ نَصِيبٌ وَ مَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الآخِرَةِ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ»^(۲).

۳ - دوستی دنیا را با یاد مرگ از دل خود ریشه کن کند و البته این

کار دائمی باشد؛ چون محبت دنیا نمی‌گذارد که اخلاص و برای خدا کار کردن از انسان سر بزند، و مرتب بگوید:

«اللَّهُمَّ أَرْزُقْنِي التَّجَافِي عَنِ دَارِ العُرُورِ وَ الإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الخُلُودِ وَ الإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ المَوْتِ»^(۳).

طالب علم چون که خود را طالب سیره پیغمبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام

می‌داند لذا از همه کس بیشتر لازم است تبعیت خود را محقق سازد. در

اعضا و جوارح و نیز در باطن، خلق و خوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه

اطهار علیهم السلام را نور هدایت خود قرار دهد. اولین عضو ظاهری که به آن

۱ - وسائل، ج ۶، ص ۴۸۵، حدیث ۸۵۰۵.

۲ - «کسی که علم حدیث را برای منفعت دنیا بخواهد در آخرت بهره ندارد، و هر

کس خیر آخرت از آن جوید خدا خیر دنیا و آخرت به وی می‌دهد». (اصول کافی،

کتاب فضل العلم، باب المستأکل بعلمه و المباہی به، حدیث ۲)

۳ - مصباح کفعمی، ص ۵۸۶، فصل ۴۵.

زیادتر از همه سفارش شده زبان است. از امام زین العابدین علیه السلام روایت است که فرمود:

«إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يُشْرِفُ عَلَى جَمِيعِ جَوَارِحِهِ كُلِّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ: كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: بِخَيْرٍ إِنْ تَرَ كُنْتَنَا! وَيَقُولُونَ: اللَّهُ اللَّهُ فِينَا، وَيُنَاشِدُونَهُ وَيَقُولُونَ: إِنَّمَا نُنَابُكَ وَنُعَاقِبُ بِكَ».^(۱)

و نیز در روایت است که شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نصیحت خواست فرمود: زبانت را نگه دار، دوباره نصیحت خواست فرمود: زبانت را نگه دار، و در دفعه سوم که حضرت سفارش به زبان کردند باز هم نصیحت خواست که چیز دیگری بگوید فرمود: آیا اینطور نیست که بیشتر اهل جهنم به خاطر زبانشان به جهنم رفته اند؟!^(۲)

راستگویی

اولین چیزی که در مورد زبان لازم است طلبه تمرین نماید راستگویی است.

در نقل قرآن و روایات و مطالب علمی از قول بزرگان نهایت سعی را بنماید که درست باشد. خبری که از گذشته و یا آینده می دهد در صورتی که تهمت یا غیبت نباشد صحیح بگوید و اگر شک دارد،

۱ - «هر صبح زبان انسان رو به اعضاء و جوارح او می کند و احوال پرسی می نماید، آنها می گویند: خوبیم اگر تو بگذاری. و می گویند: بخاطر خدا به ما رحم کن، و او را قسم می دهند و می گویند: بوسیله تو پاداش می بریم و بوسیله تو عقاب می شویم». (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الصمت...، حدیث ۱۳)

۲ - همان، حدیث ۱۴.

نگوید و یا بطور قطع نگوید و ادّعی علم ننماید.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَا عَلِمْتُمْ فَقُولُوا وَمَا لَمْ تَعْلَمُوا فَقُولُوا: اللَّهُ أَعْلَمُ. إِنَّ الرَّجُلَ لَيَنْتَزِعُ الْآيَةَ مِنَ الْقُرْآنِ يَخْرُ فِيهَا أَبْعَدَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ».^(۱)

ظاهر و باطنش در برخورد با مردم یکی باشد که این هم از علامات راست‌گویی است. خلاصه صدق از صفات خداوند و پیغمبر اکرم و ائمه اطهار علیهم‌السلام است. وای به حال طلبه‌ای که عادت به دروغ‌گویی نماید؛ که یقیناً خود و دیگران را به جهنم فرستاده و می‌فرستد؛ چون صفت دروغ‌گویی از صفات منافقین است. بارها خوانده‌اید که روایت شده:

«تَحَرَّوْا الصِّدْقَ وَإِنْ رَأَيْتُمْ فِيهِ الْهَلَكَةَ فَإِنَّ فِيهِ النِّجَاةَ، تَجَنَّبُوا الْكِذْبَ وَإِنْ رَأَيْتُمْ فِيهِ النِّجَاةَ فَإِنَّ فِيهِ الْهَلَكَةَ».^(۲)

خوب است طلاب عزیز روایاتی که درباره راست‌گویی و آثار آن و همچنین روایاتی که درباره دروغ و آثار بد آن است یادداشت کنند و

۱ - «از امام باقر علیه‌السلام روایت شده که فرمود: چیزی را که می‌دانید بگوئید و چیزی را که نمی‌دانید بگوئید خداوند بهتر می‌داند؛ چه بسا شخص استفاده‌ای از یک آیه قرآن می‌کند (تا دلیل گفته ناصح خود سازد و بیجا تفسیر و تأویل کند) و بدین وسیله به مسافتی دورتر از فاصله میان آسمان و زمین پرت شود» (اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب النهی عن القول بغير علم، حدیث ۴)

۲ - «در پی صدق باشید هرچند هلاکت را در آن ببینید؛ چه، در آن نجات است، و از کذب دوری کنید هرچند نجات را در آن ببینید؛ که در آن هلاکت است» (مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۲۱)

مرتّب مرور کنند و به یاد خود بیاورند تا اگر خدای نکرده به صفت دروغ‌گویی مبتلا هستند خداوند به آنها شفا عنایت کند.

بر روحانیون و طلاب و علماء دین لازم است که بیش از همه نسبت به دستورات قرآن و سیره ائمه اطهار علیهم‌السلام عمل کنند؛ چون مردم دنباله‌رو روحانیون و علماء خویشند و هر چه از آنها ببینند به عنوان یک دستور انجام می‌دهند و اگر گفتار بد و یا کردار بد از آنها ببینند چندین برابر بدتر از آنچه که دیده‌اند می‌گویند و عمل می‌کنند.

بنابراین پس از حفظ زبان از دروغ و عادت کردن به راست‌گویی بایستی از گناہانی چون تهمت و غیبت و سرزنش و طعنه و مسخره کردن و تحقیر به شدت پرهیز کرد. یک روحانی که در دهی یا شهرستانی یا شهری عدّه‌ای را به سوی خدا هدایت می‌کند اگر خدای نکرده زبانش به تهمت و امثال آنچه گفته شد عادت کند نه تنها دین مردم را به فساد می‌کشانند (زیرا آنها هم به همین گونه خواهند رفت) بلکه دنیای مردم آشفته و درهم می‌شود چون اگر تهمت در جامعه رواج پیدا کرد و به آسانی هر کسی به مختصر چیزی دیگری را متهم نمود امنیت از مردم سلب می‌شود و هیچ کس به دیگری اعتماد نمی‌کند.

رواج مسخره و طعنه و تحقیر موجب می‌شود که اشخاص شخصیت خود را از دست بدهند و زمینه برای ایجاد استعمار و تسلط کافران و منافقان و قلدرها و بی‌دینها فراهم شود و باعث می‌شود که دیگر مردم نتوانند صحیح فکر کنند و کمک به یکدیگر نمایند و هر کسی یا گروهی برای خود یک راهی یافته و می‌رود. پس از این گفتار

متوجه می‌شویم که دستورات قرآن کریم و سیره پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام دارای خیر دنیا و آخرت است، همانطور که قرآن می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾ (۱)

یعنی هم دنیایشان اصلاح می‌گردد و هم آخرت. از ابتداء طلبگی باید زبان را از این مفسد به شدت حفظ کند تا بتواند برای خود و مردم سبب خیر باشد نه موجب شر و زشتی. یکی از مفسد اجتماعی که مسؤولیت دفع آن بر عهده طلاب و روحانیون است شایعه پراکنی نسبت به یکدیگر و عیب‌جویی از دیگران می‌باشد. رویه منافقین از صدر اسلام تا کنون اینطور بوده که شخصیت افراد مؤمن از جمله رهبر اسلام و خاتم و خاتم انبیاء محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی مرتضی و هر یک از ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام در زمان خودشان را مورد عیب‌جویی قرار می‌دادند، مثلاً - همانطور که گفته شد - شایع کردند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «گوشی» است. و بالاخره ترور شخصیت از اول انقلاب تا به حال از ناحیه منافقین و دنیاپرستان و ریاست‌طلبان ظاهر شد که تا به حال به گونه‌های مختلف ادامه دارد. یک طلبه و روحانی لازم است اولاً درگیر و دار شایعات، حق را

۱ - «اگر مردم تمام بلاد ایمان می‌آوردند و باتقوا می‌شدند، درهای برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم، اما آنها تکذیب کردند و ما هم آنها را به کیفر کردارشان گرفتیم». (اعراف/۹۶)

بشناسد، و ثانیاً در دفاع از حق - تا جایی که موجب شداید بیشتری نشود - دفاع نماید، و در عیبجویی از اشخاص دخالت نکند و به شدت برکنار باشد و از کسی که از این جهت مظلوم واقع شده دفاع کند. این روایت هر چند در مورد غیبت آمده اما شامل بحث ما نیز می شود:

در وصیت رسول خدا ﷺ به ابوذر رضی الله عنه نقل شده:

«يَا أَبَا ذَرٍّ! مَنْ أَعْتَيْبَ عِنْدَهُ أَخُوهُ الْمُسْلِمِ وَ هُوَ يَسْتَطِيعُ نَصْرَهُ فَتَنْصَرَهُ نَصْرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، فَإِنْ خَذَلَهُ وَ هُوَ يَسْتَطِيعُ نَصْرَهُ خَذَلَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ».^(۱)

تملق

از جمله صفات مذموم که برای طلاب مذمت بیشتری دارد صفت تملق و چاپلوسی است.

مدح بر دو قسم است:

۱ - مدح و ستایش خالق به عنوان صاحب صفات حمیده و اینکه همه صفات خوب از او است و به عنوان تشکر و شکرگزاری از نعمتهای او که عدم این نوع مدح و تملق بعضاً موجب کفران و دوری از پروردگار است.

۱ - «ابوذر، کسی که از برادر مسلمانش نزد او غیبت کنند و او در حالی که قدرت به دفاع از او دارد از او دفاع کند خداوند عز و جل او را در دنیا و آخرت یاری می فرماید، اما اگر می تواند از او دفاع کند ولی این کار را نکند خداوند او را در دنیا و آخرت یاریش نمی کند». (مکارم الاخلاق، باب ۱۲، فصل ۵)

۲- مدح مخلوقات که آن نیز بر سه قسم است:

الف) مدح کسانی که سزاوارند مانند پیامبران و ائمه اطهار علیهم السلام که مدح آنان در صورتی که مدح کننده بفهمد چه می گوید مسلماً یک نوع عبادت است و در بعضی اوقات لازم و واجب است مخصوصاً آنجا که عدم شناختشان نوعی توهین به آن بزرگواران باشد.

ب) افرادی که دارای صفاتی خوب و یا گره گشای مشکلات معنوی و مادی انسان می باشند اگر مدح و تمجید آنها برای رضای خدا باشد و بر آنها اثر سوء نداشته باشد خوب است، اما اگر این کار موجب عجب و خودبینی در آنها گردد لازم است از مدح و تعریف آنها اجتناب شود.

ج) کسانی که لایق مدح و تمجید نیستند و اگر هم افراد خوبی باشند مدح و خوش آمدگویی در آنها تأثیر سوء و بدی دارد و همچنین مدح بیش از اندازه و ظرفیت فرد. در این مورد مدح در حکم تملق است که بسیار مذموم بوده و صدور چنین کاری از طلاب و روحانیون مذمت بیشتری دارد.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: «خاک بریزید بر صورت تملق گویان و چاپلوسان».^(۱)

مرحوم میرزای شیرازی از جمله عالمانی بود که با طبع بلند و مناعت نفس می زیست. در شرح زندگانی آن بزرگوار نوشته اند:

۱ - «اَحْتُوا فِي وُجُوهِ الْمَدَّاحِينَ التَّرَابَ». (من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۱، باب ذکر جمل من مناهی النبی صلی الله علیه و آله)

میرزا در سال ۱۲۸۷، در زمان خلافت شریف عبدالله حسنی، به حج مشرف شد و در خانه «موسی بغدادی» سکنی گزید. صاحب خانه ورود میرزا را به اطلاع شریف رساند. شریف تکلیف کرد که میرزا را نزد او ببرد. او قضیه را برای میرزا نقل کرد. میرزا برای شریف پاسخ فرستاد که:

«إِذَا رَأَيْتُمُ الْعُلَمَاءَ عَلَى بَابِ الْمُلُوكِ فَقُولُوا بِئْسَ الْعُلَمَاءُ وَبِئْسَ الْمُلُوكُ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْمُلُوكَ عَلَى بَابِ الْعُلَمَاءِ فَقُولُوا نِعَمَ الْعُلَمَاءُ وَنِعَمَ الْمُلُوكُ».^(۱)

شریف چون این سخن شنید، خود مبادرت به دیدار میرزا کرد و پس از آن او را به خانه خویش برد.^(۲)

همینطور جریان ملاقات میرزا با ناصرالدین شاه، که میرزا حاضر نشد به دیدن وی برود. سرانجام، قرار ملاقات را در کنار ضریح و حرم امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشتند.^(۳)

بنابراین عالم دینی لازم است از سنین جوانی و ابتدای طلبگی دارای طبع بلند و در عین فروتنی و تواضع، سرافراز و آزاده بوده و از تملق و تمجید افراد سرشناس و مالدار و صاحب مقام بر حذر باشد، و اگر هم یقین داشته و بدانیم که مثلاً فلان عالم، استاد و یا مؤمن متقی است و مستحق مدح و ثناء، بهتر است این مدح در حضور او نباشد؛

۱ - هرگاه علماء را بر سرای پادشاهان یافتید، بگویید: اینان بدترین علماء و بدترین پادشاهانند، و اگر پادشاهان را بر سرای عالمان دیدید، بگویید: آنان بهترین علماء و بهترین پادشاهانند.

۲ - هدیه الرازی، ص ۱۹ و ۲۰.

۳ - همان.

چرا که بالاخره هر کسی نفس دارد و نفس آدمی در معرض طغیان و برتری جویی است. اما اگر در بعضی موارد به دلائلی مجبور شدیم که کسی را در حضورش مدح کنیم و راه فراری نبود، باید پناه به خدا ببریم مخصوصاً اگر در پستهایی حساس مثل قضاوت و یا امثال آن قرار گرفتیم.

همانطور که انسان مؤمن اعمّ از طلبه، عالم و غیره نباید متملّق و چاپلوس باشد در عین حال نباید خود را سزاوار مدح بداند و در معرض تمجید قرار دهد. خدای تعالی می فرماید:

﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾^(۱)

البته رسیدن به این معنا متوقّف بر مقدماتی است از این قرار:

۱ - عالمی که برای خدا تحصیل علم کرده ثواب و اجر خود را در آخرت و معنویات می جوید و هیچ گاه حاضر نیست معلومات و زحمات خود را در مقابل مال، ریاست و دنیا قرار دهد و چنین معامله ای کند، چنانکه علماء اهل کتاب چنین کردند و دین خود را به دنیا فروختند.

۲ - عالمی که هدفش هدایت مردم و آشنایی آنها با خدای تعالی است متوجّه است که بدترین دشمنان برای خودش و دیگران، نفس اماره و هوی می باشد، لذا هرگز راضی نیست که از هوای نفس تبعیت کند که از جمله آنها دوست داشتن مدح دیگران است، یعنی نفس

۱ - «پاک نمایی نکنید (خود را مزگی ندانسته و مزگی نشان ندهید)، او پرهیزکاران را بهتر می شناسد». (نجم/۳۲)

آدمی دوست دارد که دیگران تعریفش کنند و مورد احترامش قرار دهند، لذا عالمی که در راه خودسازی است همیشه سعی می‌کند که این میل را در خود سرکوب کند و خود را در معرض تعریف و تمجید دیگران قرار ندهد.

۳- علما و طلابی که بنا دارند همچون پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیهم‌السلام ظاهرکننده صفات خداوند باشند و با گفتار، روش، حال و عمل، مردم را به یکتایی خداوند دعوت کنند چطور ممکن است انتظار داشته باشند که مردم آنها را مورد تعریف و مدح قرار دهند؟ در حالی که این توقع و انتظار در واقع دعوت به خویشتن و نفس خود است نه خدای تعالی.

امام باقر علیه‌السلام به جابر بن یزید جعفی فرمود:

«ای جابر... تو دوست ما نخواهی بود تا اینکه اگر همه همشهریانت با هم بگویند تو مرد بدی هستی مایه اندوه تو نگردد، و اگر همه بگویند تو مرد خوبی هستی شادت نکند. تو خود را با قرآن مقایسه کن، اگر به راه قرآن می‌روی و آنچه را قرآن نخواستہ نمی‌خواهی و آنچه را خواسته بخواهی و از آنچه بیم داده بترسی، همینطور باش و مؤذرات باد که هرچه درباره تو گویند به توزیانی ندارد، و اگر از قرآن جدایی برای چه به خود می‌بالی؟»^(۱)

با تفکر در این روایت می‌توان به اهمیت مطلب پی برد. کسی که دوست دارد از او تعریف شود و همه او را بستایند و هیچ کس بدگویی

او نکند اگر بخواهد می‌تواند با مجاهده و تقرّب به خداوند و ائمه اطهار علیهم‌السلام به جایی برسد که غیر از خدا نبیند و نخواهد و نشانه‌اش این است که اگر همه به او روی بیاورند و یا پشت کنند به حالش تأثیری نداشته و صرفاً متوجّه خدای تعالی و انجام وظیفه است.

البته رسیدن به این مرتبه کار آسانی نیست و تنها راه رسیدن به چنین فهم و شعوری صرفاً منوط به عنایت پروردگار است، اما مقدماتش را می‌توان فراهم نمود.

علاوه بر موارد قبلی، چیزهای دیگری در طی این مسیر لازم است: یاد مرگ، توجه به ابتداء خویش که هیچ نبود و انتهایش که مرداری خواهد شد و ترس از خدای تعالی و ترس از ضایع شدن اعمال در صورت غفلت و همچنین فراموش نکردن عیوب خود و مخصوصاً اینکه اگر با لطف خدای تعالی بتواند توجه به توحید صفاتی پروردگار کند این توجه مقدمه عنایت خاص خداوند خواهد بود.

نکته: وظیفه ما است که اهل علم و اهل ایمان را محترم بداریم همچنانکه پیامبر و امامان را، اما هرگز نباید فکر کنیم یا بر خود مشتبه نماییم که ما از اولیاء خدا و علماء ربّانی و یا از طلاب و روحانیون با تقوی هستیم و بگوییم: مردم باید به ما احترام بگذارند؛ چرا که در این صورت مقدمات هلاکت و نابودی خود را فراهم کرده‌ایم.

عُجَب

یکی از صفات خطرناک و مهلک برای طلاب و مقدّسین و حتّی سالکان الی‌الله عُجَب است، یعنی عملِ خوب و صفات خوب خود را ببیند و اعمال و صفات بدش را فراموش کند. درباره بدی این صفت

همین بس که خداوند می فرماید:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ (۱)

و انسان معجب از مصادیق اینچنین افرادی است؛ زیرا او خود را طلبکار پروردگار و از همه کس بهتر می داند و حتی گاهی می شود که - پناه بر خدا - خود را از بزرگوارانی همچون حضرت ابوالفضل علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام و... بهتر می داند.

در واقع شخص معجب دائماً از هدف خلقت دور می شود؛ زیرا هدف خلقت بندگی خدا و تواضع و فروتنی و خاک شدن در مقابل اولیاء خداست، اما صفت عجب انسان را به طغیان و منیت و فرعونیت وامی دارد و تا آنجا می رسد که حتی گاهی - نستجیر بالله - خود را از پیغمبر برتر می بیند.

در روایت است که از عبادت و نماز شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله تعریف کردند و هر چه نشانه او را می گفتند، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمودند: او را نمی شناسم. ناگاه حُر قوص ^(۲) داخل مسجد گردید. گفتند: یا

۱ - «بگو: آیا به شما آگاهی بدهیم که چه کسانی در اعمالشان زیانکارترند؟ آنان کسانی هستند که در زندگی دنیا سعیشان تباه شده و با این حال می پندارند که کار خوبی انجام می دهند». (کهف، ۱۰۳ و ۱۰۴)

۲ - حُر قوص بن زُهیر تمیمی که بعدها رئیس خوارج شد و در جنگ نهروان به دست امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل رسید، جدّ احمد بن حنبل رئیس مذهب حنبلی بود و گفته شده که مخالفت احمد با امیرالمؤمنین علیه السلام بخاطر این بود که آن حضرت ←

رسول الله آنکه می‌گفتیم این است!

حضرت فرمود: در صورتش تاریکی شیطان را می‌بینم.

بعد (به منظور تبیین مطلب برای اصحاب) آن حضرت سوگندش دادند و از او پرسیدند: آیا وقتی وارد مجلس شدی در فکرت نبود که من از همه اینها بهترم؟

گفت: خدا شاهد است که همینطور بود. (۱)

البته حرقوص از آن وضع توبه نکرد تا به جایی رسید که سردسته خوارج شد و مقابل مولا علی علیه السلام ایستاد و کشته شد و به جهنم واصل گردید.

امام صادق علیه السلام در روایتی که بسیار قابل تأمل و عبرت است می‌فرمایند:

«دَخَلَ رَجُلَانِ الْمَسْجِدَ أَحَدُهُمَا عَابِدٌ وَالْآخَرُ فَاسِقٌ فَخَرَجَا مِنَ الْمَسْجِدِ وَالْفَاسِقُ صَدِيقٌ وَالْعَابِدُ فَاسِقٌ وَذَلِكَ أَنَّهُ يَدْخُلُ الْعَابِدُ الْمَسْجِدَ مُدْلِلًا بِعِبَادَتِهِ يُدِلُّ بِهَا فَتَكُونُ فِكْرَتُهُ فِي ذَلِكَ وَتَكُونُ فِكْرَةُ الْفَاسِقِ فِي التَّنَدُّمِ عَلَى فِسْقِهِ وَ يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِمَّا صَنَعَ مِنَ الذُّنُوبِ» (۲)

⇒ جدش را کشته بودند. (رک: رسولی محلاتی، زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام - احقاق

الحق، ج ۸ - بحار، ج ۸ - شذرات الذهب، ج ۱)

۱ - المحجّة البيضاء، ج ۶، ص ۲۴۰ - رک: قلب سلیم، ص ۴۴۴.

۲ - «دو نفر وارد مسجد شدند یکی عابد بود و دیگر فاسق، از مسجد خارج شدند

در حالی که فاسق، صدیق شده بود و عابد فاسق. به این دلیل که عابد به عبادات خود ناز می‌فروخت و آن را در ذهن خود برجسته می‌ساخت و فکر فاسق در

←

چون بندگی یعنی فروتنی و تواضع، و خودبینی یعنی فرعونیت، سرکشی و طغیان.

از جمله روایاتی که در مذمت عجب و خودپسندی رسیده روایتی است از امام صادق علیه السلام که فرمود:

نقل شده که شیطان گفته است در سه موضع من بر آدم مسلط می شوم:

۱ - در وقت غضب، که او مانند تویی در دست من خواهد بود.

۲ - هنگامی که با نامحرم در جای خلوتی باشد که من سوئی آنها خواهم بود.

۳ - هنگامی که عجب نماید و به اعمال خوبش افتخار کند.

نیز از امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده:

«قَالَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عليه السلام لِإِبْلِيسَ: أَخْبِرْنِي بِالذَّنْبِ الَّذِي إِذَا أَذْتَبَهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذَتْ عَلَيْهِ! قَالَ: إِذَا أَعْجَبْتَهُ نَفْسُهُ وَ اسْتَكْبَرَ عَمَلُهُ وَ صَعُرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُهُ. وَ قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِدَاوُدَ: يَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ وَ أَنْذِرِ الصَّادِقِينَ! قَالَ: كَيْفَ أَبَشِّرُ الْمُذْنِبِينَ وَ أَنْذِرُ الصَّادِقِينَ؟ قَالَ: يَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ أَنِّي أَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَ أَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ وَ أَنْذِرِ الصَّادِقِينَ أَنَّهُمْ لَا يُعْجَبُوا بِأَعْمَالِهِمْ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ أَنْصَبُهُ لِلْحِسَابِ إِلَّا هَلَكَ» (۱)

⇒ پشیمانی از گناهان خود و طلب مغفرت از خداوند بخاطر گناهانش بود.

(وسائل، ج ۱، ص ۱۰۱، حدیث ۲۴۳)

۱ - «موسی بن عمران علیه السلام به شیطان گفت: کدام گناه است که اگر انسان انجام دهد

تو بر او چیره می شوی؟ گفت: اگر از خودش خوشش بیاید و عملش را زیاد بشمارد

←

و در همین رابطه از آن حضرت نقل شده که مبتلا شدن حضرت ایوب علیه السلام بخاطر نعمتی بود که خداوند به او عطا فرموده بود و او شکرگزار آن بود. در آن زمان شیطان تا زیر عرش می توانست اطلاع پیدا کند. وقتی بالا رفت و شکرگزاری ایوب علیه السلام بخاطر نعمتهای خداوند را دید به او حسد برد و گفت: خدایا، ایوب بخاطر این شکرگزار تو است که در دنیا به او نعمت داده‌ای، اگر نعمت را از او بگیری هرگز شکرگزار نخواهد بود، حال مرا بر او مسلط کن تا بدانی که او شکرگزار تو نیست.

خداوند فرمود: تو را بر مال و فرزندان او مسلط کردم.

ابلیس پایین آمد و تمام اموال و فرزندان ایوب را هلاک کرد. اما ایوب علیه السلام بیشتر شکر و حمد کرد.

ابلیس به خداوند گفت: مرا بر زراعت او مسلط کن.

خداوند قبول فرمود. ابلیس با عمله‌هایش مزرعه او را آتش زدند و ایوب بیشتر شکر نمود.

ابلیس گفت: خدایا، مرا بر گوسفندانش مسلط نما.

⇒ و گناهِش در نظرش کوچک نماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به داوود علیه السلام فرمود: ای داوود، گناهکاران را بشارت بده و صدیقان (اهل طاعت) را بترسان! داوود عرض کرد: چگونه گناهکاران را بشارت و صدیقان را بترسانم؟! فرمود: گناهکاران را بشارت بده که من توبه را قبول می‌کنم و گناه را می‌بخشایم، و صدیقان را بترسان تا به اعمالشان مغرور نشوند که هر بنده‌ای را برای حساب نگه دارم (به عدل با او رفتار کنم) هلاک می‌شود». (وسائل، ج ۱، ص ۹۹، حدیث ۲۳۶)

خداوند هم او را مسلط فرمود. اما باز هم ایوب علیه السلام بیشتر شکر و حمد نمود... گفت: خداوندا، تو می دانی که هر وقت دو کار که هر دو مورد رضای تو بود برایم پیش آمد من آن را که برایم سخت تر بود انجام دادم، آیا سپاسگزار تو نبودم؟ آیا تو را شکر نمی کردم؟ آیا تو را تسبیح نمی نمودم؟

از ابری که بالای سرش بود به او وحی شد: ای ایوب، چه کسی تو را بنده خدا کرد که حمد و تسبیح و تکبیر او را بگویی در حالی که مردم از او غافل بودند؟ آیا با چیزی که خداوند بر تو منت گزارده بر او منت می گذاری؟

ایوب علیه السلام از زمین خاک برداشت و بر دهان خود ریخت و معذرت خواهی کرد و گفت: پروردگارا، تو بودی که همه این نعمتها را به من دادی...

پس از این توبه ملکی نازل شد و به امر پروردگار دستور داد ایوب علیه السلام در چشمه ای که جلوش ظاهر شد فرو رود تا خداوند او را شفا دهد. ایوب علیه السلام نیز این کار را کرد و پس از آن علاوه بر عفو و گذشت، خدای تعالی اموال و اولادش را نیز به او بازگرداند.^(۱)

چاره عجب و خودپسندی

اول: شخص معجب باید توجه داشته باشد که قبولی طاعات دست انسان نیست، بلکه ما فقط اعمال را انجام می دهیم اما «تا یار که را خواهد و میلش به که باشد». قبولی طاعات منوط به بندگی و کوچک

۱- بحار، ج ۱۲، ص ۳۴۳، تتمه کتاب النبوة، باب ۱۰، حدیث ۳.

دیدنِ خود است.

دوم: در ابتدا و انتهای حال خود نگاه کند که نطفه‌ای بوده گندیده، و بعد جیفه و مردار می‌شود و حال هم که صاحب نجاساتی است مانند خون، بول، غائط و منی.

«مَا لَإِنِّ آدَمَ وَالْقَحْرَ وَأَوَّلُهُ نُطْقَةً وَآخِرُهُ جِيفَةٌ لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ وَلَا يَدْفَعُ حَقَّهُ» (۱)

سوم: متوجه شود که خدای تعالی هیچ احتیاجی به هیچ کس ندارد و پیغمبر، ائمه اطهار علیهم‌السلام، اولیاء خدای تعالی و هر کس هر کار خوبی کند نفعش برای خودش خواهد بود.

چهارم: توجه کند که از خود هیچ ندارد. روحش، بدنش، قدرتش، علمش، فهمش، نورش و... همه از خداست، و آیا صحیح است که انسان با نعمتهایی که همه از خداست عبادت کند و بعد هم بر خدا یا بر بندگان خدا منت بگذارد؟!

«أوحى الله تعالى إلى موسى: أتدري لِمَ نَاجَيْتُكَ وَبَعَثْتُكَ إِلَى خَلْقِي؟ قَالَ: لَا يَا رَبِّ. قَالَ: إِنِّي قَلَبْتُ عِبَادِي وَأَخْتَبَرْتُهُمْ فَلَمْ أَرِ أَدَلَّ لِي قَلْبًا مِنْكَ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَرْفَعَكَ مِنْ بَيْنِ خَلْقِي؛ لِأَنِّي عِنْدَ الْمُتَكَبِّرِ قُلُوبُهُمْ» (۲)

۱ - «فرزند آدم را چه به فخر! اولش نطفه‌ای گندیده و آخرش مُرداری بدبو است، نه می‌تواند به خودروزی دهد و نه مرگ را از خود دور کند». (غررالحکم، شماره ۷۱۸۴)

۲ - «خداوند به موسی علیه‌السلام وحی کرد: آیا می‌دانی چرا با تو حرف زدم و تو را بر

پنجم: توجّه داشته باشد که مقرب‌ترین افراد نزد خدای تعالی دل‌شکسته‌ترین آنهاست یعنی کسی که خود را کوچک می‌بیند، و آن فرد مقرب هم از دیده‌های ظاهریین مخفی است.

ششم: به خود بگوید: آیا جبرئیل بر تو نازل شد و گفت تو اهل بهشتی؟ و یا امام زمان علیه السلام را دیدی و فرمود تو اهل بهشتی؟ و آیا نوشته‌ای از خدای تعالی به دست رسیده که عاقبت به خیر است؟ و یا آن که از صراط به سلامت می‌گذری؟ و آیا کسی به تو گفته همه گناهانت بخشوده شده و دیگر تو را به خاطر آنها عذاب نمی‌کنند؟

غرور

غرور - که از خانواده خودپسندی و عجب است - یعنی انسان در اثر علم و یا عبادت طوری مغرور شود که از مردم توقعات بیجا داشته باشد.

عالم مغرور کسی است که خطای خود را کم و خطای مردم را بسیار بیند.

عالم مغرور کسی است که مردم را عوام کالانعام می‌داند، یعنی می‌گوید مردم ناهمند و مانند چهارپایان می‌باشند و به آنها بها نمی‌دهد و انتظار دارد که هر چه بگوید بایستی عمل شود هر چند اشتباه باشد.

⇒ مردم مبعوث نمودم؟ گفت: پروردگارا، نمی‌دانم. خداوند فرمود: بندگانم را زیر و رو و آزمایش کردم، کسی را ندیدم که قلبش بیشتر از قلب تو برایم ذلیل باشد، پس دوست داشتم که تو را بین بندگان بالا برم؛ زیرا من با شکسته‌دلانم». (ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۱۵، باب ۳۲)

در همین رابطه سالک عارف و عالم عامل، حاج شیخ محمد بهاری همدانی رحمته الله علیه می فرماید:

«بعضی از مغرورین، علماء اعلامند و غرور آنها یا از جهت علم است یا از جهت عمل. اما علمایی که از جهت علم مغرور شده‌اند چند فرقه‌اند:

فرقه‌ای هستند که اکتفا به چند کلمه‌ای از کلام جدال که در مجالس و محافل به کار آید کرده‌اند و از عقاید حقّه یا از مطالب مربوط به فقه و عمل بهره ندارند. اینها مثل نخ می‌مانند که در هوا آویزان شده باشد، به هر طرف باد او را حرکت دهد، رو به آن طرف برود و احوال اینها معلوم است. و فرقه دیگر هستند که اکتفا کرده‌اند به بعضی علوم ادبیه، به خیال اینکه این از مقدمات علوم شرعیّه است، عمر خود را فانی در این کار کرده و حال آنکه از چیزی که برای آن خلق شده از معارف و غیره ذره‌ای بهره ندارند. و فرقه دیگری عمری تلف کرده و در فقه، تنها به مقدمات آن که اصول فقه باشد اکتفا کرده و هنوز ملتفت نشده که فقه مقدمه عمل است، و عمل مقدمه تهذیب اخلاق است، و اخلاق مقدمه توحید است، و این بیچاره در مقدمه اول گیر کرده تا آخر عمر خود، هنوز چند مقدمه می‌ماند تا به نتیجه برسد ان شاء الله تعالی در عالم برزخ و الآ مجالی دیگر نیست. و طایفه‌ای اکتفا به اینها نکرده و در جمیع علوم تعمق کرده الا اینکه قوه عملیه را مهمل گذاشته و اعراض کرده از تزکیه نفس خود از رذایل خلقیه، و اما در مکنونات قلبیه و امورات غامضه خفیه چندان دقتی نکرده، چنین شخصی تکبر می‌کند اسم آن را اعزاز دین می‌نامد، و ریا می‌کند اسم آن را ارشاد جاهلین

می‌گذارد».^(۱)

حسد

یکی از صفات مذموم و ناپسند که ممکن است گریبان‌گیر همه شود بخصوص علما و روحانیون، حسد می‌باشد.

حسد عبارت است از تقاضای زوال نعمت از دیگران به خاطر حس کوچک‌بینی که شخص در برابر آنها می‌کند مثلاً یک طلبه وقتی می‌بیند دوستش در درس از او بهتر است یا در اخلاق از او بهتر است و یا بیشتر مورد احترام استاد می‌باشد یک نوع ناراحتی در خود حس می‌کند و دوست دارد که او نتواند درست درس بخواند و اگر اتفاقی برای دوستش پیش بیاید که او را از چشم استاد و یا دیگران ساقط کند خوشحال می‌شود.

حسد مرضی قلبی است که منشأ آن عدم توجه به مؤثریت خداوند و دیدن اسباب و دوستی خود و دنیا می‌باشد.
گر تو مرآز و حسد را بسپاری دل خویش

ندهند آنچه تو خواهی به تو تا جان ندهی

اگر طلبه از ابتداء سعی نکند که حسد را از خود زایل کند در آینده که روحانی محل یا عالم شهر شود و یا در هر مرتبه از درجات ظاهری قرار گیرد موجب فسادهایی در جامعه می‌گردد و همین مرض او را به غیبت و تهمت و عیب‌جویی و سخریه و سخن‌چینی می‌کشاند و غالباً زندگی را برای وی سخت و ناگوار خواهد کرد. بنابراین بر طالب علوم

۱ - تذکرة المتّقین، ص ۱۰۲، با کمی تصرّف.

دینی لازم است مراقب خود باشد که اگر مبتلا به حسد است به این ترتیب در صدد ازاله آن بکوشد:

اول: نعمتهایی را که خداوند نصیبش فرموده یادآوری و شکرگزاری کند.

دوم: مرگ و عوالم پس از مرگ را به یاد خود بیاورد، مخصوصاً هفته‌ای یک بار و اگر میسر است بیشتر به قبرستان سر بزند.

سوم: آیه «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»^(۱) را شبانه روزی چندین دفعه بخواند.

چهارم: در همان موردی که حسد می‌برد برای رفیقش از خدای تعالی زیادتر بخواهد یعنی مثلاً اگر موفقیت در درس مورد حسد اوست از خدا بخواهد که خدایا او را بیشتر و بهتر موفق بدار.

پنجم: آیات و روایاتی که در مذمت حسد است بنویسد و آنها را نگاه کند، مخصوصاً این روایت را که از امام صادق علیه السلام نقل شده فراموش نکند:

«إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ».^(۲)

۱- «پروردگارا، ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز و در دل‌هایمان نسبت به مؤمنان بغض قرار نده، پروردگارا تو رؤوف و مهربانی».
(حشر/۱۰)

۲- «همانطور که آتش، هیزم را می‌خورد، حسد ایمان را می‌خورد». (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الحسد، حدیث ۲)

امانت‌داری و پرهیز از خیانت

از جمله صفاتی که یک طلبه و عالم دینی از همه به آن سزاوارتر است، امانت و ضدّ آن که از جمله بدترین صفات برای چنین شخصی می‌باشد خیانت است. در قرآن مجید می‌خوانیم:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ (۱)

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْفُسَكُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (۲)

یعنی عالماً و عامداً مرتکب خیانت نشوید چرا که خیانت عمدی و از روی علم جرم بسیار سنگینی دارد.

در مورد این صفت که برای پیغمبران خدا در درجهٔ اول اهمیت است و پس از آن برای اوصیای آنها و پس از آن برای علما همین بس که خدای تعالی به جبرئیل که واسطهٔ وحی است لقب امین داده و مردم زمان پیغمبر ﷺ برای رسول خدا این صفت را به عنوان صفت بارز اعلام کرده و او را «محمد امین» می‌خواندند.
در قرآن کریم امانت داری یکی از صفات مؤمنین شمرده شده:

۱ - «خدای تعالی به شما دستور می‌دهد که امانتها را به اهلش بسپارید».
(نساء/۵۸)

۲ - «ای اهل ایمان، به خدا و پیامبر و به امانات خود خیانت نکنید در حالی که می‌دانید».
(انفال/۲۷)

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾^(۱)

خوش خلقی

خدای تعالی خطاب به پیغمبر اکرم ﷺ می فرماید:
﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَقْبَضُوا مِنْ حَوْلِكَ﴾^(۲)

بنابراین طالب معرفت خدا و مبلّغ دستورات محبوب، باید با مردم مهربان باشد، مؤمنین را بخاطر دوستی آنها با اهل بیت عصمت و طهارت ﷺ دوست بدارد و احترام کند و اگر خلافتی از آنها می بیند در پنهانی نصیحت کند و هیچ گاه آبروی مؤمنین را نریزد که مؤمن در نزد خدا محترم است و مبادا کاری کند که مؤمنی دل شکسته شود که قلب مؤمن عرش خداست^(۳) و دل مؤمن از کعبه بالاتر است^(۴) و در بین دو انگشت پروردگار است^(۵) و اگر غیر مؤمن باشند در صورتی که امید هدایت دارند بخاطر این امید که از ناحیه خداست باید به آنها احترام کند و بفهماند که روش اولیاء اسلام نجات دادن افراد و اکرام انسانیت انسانهاست، نه ذلیل کردن و خوار کردن انسان.

۱ - «مؤمنین کسانی اند که نسبت به امانت و عهد خویش مواظبت می کنند».

(مؤمنون/۸)

۲ - «اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند». (آل عمران/۱۵۹)

۳ - بحار، ج ۵۵، ص ۳۹، تتمه ابواب احوال العالم...، باب ۴، حدیث ۶۱.

۴ - «إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَفْضَلُ حَقًّا مِنَ الْكُفْبَةِ». (مستدرک، ج ۹، ص ۴۰، حدیث ۱۰۱۴۷)

۵ - «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ». (عوالي اللئالی، ج ۱، ص ۴۸،

حدیث ۶۹)

جذب مغناطیس بین آهن به خود چون می‌کشد

کم ز سنگی نیستی کاهن به رفتار آورد

گر ز خوبان دوستی خواهی، به پاکی میل کن

میل خوبان جنبش اندر نقش دیوار آورد

در آیه مذکور یکی از عوامل اجتماع مردم اطراف رسول خدا ﷺ و در نتیجه اسلام و ایمان آنان خوش خلقی پیامبر ذکر شده و در ادامه می‌فرماید: اگر تندخو و سخت‌دل بودی مردم از اطرافت پراکنده می‌شدند. یعنی به همان مقدار که خوش خلقی و اخلاق حسنه در تبلیغ و هدایت مردم مؤثر است به همان اندازه تندخویی مضر و موجب تنفر مردم از دین و مبلغ می‌شود.

سکونی از امام صادق ع روایت می‌کند:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ»^(۱)

یا در جای دیگر از امام صادق ع نقل شده:

«مَنْ لَمْ يَمْلِكْ غَضَبَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ»^(۲)

لذا بر طلاب لازم است که تمام کوشش خود را در مسیر مهار کردن غضب بکار برند، خصوصاً امروز که حکومت اسلامی است و

۱ - «رسول خدا ﷺ فرمودند: همانطور که سرکه عسل را خراب می‌کند، غضب

ایمان را از بین می‌برد». (وسائل، ج ۱۵، ص ۳۵۸، حدیث ۲۰۷۳۲)

۲ - «هر که مالک غضب خود نباشد (و نتواند آن را مهار کند) مالک عقلش

نیست». (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الغضب، حدیث ۱۳)

روحانیون و علما در امور مهمّ مملکتی می‌باشند و مردم به آنها به عنوان نمایندهٔ اسلام، پیامبر و امام می‌نگرند. اگر طلبه از ابتدا نتواند برای خدا غضب خود را مهار کند در آینده از دو حال بیرون نیست: یا برای تظاهر غضب خود را می‌گیرد که نفع چندانی نداشته بلکه گاهی موجب افتضاح می‌شود و یا غضب را ظاهر می‌کند که موجب دلسردی مردم نسبت به دین و علما خواهد بود، همچنان که در آیهٔ شریفه نیز به پیامبر ﷺ تذکر داده شده که اگر تندخو بودی مردم از اطرافت پراکنده می‌شدند. لذا بر طلاب و مبلغین دین لازم است که نه تنها غضب خود را نگه دارند بلکه خوش خلقی را شعار خویش قرار دهند. و شاید بهترین مدحی که دربارهٔ خوش خلقی بیان شده همان کلام خداوند است در مدح خلق رسول خدا ﷺ

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (۱)

و در این مورد روایات زیاد و مهمی از اهل بیت علیهم‌السلام رسیده. به عنوان نمونه از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که می‌فرماید:

﴿إِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ يَبْلُغُ بِصَاحِبِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ﴾. (۲)

و همچنین نقل شده که فرمود:

﴿إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ لَيُعْطِي الْعَبْدَ مِنَ الثَّوَابِ عَلَىٰ حُسْنِ الْخُلُقِ كَمَا

۱ - «تو به خُلُقِ عَظِيمِ آراسته‌ای». (قلم/۴)

۲ - «خوش خُلُقِ انسان را به مقام شخص روزه دار و متعهد می‌رساند».

(اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب حسن الخلق، حدیث ۱۸)

يُعْطِي الْمُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَغْدُو عَلَيْهِ وَيَرْوَحُ»^(۱).

و یکی از بهترین بشارتها برای انسان خوش خلق روایتی است که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده:

«أَكْمَلُكُمْ إِيمَانًا أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا»^(۲).

و باید دانست که این مطالب و روایات کاملاً بجا است؛ زیرا شخص قدرتمند وقتی در مقابل توهین و پرخاشگری قرار گیرد بسیار مشکل است بتواند پا روی نفس خود بگذارد و غضب خود را مهار نماید و از توهین کننده درگذرد و بلکه از آن مهمتر به او احسان هم بنماید، آنچنان که خداوند سبحان این رویه را گوشزد نموده می فرماید:

﴿وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^(۳).

یعنی از جمله صفات متقین این است که خشم خود را کنترل می کنند و از خطای مردم در می گذرند، و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد. یعنی علاوه بر آن به آنها احسان نیز می کنند.

۱ - «خداوند به بنده خوش خلق ثواب کسی را می دهد که شب و روز در راه خدا

جهاد می کند». (وسائل، ج ۱۲، ص ۱۵۱، حدیث ۱۵۹۱۸)

۲ - «ایمان کسی کاملتر است که خوش خلق تر باشد». (همان، ص ۱۵۲،

حدیث ۱۵۹۲۴)

۳ - آل عمران/۱۳۴.

اهتمام به قرآن

از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:

«إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ لَتَضْدَأُ كَمَا يَضْدَأُ الْحَدِيدُ وَإِنَّ جَلاها الْقُرْآنَ»^(۱).

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

«در روز قیامت قرآن در بهترین صورت می آید و به مسلمانان گذر می کند - و پس از جملاتی فرمود: - قرآن می گوید: پروردگارا فلان پسر فلان است که من روزهای گرمش را به تشنگی کشاندم و شبهای او را بی خواب کردم (یعنی در اثر قرآن خواندن و عمل به آن روزها را روزه می گرفت و شبها را به عبادت می گذرانید) و فلان پسر فلان است که نه روز او را به تشنگی کشاندم و نه شبش را بی خواب کردم. خدای تعالی می فرماید: آنها را (که قرآن خواندند و به آن عمل کردند) به بهشت ببر و هر کدام را در مقام خود جای بده! و قرآن برخیزد و قرآنیان دنبال او بروند و او به مؤمن می گوید:

«إِقْرَأْ وَأَرْقَهُ»^(۲).

حضرت فرمود: هر کدام از مؤمنین قرآن می خواند و بالا می رود تا هر شخصی به درجه خود می رسد که برای او مقرر شده در آن منزل

۱ - «قلیها بسان آهن زنگار می گیرد و جلادهنده آن قرآن است». (ارشاد القلوب، باب ۱۹)

۲ - «قرآن بخوان و بالا برو (هر چه قرآن خوانده و عمل کرده خدای تعالی درجه نصیبش می کند)».

می‌گیرد».^(۱)

در روایت صحیح‌ه از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ».^(۲)

در روایت دیگری از زُهری نقل شده که گفت:

«به حضرت سجاد علیه السلام گفتم: کدام عمل بهتر است؟ فرمود: عمل حال مُرتحل (در آید و کوچ کند). گفتم: حال مرتحل چیست؟ فرمود: خواندن قرآن را آغاز کند و به انجام رساند و هر وقت از اول قرآن شروع کرد تا آخر برساند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس که خدا به او قرآن داد و پندارد که خدا به دیگری بهتر از او عطایی داده است، بزرگی را کوچک شمرده و کوچکی را بزرگ شمرده است».^(۳)

از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«هر که قرآن را بخواند بی‌نیاز شود و پس از آن فقیر نشود و در غیر اینصورت هیچ چیزی او را بی‌نیاز نکند».^(۴)

در روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَانَ يَعْلَمُ السُّورَةَ ثُمَّ نَسِيَهَا أَوْ تَرَكَهَا وَدَخَلَ الْجَنَّةَ أَشْرَفَتْ عَلَيْهِ مِنْ فَوْقٍ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ فَتَقُولُ تَعْرِفُنِي فَيَقُولُ لَا فَتَقُولُ أَنَا سُورَةٌ كَذَّابًا وَكَذَّابٌ لَمْ تَعْمَلْ بِي وَتَرَكَتَنِي أَمَا وَاللَّهِ لَوْ عَمِلْتُ بِي لَبَلَّغْتُ بِكَ هَذِهِ

۱ - اصول کافی، کتاب فضل القرآن، حدیث ۱۱.

۲ - «حافظ قرآن که بدان عمل کند، با ملائکه‌های پیغام‌برنده گرامی که دارای صفات خوبند خواهد بود». (همان، باب فضل حامل القرآن، حدیث ۲)

۳ - همان، حدیث ۷.

۴ - همان، حدیث ۸.

الدَّرَجَةَ وَأَشَارَتْ يَدَيْهَا إِلَى فَوْقِهَا» (۱).

و نیز در باب قرآن از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ فَقَدْ يَتَّبِعِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي عَهْدِهِ وَ أَنْ يَقْرَأَ مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَةً» (۲).

روایتی دیگر از امام سجاد علیه السلام نقل شده که فرمود:

«آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنٌ فَكَلِّمْنَا فُتِحَتْ خِزَانَةٌ يَتَّبِعِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا» (۳).

درباره مکانهایی که قرآن در آن خوانده می شود از رسول خدا صلی الله علیه و آله

نقل شده که فرمود:

«تَوَرَّوْا بَيْتَكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ... فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَثُرَ فِيهِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ كَثُرَ خَيْرُهُ وَ اتَّسَعَ أَهْلُهُ وَ أَضَاءَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ

۱ - «کسی که سوره‌ای از قرآن را حفظ کرده و سپس فراموش می نماید یا آن را ترک می کند و به بهشت می رود، آن سوره از مقامی بالاتر در زیباترین صورت ظاهر شده به او می گوید: مرا می شناسی؟ جواب می دهد: نه. او می گوید: من فلان سوره ام، مرا به کار نبستی و ترک کردی، به خدا قسم اگر مرا به کار بسته بودی تو را به این درجه می رساندم، و با دستش اشاره به بالای سرش می کند». (اصول کافی، کتاب فضل القرآن، باب من حفظ القرآن ثم نسيه، حدیث ۴)

۲ - «قرآن پیمان خدا با خلقش است؛ سزاوار است مسلمان در پیمانش نگاه کند و هر روز (حداقل) پنجاه آیه آن را بخواند». (همان، باب فی قراءته، حدیث ۱)

۳ - «آیه های قرآن گنجینه هایی است که هر گاه گنجی باز شد سزاوار است که در آن گنج نگاه کنی». (همان، حدیث ۲)

الدُّنْيَا» (۱)

و از مولا علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«الْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَيُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ تَكْتُرُ بَرَكَتُهُ وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ» (۲)

و در باب ثواب خواندن قرآن از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ قَائِماً فِي صَلَاتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِائَةَ حَسَنَةٍ وَ مَنْ قَرَأَهُ فِي صَلَاتِهِ جَالِساً كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ خَمْسِينَ حَسَنَةً وَ مَنْ قَرَأَهُ فِي غَيْرِ الصَّلَاةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ» (۳)

و در باب ختم قرآن روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده و مضمون آن این است که: قرآن در شش شب ختم شود و بعد فرمودند در یک

۱ - «خانه‌های خود را به خواندن قرآن نورانی کنید - تا آنجا که فرمود: - به درستی که خانه‌ای اگر تلاوت قرآن در آن زیاد شود خیرش زیاد می‌شود و اهلش را در گشایش قرار می‌دهد و برای اهل آسمان می‌درخشد همچنان که ستارگان برای اهل دنیا می‌درخشند» (وسائل، ج ۶، ص ۲۰۰، حدیث ۷۷۲۷)

۲ - «خانه‌ای که قرآن در آن خوانده می‌شود و یاد خدا در آن زیاد می‌شود برکتش زیاد خواهد بود و ملائکه در آنجا حاضر می‌شوند و شیاطین دور می‌گردند» (همان، ص ۱۹۹، حدیث ۷۷۲۵)

۳ - «هر کس در نماز ایستاده قرآن بخواند به هر حرفی صد حسنه دارد و اگر در نماز به صورت نشسته قرآن بخواند پنجاه حسنه دارد و اگر در غیر نماز قرآن بخواند به ازاء هر حرفی ده حسنه دارد» (عدة الداعی، ص ۲۸۸، باب ۶، حدیث ۱۰)

ماه و به صورت ترتیل خوانده شود.^(۱)

نماز مقبول

برای اینکه معلوم شود نمازهای انسان مورد قبول واقع شده یا نه نمازگزار بایستی خود را در آزمایش نتایج آن قرار دهد که از این قرار است:

۱ - نماز انسان را از زشتیها و بدیها و بالاخره گناهان باز می‌دارد، پس کسی که مرتکب گناه می‌شود لازم است در کیفیت نمازی که می‌خواند توجه جدی کند. خدای تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾.^(۲)

۲ - شخص نمازگزار به تدریج فرو رفتگی در خود پیدا می‌کند و از پراکندگی حواس که نتیجه غفلت از خدا و خویشستن است بیرون می‌آید و این همان نجوی و مناجات با خدای تعالی است که در نماز برای بنده نمازگزار فراهم می‌شود و سایر ساعات را نیز به تدریج دربر می‌گیرد.

۳ - از آثار نماز توفیق انجام خیرات است که از جمله آنها احسان و نیکی کردن به دوستان خدا و مؤمنین و سعی در برآوردن حاجات آنهاست؛ زیرا شخص نمازگزار در اثر نماز به خدا مقرب می‌شود و علامت قرب به خدای تعالی احسان به بندگان خدا است، و این یکی

۱ - وسائل، ج ۶، ص ۲۱۵، حدیث ۷۷۷۰.

۲ - «نماز (شما) را از کارهای زشت و ناروای می‌دارد و ذکر خدا بزرگتر است». (عنکبوت/۴۵)

از صفات خداوند است؛ چرا که او بندگانش را دوست دارد و رحمتش همه را فرا گرفته، پس همانطور که خداوند به بندگان خود لطف و احسان می‌کند شخص مقرب به خدای تعالی نیز صاحب این صفت شده و بندگان خدا نزد او محترمند.

۴ - پیدا شدن رقت قلب و بیرون رفتن قساوت و سختی از قلب که یکی از مصادیق شرح صدر می‌باشد و نتیجه آن رو آوردن به عالم دیگر و آماده شدن برای مرگ و جمع آوری توشه برای آخرت است.

۵ - ازدیاد فهم و درک. اگر شخص مؤمن و با تقوی واقعاً در نماز توجه داشته باشد مطالب دقیق عرفانی را ملتفت شده و دوست دارد با اهل معرفت نشست و برخاست کند و آثار بزرگان اهل معرفت را بخواند و بشنود که این دلالت بر نزدیکی انسان به فطرت اولیه‌اش دارد.

۶ - از آثار نماز مقبول، شوق به نمازهای بعدی و انتظار آن است؛ زیرا انسان بالفطره از اسارت و قید و محصور بودن رنج می‌برد و خواهان آزادی و وارستگی است و نماز یکی از بهترین وسایل آزادی است که قهراً موجب لذت و اشتیاق مؤمن می‌باشد. لذا کسانی که در بند هوای نفس و شیطانند و سعی در نجات خود ندارند سنگین‌ترین چیز برای آنها نماز است: ﴿وإنها لکبیرةٌ إلا علی الخاشعین﴾^(۱)

۷ - یکی از نتایج بسیار خوب نماز، تصفیه شدن معاشرتها و دوستان می‌باشد. دوستدار نماز نمی‌تواند با افراد گناهکار مجالست کند و افراد

تاریک و خشن از جهت گناه نیز نمی‌توانند با او مأنوس شوند مگر اینکه گناهان فطرت اولیه و دوستی آنها با خدا را نبوشانده باشد که البته چه بسا ضمن نشست و برخاست با نمازگزاران ناگهان تغییراتی در آنها ایجاد شود و رو به خدا آورند.

۸- کم شدن تخیلات و واهمه و وساوس و پیدا شدن فکر و تعقل صحیح. لذا مؤمنین نمازگزار اگر مسائل دنیا آنها را مشوش کند رو به نماز می‌آورند، همچنان که غم و اندوه دنیا را نیز به وسیله نماز از بین می‌برند.

وظایف طلبه در مورد نماز

شاید نتوان قضاوت کرد کدام یک از آیات وارده در مورد نماز از اهمیت بیشتری برخوردار است، اما این آیه ویژگی خاصی دارد:

﴿اقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^(۱)

از خلال و مضامین روایات چنین استفاده می‌شود که نمازگزار با خدا نجوا و مناجات می‌کند، یعنی با خدای خود راز و نیاز و گفتگوی مخفی دارد.^(۲) و نیز از مضمون بعضی روایات می‌توان استخراج کرد که «الصلاة معراج المؤمن»^(۳).
امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

۱- «نماز را برای یاد من به پا دار». (طه/۱۴)

۲- و قال صلى الله عليه وآله: «المُصَلِّي إِذَا صَلَّى يُنَاجِي رَبَّهُ». (عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۱۱، حدیث ۱۶۸)

۳- «نماز وسیله عروج و بالا رفتن مؤمن است».

«الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَهْتِي»^(۱).

ملخص کلام اینکه این آیات و روایات همگی بشارت و امید بزرگی برای مؤمن است؛ زیرا یکی از بهترین وسایل آشنایی با محبوب و بیرون رفتن از مادیات و رهایی از خویشتن و توهمات و تخیلات و بالاخره اتصال به مبدأ تعالی و فراهم شدن مقدمات فناء فی الله، همین نماز است.

عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا أَبَا ذَرٍّ، إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ وَحَبِّهَا إِلَيَّ كَمَا حَبَّبَ إِلَيَّ الْجَائِعُ الطَّعَامَ وَالْإِسْطِطْمَانُ الْمَاءَ، وَإِنَّ الْجَائِعَ إِذَا أَكَلَ الطَّعَامَ شَبِعَ وَالظَّمْآنُ إِذَا شَرِبَ الْمَاءَ رَوِيَ وَأَنَا لِأَشْبِعُ مِنَ الصَّلَاةِ»^(۲).

پس بی جهت نیست که شیطان در اوقات نماز لشکرش را بسیج می‌کند و نهایت تلاش را در تشتت افکار نمازگزار بکار می‌بندد تا او نتواند از چنین وسیله مهمی استفاده کند.

حال سخن در این است که طلبه و عالم دینی، رفتارش با این ستون دین و محورا اعمال و نور چشم پیامبر ﷺ و مقرب مؤمنین و متقین به

۱- «نماز وسیله تقرب و نزدیکی هر بنده متقی و پرهیزکار به خداوند است». (من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۰، حدیث ۶۳۷)

۲- ابوذر روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ای ابوذر، خداوند نور چشم مرا در نماز قرار داده و آنرا چنان برای من دوست‌داشتنی کرده که غذا را برای شخص گرسنه و آب را برای تشنه، ولی گرسنه وقتی غذا بخورد سیر می‌شود و تشنه چون آب بنوشد سیراب می‌شود اما من از نماز سیر نمی‌شوم». (مستدرک، ج ۳، ص ۴۱، حدیث ۲۹۶۸)

خدای تعالی چگونه باید باشد؟

به نظر می‌رسد اگر طلبه‌ای بخواهد خلوص خود را در ورود به محیط علم و دانش و تقوی امتحان کند بایستی ببیند نسبت به این عمل بزرگ چگونه رفتار می‌کند؟ اگر نماز در نظرش اهمیّت دارد از جهت فراگرفتن احکام و اقامه آن در اوّل وقت و شوق به جماعت و اهمیّت حضور قلب در نماز، خدا را شکر کند؛ زیرا نشانه آن است که برای خدا به حوزه آمده و یقیناً توفیقات پروردگار و نظر امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - با او خواهد بود.

پس از اینکه طلبه جایگاه خود را با نماز به نحو مذکور معین کرد آن وقت لازم است آماده شود تا مردم را به اهمیّت این فریضه متوجّه سازد؛ به این ترتیب که احکام نماز را به خوبی یاد بگیرد و جزئیات آن را به خاطر بسپارد تا بتواند در وقت خود به مردم برساند.

- دوستان و آشنایانش را به خواندن نماز در اوّل وقت و با جماعت و در مسجد ترغیب کند همچنان که سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام چنین بود که متأسفانه بین شیعیان تا حدودی فراموش شده و مسامحه می‌شود، و اهل تسنّن این عمل را به شدّت مواظبت می‌کنند، در حالی که می‌بایست شیعیان و دوستان اهل بیت این سنت را احیاء کنند که جلودار آنها علما، روحانیون و طلاب عزیز هستند.

- مردم را به توجّه و اهمیّت دادن به این عمل بزرگ، گوشزد کرده و بفهماند که روح نماز در حضور قلب است و با شیوه‌های مختلف، کلام امام صادق علیه السلام را یاد آوری نماید که از هر نماز تنها مقداری مورد قبول است که انسان با حال توجّه بخواند، و نقل شده که فرمودند:

«يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّ الْعَبْدَ يُرْفَعُ لَهُ ثُلُثُ صَلَاتِهِ وَ نِصْفُهَا وَ ثَلَاثَةُ أَرْبَاعِهَا وَ أَقْلٌ وَ أَكْثَرُ عَلَى قَدْرِ سَهْوِهِ فِيهِ وَ لِكَيْتَهُ يَتَمَّ لَهُ مِنَ النَّوَافِلِ. فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: مَا أَرَى النَّوَافِلَ يَنْبَغِي أَنْ تُتْرَكَ عَلَى حَالٍ! فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَجَلٌ، لَا»^(۱).

حضور قلب

حضور قلب در نماز به معنای جمعیت حواس و نداشتن تخیلات یعنی خالی شدن از خیالات و توجه به آیات، ادعیه و اذکار نماز. و اما راه تحصیل آن:

- ۱ - درخواست جدی از پروردگار، زیرا حضور قلب نعمتی است بزرگ که هر کسی شایستگی دریافت آن را ندارد مگر آنکه خداوند او را بطلبد و برای مناجات با خود صلاحیت دهد که درخواست جدی می تواند موجب ایجاد مقتضی و رفع مانع در این راه باشد.
- ۲ - آداب وضو را در وقت وضو گرفتن رعایت کند اعم از مسواک کردن، استنشاق و مزمه و اگر بشود رو به قبله، خواندن دعاهایی که برای آن وارد شده، و بالاخره در حین وضو سعی کند توجه داشته باشد.

۱ - «ای ابا محمد (کنیه ابوبصیر) همانا از نماز بنده یک سوم یا نصف یا سه چهارم و کمتر یا بیشتر به اندازه ای که سهو نداشته بالا می رود (قبول می شود) لکن آن مقدار که قبول نشده بوسیله نوافل جبران می گردد. ابوبصیر گفت: بنابراین سزاوار نیست نوافل در هیچ حالی ترک شود! امام فرمودند: آری سزاوار نیست.» (تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۳۴۲، باب ۱۶، حدیث ۴)

۳- هر نمازی که می‌خواند به یاد خویش بیندازد که شاید نماز آخر من باشد و پس از این نتوانم نماز بخوانم، و نماز را طوری بخواند که نماز وداع باشد.

«عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «صَلِّ صَلَاةَ مُودَعٍ فَإِذَا دَخَلْتَ فِي الصَّلَاةِ فَقُلْ هَذَا آخِرُ صَلَاتِي مِنَ الدُّنْيَا وَكُنْ كَأَنَّ الْحِجَّةَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ النَّارَ تَحْتَكَ وَ مَلَكَ الْمَوْتِ وَرَأْعَكَ وَ الْأَنْبِيَاءَ عَنِ يَمِينِكَ وَ الْمَلَائِكَةَ عَنِ يَسَارِكَ وَ الرَّبَّ مُطَّلِعٌ عَلَيْكَ مِنْ فَوْقِكَ فَانظُرْ بَيْنَ يَدَيْكَ مِنْ تَقِيفٍ وَ مَعَ مَنْ تُتَاجِرُ وَ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ» (۱)

۴- بعد از هر نماز منتظر نماز بعد بوده و به این فکر باشد که اگر خداوند عمری دهد نماز بعد را بهتر بخواند.

۵- قبل از نماز دقایقی با نشستن رو به قبله و با وضو مشغول ذکر خدا از جمله قرآن خواندن با توجه باشد، بخصوص اگر انتظار جماعت می‌کشد که ثواب زیادی در روایت برای آن ذکر شده.

۶- خواندن نوافل شبانه روزی، از این جهت که سنت پیغمبر اسلام و ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌باشد و خود آنها نیز سفارش کرده‌اند که انجام نوافل جبران عدم حضور قلب در نمازهای واجب می‌باشد که قبلاً نیز

۱- «از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده که فرمود: «مثل کسی که وداع می‌کند (آخرین نماز را می‌خواند) نماز بخوان، و هرگاه شروع به نماز کردی بگو این آخرین نماز من در دنیا است و به حالتی باش که بهشت در مقابلت، جهنم زیر پایت، عزرائیل پشت سر و پیامبران سمت راست و ملائکه سمت چپ هستند و پروردگار از بالای سر بر تو آگاه است، حال نگاه کن در مقابل که ایستاده‌ای و با که حرف می‌زنی و چه کسی تو را می‌بیند». (مستدرک، ج ۴، ص ۱۰۴، حدیث ۴۲۴۴)

به آن اشاره شد. از آیت الله نجابت رحمته سؤال شد: آیا کسی که در نماز حضور قلب نداشته باشد بهتر است نماز را اعاده کند؟ فرمودند: اعاده نکنند، اما نافله بخواند.

۷- نمازها بخصوص نماز واجب را با تأنی بخواند و طوری نباشد که عجله کند، و در اذکار و اقوال سعی کند توجه به همان جمله داشته باشد بدون در ذهن آوردن مطالب دیگر.

۸- کم حرفی در بین روز در جمع حواس بسیار مؤثر است و همچنین پرهیز از عصبانیت که مخصوصاً ممکن است ساعتی از وقت انسان صرف موضوعی که بخاطر آن عصبانی شده گردد.

۹- در حین نماز سعی کند مستحبات آن را رعایت نموده و آنچه که در نماز مکروه است انجام ندهد.

۱۰- در خاتمه باید متوجه باشد که تقوی موجب جلب رضایت خدا و قبولی اعمال - از جمله نماز - است که اگر انسان بخواهد درست و راست باشد حتماً می‌بایست در تحصیل تقوی بکوشد.

تذکر این نکته خوب است که نماز موجب یک نوع تجرد و آزادی از قیود و در نهایت مقدمه‌ای برای وصال و فنای جزئی می‌باشد. بی‌جهت نیست که همه انبیاء و اوصیاء به این عمل بزرگ سفارش کرده و مخصوصاً در حین رحلت توصیه آخر را به نماز فرموده‌اند.

خواندن نوافل بخصوص نماز شب در جایی که کسی نباشد تمرین خوبی است برای توجه در همه نمازها.

یکی از راه‌های جمعیت حواس برای طلاب علوم دینی، اهتمام بسیار به مطالعه و نوشتن دروس و به حداقل رساندن ساعات بیکاری

می‌باشد.

موانع حضور قلب

برای آن دسته از طلاب که هدف خود را معرفت و محبت پروردگار و ائمه اطهار علیهم‌السلام قرار داده‌اند، مناسب است به بعضی از موانع توجه در نماز اشاره شود:

یکی از موانع، معاشرت و رفت و آمد با کسانی است که به نماز اهمیّت نمی‌دهند، و بطور کلی در بحث اخلاق همه معتقدند که یکی از راههای تهذیب بعنوان مقدمه، قطع معاشرت با افراد غیر مهذب است. اگر گفته شود طلبه و روحانی به حساب شغلش لازم است در اجتماع باشد و این با قطع معاشرت منافات دارد، جواب این است که منظور از در اجتماع بودن همان تبلیغ احکام و اقامه نماز و تدریس می‌باشد که البته در این مورد علماء دین و مهذبین به تکلیف خود عمل می‌کنند. اما اگر منظور این باشد که صبح و شام در مجالس عقد، عروسی، ختم، روضه‌ها و جلسه‌های بی‌نتیجه شرکت کند، هیچ لزومی نداشته و تکلیفی بطور وجوب و یا بعضاً مستحب هم نیست.

دیگر از موانع توجه در نماز آرزوهای دراز و تخیلات بی‌جا و نقشه‌های بیهوده کشیدن برای آینده است، از جمله تشکیل خانواده و ازدواج و امثال آن.

و دیگر مبالغه در گفتگو و بحثهای سیاسی یا اقتصادی که چندان مورد احتیاج طلاب نمی‌باشد. البته به حدّ معمول از اوضاع روز با خبر بودن خوب است و بیش از آن موجب تشّت حواس خواهد بود.

حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

حکایت اول

نقل شده که مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام توجهشان در نماز به حدی بود که وقتی در جنگ صفین تیری بر ران مقدّسش وارد شد هرچه کردند در موقع عادی خارج نمایند از شدت درد و ناراحتی آن حضرت نتوانستند. خدمت امام حسن علیه السلام جریان را عرض کردند، فرمود: صبر کنید تا پدرم به نماز بایستد، زیرا در آن حال چنان از خود بیخود می شود که به هیچ چیز متوجه نمی گردد. به دستور حضرت مجتبی علیه السلام در آن حال تیر را خارج کردند. بعد از نماز امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه شد خون از پای مقدّسش جاری است. پرسید: چه شد؟ عرض کردند: تیر را در حال نماز از پای شما بیرون کشیدیم.^(۱)

البته این حضور قلب و توجه منافاتی با صدقه دادن در رکوع نماز ندارد، که نقل شده سائلی وارد مسجد شد و طلب کمک نمود و امیرالمؤمنین علیه السلام با اینکه در حال نماز و در رکوع بودند انگشتر خود را به او دادند؛ زیرا آن سائل واقعاً محتاج بود و مسلمان، و ندایش مثل اینکه ندای خدا بود که در قرآن می فرماید: «به خدا قرض بدهید».^(۲) و یا آنجا که می فرماید: خداست که صدقات را می گیرد^(۳)، یعنی صدقاتی که با اخلاص داده شود ابتدا به خدای تعالی می رسد و

۱ - پندتاریخ، ج ۵، ص ۲۱۶ و ۲۱۷.

۲ - ﴿وَ أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾. (مزمّل/۲۰)

۳ - ﴿وَ يَا خُذْ الصَّدَقَاتِ﴾. (توبه/۱۰۴)

خداوند از آن مطلع است، و این کار امیرالمؤمنین علیه السلام به حدی محبوب خداوند بود که آیه‌ای در همین رابطه نازل شد:

﴿تَمَا وَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُمِونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (۱)

البته این ندای سائل مسلمان چون خدایی است؛ مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در هر حالی می‌شنود و توجه می‌کند.

حکایت دوم

حضرت سجّاد علیه السلام در نماز بودند، شیطان به شکل ازدهایی شد و انگشت بزرگ پای حضرت را در دهانش کرد و حضرت توجه نکردند و نماز را ادامه دادند. پس از نماز که متوجه شدند شیطان بوده او را لعن کردند، در این هنگام ندایی آمد: «أَنْتَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ» (۲).

حکایت سوم

از ابو حمزه ثمالی روایت شده که گفت: «امام سجّاد علیه السلام را در حال نماز دیدم که عبایشان از دوششان افتاد و ایشان آن را درست نفرمودند تا اینکه نمازشان تمام شد. از آن حضرت عتّت را پرسیدم، فرمود: چه می‌گویی؟ آیا می‌دانی مقابل چه کسی بودم؟ نماز بنده قبول نمی‌شود مگر به مقداری که حضور قلب داشته باشد. گفتم: قربانت شوم، ما (با این نمازهایی که بدون توجه می‌خوانیم) هلاک شدیم! فرمود: نه،

۱ - « فقط خدا و رسولش و مؤمنانی که نماز را برپا می‌دارند و در رکوع زکات می‌دهند ولی شما هستند». (مأئده/۵۵)

۲ - کشف الغمّه، ج ۲، ص ۷۴.

خداوند آن کمبودها را بوسیله نوافل برای مؤمنین جبران می‌فرماید».^(۱)

حکایت چهارم

نقل شده که آن حضرت در سجود بود، آتشی گرفت و اهل خانه فریاد می‌کردند که «یا بن رسول الله، النار! النار!». حضرت متوجه نشدند تا آتش خاموش شد. بعد از زمانی سر برداشتند. از آن جناب پرسیدند که چه چیز شما را از این آتش غافل گردانیده بود؟ فرمود: آتش کبرای قیامت مرا از آتش اندک در دنیا غافل گردانیده بود».^(۲)

تذکره: البته برای ما که چنین توجهی نداریم در موقعی که خطری برای مسلمانی پیش آید و بتوانیم خطر را دفع کنیم واجب است نماز را رها کرده و او را نجات دهیم و در غیر این صورت گناهکار خواهیم بود.

حکایت پنجم

مرحوم میرزا محمد تنکابنی رحمته الله علیه می‌گوید: من در اوائل ورودم به نجف اشرف، برای نماز مغرب و عشا به مسجد شیخ طوسی که صاحب جواهر در آنجا اقامه جماعت می‌کرد می‌رفتم و پشت سر صاحب جواهر نماز مغرب و عشاء را می‌خواندم، ولی نماز صبح را به مرحوم (سید محمدباقر) شفتی رحمته الله علیه اقتدا می‌کردم... و در جماعت نزدیک او می‌ایستادم. ایشان زمانی که تکبیر الاحرام قرائت می‌فرمود مدّ می‌داد.

۱ - وسائل، ج ۵، ص ۴۷۸، حدیث ۷۱۰۹.

۲ - منتهی الآمال، ج ۲، باب ششم.

من از شاگردانش سؤال کردم که در «الله» جای مدّ نیست، سید چرا مدّ می‌دهد؟ در پاسخ گفتند: ما این امر را از ایشان سؤال کردیم، در جواب فرمود: زمانی که به کلمه مبارکه «الله اکبر» تکلم می‌کنم، از حالت اختیار بیرون می‌روم و این مدّ دادن اختیاری نیست.^(۱)

تبعیت

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^(۲)

اعمال صالح به تنهایی کارساز نیست و انسان را انسان نمی‌کند، بلکه هرگاه به تبعیت و پیروی از اولیاء خدا و معصومین (علیهم‌السلام) انجام گرفت نافع و سازنده است. لذا در احادیث و کلمات مفسران قرآن (معصومین (علیهم‌السلام)) آمده که اگر کسی سالیان زیادی عمر کند و روزها را روزه بگیرد، شبها را به عبادت بسر برد، بارها حج و عمره بجا آورد و بین رکن و مقام بمیرد اما دوستی علی (علیه‌السلام) را نداشته باشد برای او هیچ ثوابی نیست و فایده‌ای ندارد.^(۳)

همانطور که گفته شد رحمت خداوند همه کس و همه چیز را فراگرفته و آدمی را خلق کرده تا مورد رحمت و واسعۀ خویش قرار دهد و او نیز متّصف به چنین صفتی شود. متّصف شدن به رحمت پروردگار ظرفیت می‌خواهد، یعنی می‌بایست روح آدمی وضعیتی پیدا کند که

۱ - سیمای فرزندگان، ص ۱۶۱.

۲ - «بگو اگر خدا را دوست دارید از من تبعیت کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد». (آل عمران/ ۳۱)

۳ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب دعائم الاسلام.

صلاحیت رحمانیت و رحیمیت پروردگار را داشته باشد و این جز از راه بندگی و خضوع و تسلیم امکان‌پذیر نیست و علامت بندگی و تسلیم این است که انسان در برابر شخصی که خداوند او را به عنوان ولیّ خویش معرفی کرد تسلیم باشد و هرچه بگوید یا دستور دهد با عشق و علاقه به او انجام دهد.

این عشق و علاقه به اولیاء خدا بهترین و بزرگترین سرمایه‌ای است که هیچ نعمتی از نِعَم الهی با آن قابل مقایسه نیست و انسان را از حسیض ظلمت و ذلّت به اوج نور و عزّت می‌رساند و طوری آدمی را تربیت می‌کند که مثلاً سلمان فارسی می‌شود سلمان محمدی، محمد بن ابی‌بکر می‌شود محمد بن علی علیه السلام و مالک اشتر نسبت به علی علیه السلام می‌شود همچون علی علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و همین عشق و علاقه است که باعث از بین رفتن بدیها و بالارفتن انسان است و به همین مطلب اشاره دارد آن روایت معروف که می‌فرماید:

«حُبُّ عَلِيِّ عليه السلام حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ وَ بُغْضُ عَلِيِّ عليه السلام سَيِّئَةٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ» (۱)

معرفت خدای تعالی

شناخت پروردگار واجب است، یعنی آن خدایی که ما را خلق کرده و همه نوع رزق و روزی به ما عطا فرموده و می‌فرماید و در نهایت به سوی او بازگشت می‌کنیم و در آنجا هم از رحمت و اسعۀ خود به ما روزی می‌دهد لازم است او را بشناسیم، و بطور کلی بشر را خلق کرده

۱ - عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۸۶، الجملة الثانية...، حدیث ۱۰۳.

تا معرفت به او پیدا کنند. خدای تعالی را می‌توان به صفات و افعالش شناخت و از جمله افعال او، خلقت موجودات است، اعم از انسان و هرچه در عالم یافت شود. قرآن مجید که کتاب شناخت خداوند است آدمی را به تفکر در مخلوقات که اثر صنع اوست دستور می‌دهد:

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ﴾^(۱)

از طرف دیگر می‌دانیم که وجود خدای تعالی به هیچ وجه قابل انکار نیست و هیچ عاقلی نمی‌تواند آن را منکر شود زیرا از هر انسانی پرسند خالق آسمان و زمین و موجودات کیست؟ می‌گوید: خداوند عالم؛ یعنی الله.^(۲)

خدای تعالی به تمام موجودات عالم وجود یعنی هستی داده و خودش احتیاج به هستی دیگری ندارد، همه در وجود محتاج به او هستند، او واجب الوجود است یعنی وجودش حتمی است، کسی به او وجود نداده اما مخلوقات هر که و هر چه هست وجودش از خودش نیست. من و شما یک وقت نبودیم پس دیگری به ما وجود داده تا هست شدیم و روزی خواهد آمد که در این دنیا نیستیم، همان خدایی که به ما وجود داده همان خدا هستی را می‌گیرد و به سوی او رجوع

۱ - «آیا شتر را نمی‌بینند چگونه آفریده شده است، و به آسمان نمی‌نگرند که چگونه برافراشته است، و به کوهها که چگونه در جایشان مستقرند؟»
(غاشیه/ ۱۷ - ۱۹)

۲ - «وَأَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ». (لقمان/ ۲۵)

می‌کنیم یعنی در حقیقت «أنا لله و أنا اليه راجعون». آنچه لازم است این است که بدانیم خدا یکی است و مثل او کسی یا چیزی نیست و نخواهد بود، یکتایی خدای تعالی را از افعال و صفاتش می‌شناسیم، وقتی که در خودمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم بدن ما را طوری خلق کرده که با محیط زندگی موافق است و محیط اطراف نیز با بدن تطابق و تناسب دارد، یعنی بدن احتیاج به هوا دارد لذا در اطراف کره زمین هوا را فراوان برای ما قرار داده. آنکه شش و مجرای دهان و بینی را خلق کرده، هوا را هم خلق کرده است. بدن ما احتیاج زیاد به آب دارد، لذا پس از هوا بیشترین چیزی که در کره زمین است آب می‌باشد که $\frac{3}{4}$ سطح زمین را فرا گرفته. آن کس که بدن محتاج به آب را خلق کرده آب را نیز خلق کرد. بدن ما محتاج غذا است، لذا غذاهای مورد نیاز بدن را نیز خلق نموده و انواع حبوبات، سبزیجات و میوه‌ها را خلق کرده، نه تنها بدن انسان بلکه تمامی حیوانات به همین ترتیب احتیاجات آنها را موافق بدنشان خلق کرده.

و لله الاسماء الحسنی

خدای تعالی را اسماء و صفاتی است نیکو، از جمله: اسم رحمن و رحیم و صفت رحمانیت، اسم عَفُوّ و غَفُور و صفت بخشش و عفو و... این صفات را خداوند در خلیفه خود یعنی انسان نیز قرار داده؛ چرا که خَلَف و جانشین باید با حاکم سنخیت داشته باشد، و در عین حال آدمی را با چگونگی بارور کردن و به ظهور رساندن این صفات خدایی مخفی در درونش آشنا کرده؛ لذا هر کس بیشتر و بهتر بتواند این صفات را فعال کند به خدای تعالی نزدیک‌تر است.

کاملترین مَظْهَر و مُظْهَرِ صفاتِ خدای تعالی علی الخصوص صفتِ رحمت، پیامبر گرامی اسلام می‌باشد و بعد از ایشان ائمه اطهار علیهم‌السلام تا آنجا که خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید: ما فقط و فقط تو را بعنوان رحمت برای جهانیان فرستادیم.^(۱) چنان در این صفت کامل بود که در زندگی پربركتش دائماً از خدای تعالی می‌خواست تا امتش را مورد رحمت قرار دهد و ببخشد و به حدی التماس می‌کرد که آیه نازل شد:

﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾^(۲)

در تفسیر آمده که یعنی آنقدر از امت تو را ببخشد که راضی شوی. و همچنین نقل شده که در قیامت همه انبیاء می‌گویند «رَبِّ نَفْسِي» یعنی خدایا مرا نجات ده اما پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرض می‌کند «رَبِّ امْتِي» یعنی خدایا امتم را از عذاب حفظ کن.

و از آنجا که ایشان مَظْهَر و مُظْهَرِ رحمت خدای تعالی است، اگر کسی کافر بوده سپس مسلمان شود از برکت ایشان مثل این است که تازه متولد شده و هیچ گناهی بر او نیست و گذشته او را به رخس نمی‌کشند، و هر چند هفتاد سال بت پرست بوده اگر مسلمان شود و یک ساعت بعد بمیرد در بهشت می‌باشد^(۳)، همانطور که اگر مسلمانی مرتکب گناهان زیادی می‌شده و توبه کند و بمیرد اهل بهشت است. و

۱ - ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾. (انبیاء/۱۰۷)

۲ - «پروردگارت بزودی چندان به تو عطا کند که خشنود شوی». (ضحی/۵)

۳ - «الاسلامُ يَجُوبُ ما قَبْلَهُ». (مستدرک، ج ۷، ص ۴۴۸، حدیث ۸۶۲۵)

این صفت رحمت را خلفای بر حق آن حضرت نیز دارا هستند مانند امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که نقل شده در راه صفین به راهبی مسیحی برخوردند که پس از دیدن خصوصیات و عجایبی از آن حضرت مسلمان شد و ملازم ایشان بود تا وقتی که به شهادت رسید. وقتی مردم مشغول دفن کشته‌های خود بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام سراغ آن تازه مسلمان را گرفت و فرمود: جنازه‌اش را پیدا کنید، و خود آن بزرگوار متولّی دفن او شدند و بسیار برایش طلب مغفرت نمودند.^(۱)

و نیز هر کس برای امام حسین علیه السلام گریه کند مورد رحمت آن حضرت قرار می‌گیرد و چنانچه لحظاتی بعد بمیرد اهل بهشت خواهد بود اگرچه گناهان زیادی مرتکب شده باشد که در این مورد روایات بسیاری وارد شده و مرحوم آیت‌الله نجابت رحمته الله در جزوه «کلمه طیبیه» این معنی را مستدلّ بیان فرموده‌اند.

از این مقدمات نتیجه می‌گیریم که هر کس صفت رحمت و بخشش در او بیشتر باشد به خداوند و پیامبرش و ائمه اطهار علیهم السلام نزدیکتر است. باید دانست عبادات که سرآمد آنها تحصیل علم و معرفت خداوند است در صورتی مفید و نتیجه بخش خواهد بود که انسان را در بارور کردن صفات خوب و علی‌الخصوص صفت رحمت و بخشش یاری دهد. کسی که سالها در عبادات و تحصیل علوم دینی می‌کوشد اما روز به روز بر قساوت او افزوده می‌شود یعنی نسبت به مشکلات بندگان خدایی اعتنا است یا رحمت و گذشت نسبت به آنها ندارد، یقیناً از این

۱ - مناقب خوارزمی، ص ۲۴۲ - منتهی الآمال، باب ۱۰، فصل ۳، معجزه هفتم.

زحمات و دروس جز دوری از خداوند نصیبتش نشده. لذا باید با تمرین و مجاهده، مقدمات را فراهم کنیم تا خداوند در ظهور این صفت ما را یاری دهد و از جمله موارد تمرین صفت رحمت برای ما طلاب این است که اگر کسی به ما بی‌احترامی کرد یا تهمت زد و یا مال ما را برد اما بعد پشیمان شد و عذرخواهی کرد او را ببخشیم و دیگر اینکه دوستان طلبه را در خوراک، پوشاک و مال و امثال آن بر خود ترجیح دهیم و همیشه درصدد رفع گرفتاری آنها و سایر مؤمنین باشیم که این یک خواست و دعای حقیقی است و یقیناً خداوند مستجاب خواهد فرمود.

مراحل حرکت به سوی خدای تعالی

مرحله اول: یَقْظَه

یقظه در لغت به معنی بیداری است و در اصطلاح به معنی بیداری از غفلت است. علت قرارگرفتن یقظه در مرحله اول این است که اکثر مردم در غفلت از خدای تعالی و قیامت به سر می‌برند و از هر صنفی ممکن است در این اکثریت باشند مانند کافر، لامذهب، محصل، بی‌سواد، با سواد به ظاهر مسلمان، کاسب ... و حتی کسانی که ظاهراً لباس روحانیت را پوشیده و صاحب منصب و موقعیتی در اجتماع نیز باشند. در این میان عده قلیلی که ایمان آورده و راه خود را از آن اکثریت جدا نموده‌اند، بر حسب درجات ایمانی خود برای آخرت خویش توشه بر می‌دارند.

اما از میان همین مؤمنین تعداد بسیار معدود و کم، از غفلتی که

موجب جهل به خویش و عدم ارتباط صحیح و کامل با خدا است به هوش می آیند و متوجّه این مشکل می شوند که از این حال تعبیر به «یَقْظَه» می شود، و این مخصوص به سنّ خاصی نیست، یعنی ممکن است در هر سنی از مدّت عمر اتفاق بیفتد (البته به شرط ایمان و عمل صالح به عنوان مقدمه).

این بیداری انسان را بطور شگفت آوری حرکت می دهد و تقریباً نیستی دنیا و بقاء آخرت برایش مکشوف می شود و قهراً برگزیده بسیار تأسف می خورد و از آینده هراسان است.

اگر سؤال شود فرق چنین شخصی با کسی که ایمان دارد ولی در مرحله قبل از یقظه است چیست، زیرا از آن شخص مؤمن نیز اگر در مورد دنیا و آخرت سؤال شود، جواب می دهد که دنیا گذشتنی است و آخرت باقی و پایدار؟

جواب می دهیم که آن مؤمن اعتقادش درست است اما هنوز در عمق جاننش نرفته، لذا در مواقع غفلت ممکن است مرتکب گناه نیز بشود که معنای حقیقی آن عدم اعتقاد کامل به فناء دنیا و بقاء آخرت است. اما کسی که به مرحله یقظه رسیده گویا ناپایداری و فناء دنیا و بقاء آخرت را می بیند؛ لذا نمی تواند غفلت موجب گناه داشته باشد.

معنی «یَقْظَه» این است که ناگهان بیدار می شود که ای دل غافل در چه افکاری بودم! فکر می کردم که هیچ صفت بدی ندارم، مهذب هستم، مقدّس هستم، در عرش جایم است، انسان شده ام، از همه بهتر هستم، تمام درجات ایمان را طی کرده ام، اهل یقین می باشم، علم الیقین، عین الیقین، حقّ الیقین. بیدار شدم، فهمیدم تازه آکنده از صفات

بد و رذائل اخلاقی می‌باشم، کوهها تاریکی دارم، در ابتداء راه هم نیستم، ریشه تمام بدیها که همان منیت و خودخواهی است وجود دارد. مگر داشتن یقین و اهل آن شدن چیز آسانی است؟ حال چه باید کرد؟ عجب خواب عمیقی! خوب، شکر خدای را که کمی ملتفت شدم، اما چه باید بکنم؟ راه کجاست؟ راه‌بین کیست؟

مرحله دوم: توبه

شب کشانشان سوی خانه می‌کشند	کودکان هرچند در بازی خوشند
دزد، ناگاهش قبا و کفش برد	شد برهنه وقت بازی طفل خرد
کان کلاه و پیرهن رفتش ز یاد	آنچنان گرم او به بازی درفتاد
رو ندارد که سوی خانه رود	شب شد و بازی او شد بی مدد
باد دادی رخت و گشتی مرتعب	نی شنیدی «أئما الدنيا لعب»
روز را ضایع مکن در گفتگو	پیش از آنکه شب شود جامه بجو
جامه‌ها از دزد بستان باز پس	هین سوار توبه شو در دزد رس
بر فلک تازد به یک لحظه ز پست	مرکب توبه عجائب مرکب است
کو بدزدید آن قبایت ناگهان	لیک مرکب را نگه می‌دار از آن
پاس دار این مرکبت را دم به دم	تا ندزدد مرکبت را نیز هم

توبه یعنی تصمیم قطعی به پاکداشتن بر هوای نفس و جهاد دائمی با نفس و شیطان و دوری از گناه و قاطعانه در راه محبوب حرکت کردن که این توبه در حقیقت یک تخلیه کامل است، یعنی نفس تا حد زیادی از تاریکی و هرگونه سنگینی پاک می‌شود و قلب از محبت غیر خدا که اصل آن دنیا است خالی می‌گردد، و در عین حال بسیاری از رذائل اخلاقی از دل زدوده می‌شود، گرچه ممکن است بعضی از صفات

رذیله مثل حسد و کبر و یا خودبرتربینی در زوایای قلب بماند که در آینده سالک را با خطراتی مواجه کند که آن را هم می توان تحت نظر مربی واقعی و کسی که این راهها را پشت سر گذاشته برطرف کرد. توبه و استغفار یکی از واجبات فوری است، یعنی اگر معصیتی از انسان سر زد واجب است فوراً از آن معصیت پشیمان شده و تصمیم بگیرد که در آینده مرتکب آن گناه نشود.

کسی که می خواهد وارد مکتب امام صادق علیه السلام شود اگر طالب واقعی است لازم است که از اولین روز ورود تصمیم بگیرد که از آن روز حال و وضعش با قبل متفاوت باشد، یعنی اگر قبلاً مرتکب گناه می شده از این به بعد گناهی از او سر نزنند و اگر در گذشته حیثاً واجب می از او فوت می شده دیگر هیچ یک از واجبات را از دست ندهد، و اگر بعضی کارهای مکروه را انجام می داده مواظبت بر ترک آن داشته باشد همانگونه که در رساله های عملیه آمده است. اگر در این امور بی مبالا و بی اعتنا بود - هر قدر هم که اهل درس و مطالعه باشد - الاغی است که حامل کتبی چند است و یا زمین متعفن است که بر آن باران ببارد (که تعفن آن زیادتر می شود). اگر کسی با بار گناه و غفلت وارد مکتب امام صادق علیه السلام شود و تصمیم بر ترک گناه نداشته باشد بطور قطع در آینده ایمان وارد قلبش نمی شود و بلکه گرگی خواهد شد در لباس میش که مردم را میخورد و یا صیادی که خود را برای صید و دریدن مردم جهت رسیدن به مقاصد دنیوی آماده می کند و همانطور که قبلاً بیان شد چنان گندیده و عفن می گردد که جهنمیان از بوی گند او در آزار خواهند بود.

البته آدمی تا به مقام ترک گناه نرسیده و عدالت حقیقی ملکه اش نشده در معرض فریب شیطان و سلطه هوای نفس است. بنابراین بر طلاب و روحانیون لازم است که در عین توجه و توسل به ائمه اطهار علیهم السلام به منظور حفظ خود از کید شیطان و مکر نفس مواظبت کامل داشته و چنانچه بی اختیار گناهی از آنان سر زد سریعاً توبه و مافات را جبران نمایند.

تصمیم به توبه و استغفار، عزمی است دائمی و در پاک شدن شخص از گناه بسیار مؤثر است، لیکن برای تطهیر کامل می بایست گذشته را جبران نمود یعنی حق الله و حق الناس را که بر دوشش آمده ادا نماید، و در عین اینکه در توبه عملی یعنی ادای حق الناس می کوشد، زبان خود را نیز به استغفار وا دارد، همانطور که در روایات رسیده در نماز نافله وتر و بعد از نماز صبح و بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه «استغفر الله ربی و أتوب إليه» بگوید.

عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَثَلُ الِاسْتِغْفَارِ مَثَلُ وَرَقٍ عَلَى شَجَرَةٍ تُحَرِّكُ فَيَتَنَاثَرُ، وَالْمُسْتَغْفِرُ مِنْ ذَنْبٍ وَيَعْمَلُهُ كَالْمُسْتَهْزِئِ بِرَبِّهِ».^(۱)

انسان استعداد طی مراحل کمال را دارد و می تواند تمام درجات ایمان را که بنا به روایات ده درجه است طی کند. در هر مرحله ای از مسیرش به موانعی - که منشأ آنها خود او می باشد - برخورد می کند و

۱ - «استغفار مثل این است که درختی را تکان دهند و برگهای آن بریزد، و کسی که از گناهِش استغفار نموده و باز آن را انجام می دهد گویی پروردگارش را مسخره می کند». (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الاستغفار، حدیث ۳)

برای رفع این موانع - اضافه بر توسلات به ائمه اطهار علیهم السلام مخصوصاً امام زمان عجل الله تعالی فرجه - استغفار تأثیر زیادی دارد بلکه گاهی بدون آن حرکت به بالا مقدور نیست.

لذا اهل معرفت دائماً دو نوع توجّه و استغفار دارند:

۱ - استغفار از خطاهای حال حاضر.

۲ - شرمندگی و تأسّف برگزیده که برای حفظ امیدواری می‌بایست دائماً در حال استغفار باشند.

پیامبران الهی که بنا به اعتقاد ما شیعیان از هر گناهی معصوم بودند در بعضی اوقات به خاطر انجام کاری که بهتر بود انجام ندهند و یا حتی خطور قلبی که صلاح موقعیت و شأن آنان نبود مورد خطاب تند پروردگار واقع می‌شدند و بر خود لازم می‌دیدند توبه کنند. لذا بعضی مانند حضرت داود علیه السلام چهل شبانه روز استغفار می‌کرد و طلب عفو از پروردگار می‌نمود.

اما در مورد رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام و دیگر معصومین علیهم السلام باید گفت که آنها حتی از ترک اولی نیز مصون بودند، اما دائماً از خدای تعالی طلب عفو می‌کردند.

اگر سؤال شود با آن مقام عصمت این همه استغفار برای چه بود؟
گوییم:

اولاً: هر چه انسان در بندگی خدای تعالی استوارتر و به نیستی خود بیشتر و بهتر پی برد، در برابر پروردگار خود را بیشتر مقصّر می‌بیند. لذا عجیب نیست که نقل شده حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شبانه روزی

پنجهزار مرتبه استغفار می‌کردند.^(۱)

ثانیاً: هر چند پیامبر اسلام ﷺ و معصومین علیهم‌السلام در مقام فناء کامل و مرتبه جمع الجمع یعنی سیر من الحق الى الخلق بودند و با حفظ وحدت در کثرت حضور داشتند، اما حالشان در گفتگو و نشست و برخاست با مردم مانند حال نماز و مناجات با پروردگار نبود؛ لذا از این تفاوت حال استغفار می‌کردند، همچنان که از رسول خدا ﷺ نقل شده:

«إِنَّهُ لَيَعَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً».^(۲)

و روایت شده که آن حضرت در هر مجلسی که می‌نشستند هر چند کوتاه قبل از برخاستن ۲۵ مرتبه استغفار می‌کردند.^(۳)

مرحله سوم: توحید

منظور توحید افعالی است، یعنی یقین به اینکه فعال ما یشاء خدای تعالی و تمامی امور فقط به دست او است. البته این توحید در ابتدا حالی است گذرا که نصیب سالک الی الله می‌شود و در اثر استقامت و دنبال نمودن گفتگو، توجه و تذکر پس از سالها تمرین در قلب و روح انسان قرار می‌گیرد، یعنی ملکه می‌شود و این همان علم توحید است. وقتی کسی عالم به توحید شد لازم است به علمش عمل کند که در

۱- وسائل، ج ۱۶، ص ۸۶، حدیث ۲۱۰۵۴.

۲- «من روزی هفتاد مرتبه استغفار می‌کنم، زیرا پرده‌ای نازک (از سهو و اشتغال به امور مردم که در همه بشر هست) بر قلبم می‌افتد». (مستدرک، ج ۵، ص ۳۲۰، حدیث ۵۹۸۷) - رک: لسان العرب، ماده غین.

۳- مکارم الاخلاق، باب ۱۰، فصل ۳، فی الاستغفار و البكاء.

صورت مراقبت بر عمل، مقدمه مرحله چهارم که عشق است پیدا می‌شود و اگر عمل نکرد همان توحید نیز به تدریج از او گرفته می‌شود و حتی ممکن است مدعی شود و ادعای همان تجلی نفس است، یعنی در حالی که هنوز ناقص است خود را کامل می‌پندارد، و در حالی که نمی‌تواند میزان و معیار برای اشخاص باشد و حتی وضعیت روحی خود را نمی‌تواند تشخیص دهد چنین می‌پندارد که از نفوس اطلاع دارد، ارواح را می‌شناسد و بقیه باید مطابق نظر او باشند و عمل کنند. دیگر از علامات تجلی نفس این است که به اولیاء واقعی پروردگار بی‌اعتنا بوده و در مقابل آنها خاضع نیست و حتی - نعوذ بالله - بعضاً نسبت به ائمه اطهار علیهم‌السلام و مقربین درگاه الهی خود را برابر و یا حتی ممکن است برتر ببیند. این نوع تجلی منحصر به اهل سلوک نیست، بلکه در علما و فقهای بی‌عمل نیز چنین حالتی پیدا می‌شود هر چند خودشان متوجه نشوند و یا بروز ندهند. اشاره به همین مطلب است حکایتی که در ذیل نقل می‌شود:

مقایسه با حضرت ابی‌الفضل العباس علیه‌السلام

بعضی موثقین نقل نموده‌اند که شخصی در نجف اشرف مدتی تحصیل علم فقه و اصول نموده و لکن از علم اخلاق بی‌بهره بود. در بعضی مجالس اظهار می‌داشت که ابوالفضل العباس علیه‌السلام بواسطه نسب بر ما شرافت دارد، و الا مقام علم و اجتهاد ما از آن حضرت بالاتر است، و در علوم دینیه بیشتر زحمت کشیده‌ایم. نقل می‌کنند شبی در خواب حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را می‌بیند قریب به این بیان به او می‌فرماید: آنچه شما تحصیل کرده‌اید ظنیات است، و

من از مقام علم و یقین تحصیل علوم یقینیه نموده‌ام. و یک سیلی به صورت او زده می‌شود بحالت خوف و وحشت از خواب بیدار می‌شود؛ تب شدیدی داشته. سؤال می‌کنند: تو را چه شده؟ می‌گفت: مرا ببرید به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام.

در آنجا توبه و انابه و استغاثه می‌کند و شفا داده می‌شود. (۱)

کسانی که واقعاً طالب خداوند و شناخت او می‌باشند وقتی حال توحیدی و یا علم توحید نصیبشان شد با تمام وجود به آن عمل نموده و اگر هم خلافی مرتکب شدند فوراً توبه می‌کنند. پس توبه در این مرحله هم هست و به وسیله همین توبه و عنایت خداوند در قبول آن است که انسان صالح به آینده بهتر خویش امیدوار می‌شود.

پرهیز از حبّ غیر خدا

از جمله مشکلاتی که علما و طلاب و روحانیون را تهدید می‌کند و چه بسا آنها را به شقاوت ابدی مبتلا کند حبّ دنیا، حبّ ریاست، حبّ مال و در مجموع حبّ غیر خداست. هر چند دوستی غیر پروردگار در دل هر که باشد مذموم است، اما عالم دینی چنانچه نخواهد دوستی غیر خدا را از دل خود بیرون کند موجب هلاکت خود و دیگران خواهد شد.

مذمت حبّ دنیا مطلبی است که قرآن، روایات و عقل بر آن متفقند.

۱ - رهنمای سعادت، ص ۲۸۰، به نقل از خصائص عبّاسیه.

خدای تعالی صریحاً می فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^(۱)

فاسق یعنی خارج از دین^(۲)، هر کس در دلش حبّ دنیا از حبّ خدا و رسولش (و ائمه اطهار علیهم السلام) و جهاد در راه خدا زیادتر باشد، دین و ایمان ندارد و این روایت مشهور را شنیده‌اید که از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا»^(۳).

اگر عالم در دلش حبّ مادیات بیش از خدا و آنچه مربوط به خداست باشد، نه تنها مردم را به راه راست هدایت نمی‌کند که بین آنها و خدا حائل می‌شود و چون نور خدا ندارد نابینا و کور است و چگونه کوری عصا کش کور دگر شود؟! خطری که از ناحیه عالم فریب خورده

۱ - «بگو: اگر پدر، فرزند، برادر، همسر، خویشان و اموالی که بدست آورده‌اید و تجارتی که از کساده می‌ترسید و خانه‌های دلخواهتان در نظر شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او محبوبتر است، منتظر باشید تا خدا فرمان خویش را نازل کند. خداوند نافرمانان را هدایت نخواهد کرد». (توبه/۲۳)

۲ - الفسوق: الخروج عن الدين، وكذلك الميل إلى المعصية، كما فسق إبليس عن أمر ربه. (لسان العرب)

۳ - «منشأ هر گناهی حبّ دنیاست». (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب حبّ الدنیا و الحرص علیها، حدیث ۱)

دنیا متوجه مردم است، در فتنه‌ها و آشوبها بیشتر می‌شود.
در بخشی از نامه مفصلی که حضرت زین العابدین علی بن
حسین علیه السلام به زهری - یکی از علماء زمان اموی - نوشته‌اند و مطالعه آن
را توصیه می‌کنیم، می‌فرماید:

«اگر شما علماء دینی اطراف حاکمان جور نمی‌رفتید و به آنها برای
دست‌یابی به دنیا رو نمی‌آوردید آنها نمی‌توانستند این همه ظلم و جور
کنند.»^(۱)

طلبه از وقتی که وارد خانه امام زمان علیه السلام (حوزه علمیه) می‌شود باید
هدف خود را زدودن حبّ غیر خدا و جایگزین و فراگیر کردن حبّ
خدا قرار دهد. در دعای عرفه که منسوب به حسین بن علی علیه السلام است
آمده:

«عَمِيْتُ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ وَلَا تَرَا لِعَلَّهَا رَقِيبًا وَ حَسِرْتُ صَفْقَةً عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ
لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيبًا.»^(۲)

و نیز در دعای ابو حمزه ثمالی می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي حُبًّا لَكَ وَ خَشْيَةً مِنْكَ ... وَ شَوْقًا
إِلَيْكَ.»^(۳)

و خوب است طلاب عزیز در این باره به مناجات‌المحبتین از

۱ - تحف العقول، باب کلمات امام سجاد علیه السلام. (مضمون روایت)

۲ - «چشمی که تو را نمی‌بیند - در حالی که تو همیشه مواظبش هستی - کور، و
تجارت بنده‌ای که از دوستیت به او بهره‌ای ندادی ضرر است.»

۳ - «خدایا از تو می‌خواهم که دلم را پر از محبت و خشیت ... و اشتیاق به خودت
نمایی.»

مناجات خمس عشره در مفاتیح الجنان، و معراج السعادة در باب حبّ خدا رجوع کرده و مرتب مطالعه کنند.

راههای زدودن حبّ غیر خدا از دل

۱ - تذکر و یادآوری نعمتهای خداوند. در این زمینه قرآن مجید به مؤمنین دستور می دهد که نعمتهای او را یاد کنند:

﴿فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^(۱)

نتیجه یاد کردن نعمتهای خدا این است که اولاً انسان از ناسپاسی و ناشکری به شکرگزاری رو می آورد که این خود باعث رضایت پروردگار است.

﴿إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ﴾^(۲)

و ثانیاً موجب ازدیاد محبت منعم و خالق در قلبش خواهد بود، و البته شکرگزاری باعث زیاد شدن نعمت می شود، چه ظاهری و چه باطنی.

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾^(۳)

۲ - ایثار و فداکاری نسبت به مؤمنین و طلاب و روحانیون خوب و علماء ربّانی. کسی که در راه خدا برای دوستان مؤمن خویش خیرخواهی و یا طلب عفو می کند، و پس از آن احسان می نماید و از

۱ - «نعمتهای خدا را به یاد داشته باشید، شاید رستگار شوید». (اعراف/۶۹)

۲ - «اگر شکرگزاری کنید، آن را بر شما می پسندد». (زمر/۷)

۳ - «اگر شاکر باشید افزونی به شما عطا خواهیم کرد و اگر کفران کنید مجازات من سخت است». (ابراهیم/۷)

مال و آبرو و حتی جاننش به خاطر اینکه او طالب معرفت خدا است و دوستی اهل بیت را دارد می‌گذرد، بطور قطع خشنودی خدای تعالی و رسول او و ائمه اطهار علیهم السلام را فراهم کرده که خود این باعث تطهیر قلب و زیاد شدن محبت خواهد بود بخصوص درباره سادات و ذریه فاطمه زهرا و علی مرتضی علیهم السلام.

۳- رعایت احکام شرعی (یعنی انجام واجبات و ترک محرّمات، که شرط اولیّه تقوی است).

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ (۱)
 ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ (۲)

البته دوستی پروردگار بطور قطع انسان را از محبت غیر او پاک نموده و محبت و دوستی او را در دل زیاد می‌کند.

۴- کم حرفی، کم خوری، کم خوابی. و کسانی که ازدواج کرده‌اند، جلوگیری از شهوات (بیش از حد لزوم) خود که بتوان گفت در این مورد کم شهوتند، بار عایت تعادل و دوری از افراط و تفریط در همه موارد و به همان صورت که امام صادق علیه السلام در ریاضت نفس به عنوان بصری فرموده‌اند: «تا گرسنه نشدی، نخور (و تا هنوز میل داری، از غذا دست بکش)».

و در مورد خواب در سوره مزمل آمده:

۱- «ای پیامبر! بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد». (آل عمران/ ۳۱)

۲- توبه/ ۴.

﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ * قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾^(۱)

که در این آیات خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که نصف یا بیشتر شب را برخیزد و به عبادت و تلاوت قرآن مشغول باشد. و در مورد کم حرفی، از آنچه که میلش هست بگوید، خود را حفظ کند، هر چند مباح باشد. البته گاهی هم سخن‌گفتن واجب است و گاهی مستحب است که باید این موارد را بدانند تا در عمل وانمانند.

۵ - انجام نوافل یومیّه از جمله نافله شب (که قبل از اذان صبح خوانده می‌شود) و بطور کلی انجام مستحبات و ترک مکروهات. در روایت صحیحی از امام باقر علیه السلام نقل شده که از قول خدای تعالی فرمود: «وَمَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ أَنَّهُ لِيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أُجِبُّهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيَهُ»^(۲)

۶ - سحر خیزی. صرف بیدار بودن پیش از اذان صبح نزد خدا

۱ - مزمّل/ ۱ - ۴.

۲ - «هیچ کدام از بندگانش با چیزی دوست‌داشتنی‌تر از واجبات به من نزدیک نمی‌شود، و به وسیله نوافل به من تقرّب می‌جوید تا من شنوایی او می‌شوم که با آن می‌شنود و بینایی او می‌شوم که با آن می‌بیند و زبانش می‌شوم که با آن حرف می‌زند و دستش می‌شوم که با آن کار می‌کند، هر وقت مرا بخواند اجابت می‌کنم و هرگاه از من چیزی بخواهد به او می‌دهم». (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب من آذی المسلمین، حدیث ۸)

محبوب است و اگر برنامه مطالعه طلبه پیش از اذان صبح باشد سحرخیزی را با مطالعه دروس دینی که از جمله عبادات است جمع کرده است.

حافظ رحمته الله به سحرخیزی تشویق بسیار کرده:

همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود که ز بند غم ایام نجاتم دادند
همچنین:

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود
و در جای دیگر زمان رسیدنش به مقصود و عنایت خاص حقتعالی
را نسبت به خود وقت سحر ذکر می کند:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
۷ - همیشه با طهارت بودن. یعنی طهارت از خبث، و چه بهتر
طهارت از حدث هم باشد:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾^(۱)

و در ضمن دائماً توبه و استغفار کردن به کیفیتی که در مفاتیح وارد
شده^(۲)، باعث محبت خدای تعالی و حضور قلب می شود.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِذَا أَكْثَرَ الْعَبْدُ مِنَ الْاسْتِغْفَارِ رُفِعَتْ صَحِيفَتُهُ وَ هِيَ
تَتَلَاؤُا»^(۳).

۱ - بقره/۲۲۲.

۲ - مفاتیح الجنان، باب اول، تعقیبات نماز عصر و صبح.

۳ - امام صادق عليه السلام فرمود: «چون بنده ای زیاد استغفار کند، صحیفه او در حالی که
می درخشد بالا می رود». (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الاستغفار، حدیث ۳)

۸ - مخالفت با هوای نفس، که رضای خدا در سخط نفس و سخط خدای تعالی در رضایت آن است.

یکی از خصوصیات و عجایب نفس آدمی این است که اگر خواسته‌هایش برآورده شود طغیان و سرکشی می‌کند، اما اگر مورد مخالفت قرار بگیرد و خواسته‌هایش برآورده نشود رام می‌گردد. مراد هر که برآری مطیع امر تو گشت

خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد

۹ - تلاوت قرآن. در حال روبه قبله، با وضو و حواس جمع، و همچنین به صورت ترتیل خواندن که دستور از خدای تعالی است:

﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً﴾^(۱)

و در مواقع تنهایی مقداری تأمل در آیات بسیار مطلوب است.

۱۰ - ایمان و عمل صالح.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^(۲)

در تفسیر قمی در ذیل آیه فوق روایتی بدین مضمون آورده:

«عن ابی بصیر عن الصادق علیه السلام: قلت: قوله عز وجل: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾. قال: ولاية أمير المؤمنين هي الود الذي ذكره الله»^(۳).

۱ - مزمل/۴.

۲ - «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به زودی خداوند رحمن برای آنها دوستی و محبت قرار می‌دهد». (مریم/۹۶)

۳ - «ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم (که منظور خدای ←

ایمان و عمل صالح موجب ازدیاد محبت اهل بیت علیهم السلام می شود.
 ۱۱ - کرم و سخاوت. از امام صادق علیه السلام روایت شده که عده‌ای از یمن بر پیامبر وارد شدند. در میان آنها یکی از همه بیشتر با سخنان درشت پیغمبر را مورد خطاب و احتجاج قرار می داد. پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین شدند بطوری که پیشانی‌شان عرق کرد و رنگ چهره‌شان تغییر نمود. سر را به زیر انداخته بودند که جبرئیل علیه السلام نزد ایشان آمد و گفت: پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: این مرد سخاوتمندی است و به مردم طعام می دهد.

خشم حضرت فرونشست، سرشان را بالا کردند و فرمودند: اگر جبرئیل از طرف خداوند خبر نداده بود که تو سخاوتمندی و به مردم طعام می دهی، چنان تو را می راندم و طرد می کردم که داستانت برای دیگران عبرت شود.

آن مرد گفت: پروردگارت سخاوت را دوست دارد؟
 فرمود: آری.

گفت: شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست و تو فرستاده او هستی. قسم به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده، تا کنون کسی را از مال خود مأیوس نکرده‌ام.^(۱)

⇒ تعالی چیست که می فرماید: « کسانی که ایمان آورده و عمل صالح کردند، (خدای) رحمن برای ایشان وَدّ و دوستی قرار می دهد ». حضرت فرمودند: دوستی و محبتی که خداوند ذکر کرده ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.»
 ۱ - فروع کافی، تنمة کتاب الزکاة، ابواب الصدقة، باب معرفة الجود و السخاء، حدیث ۵.

۱۲- احسان و محبت به ذریه رسول خدا ﷺ و فرزندان فاطمه زهرا و علی مرتضیٰ علیه السلام بطور قطع احسان به آنها و دوستی آنها موجب خوشنودی رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار علیه السلام بوده و در نهایت انسان را در زمره دوستان خدا قرار می‌دهد.

۱۳- دوستی، مهربانی و شفقت نسبت به مؤمنین. البته هر اندازه که آن شخص مورد محبت در تقوی و ایمان قوی‌تر باشد، موجب بیشتر شدن محبت شخص محب نسبت به خدای تعالی می‌گردد، و حسب آیه آخر سوره فتح این صفت یکی از خصوصیات یاران و همراهان رسول خدا ﷺ است:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ (۱)

و صفت رحم و مهربانی یکی از صفات خدای تعالی است:

﴿هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ (۲)

و البته هر که این صفت را داشته و یا خود را وادارد که متصف به آن شود، محبوب خدای تعالی بوده و در آخر موجب می‌شود که خدا را دوست بدارد و خدا نیز او را دوست بدارد.

۱۴- نشست و برخاست با اهل محبت خدای تعالی. در همین راستا مطالعه حالات دوستان خدا و کلمات آنها مخصوصاً ائمه اطهار علیه السلام و بطور کلی انسان طالب محبت خدا، همیشه از خدای تعالی محبت او و

۱- «محمد ﷺ فرستاده خداست و همراهانش در برابر کفار سختگیر و با

یکدیگر مهربانند». (فتح/۲۹)

۲- حشر/۲۲.

اولیاء او را می‌طلبد:

«أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَ حَبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَ حَبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُؤْتِيهِ الِى قُرْبِكَ»^(۱).

و در زیارت امین‌الله از خدا می‌خواهیم:

«اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي ... مُشْتَاقَةً إِلَى فَرْحَةِ لِقَائِكَ»^(۲).

و نیز در دعای کمیل:

«وَ قَلْبِي بِحُبِّكَ مُتَمِيمًا»^(۳).

به هر حال اگر کسی کمر خود را بسته باشد و بخواهد که هیچ چیز و هیچ کس در قلبش جز محبت خدا و اولیاء او نباشد، می‌بایست خود را برای یک انقطاع حقیقی و کامل از غیر او آماده کند. البته در این راه با شدایدی از دنیا و اهل آن روبرو می‌شود که لازم است صبر و استقامت داشته و رضای خدا را طالب باشد؛ چرا که در غیر این صورت به مشکلاتی دچار می‌شود که چه بسا موجب ناشکری، و خدای ناکرده پرخاش نسبت به پروردگار شود.

و برای مقابله با این مشکلات یکی از بهترین راهها دعا و طلب استمداد از پروردگار است و بهترین دعایی که در طلب انقطاع وارد شده جملاتی است که در اواخر مناجات شعبانیه وارد شده:

۱ - «خدایا از تو دوستیت و دوستی دوستانت و دوستی هر عملی را که مرا به تو نزدیک می‌کند خواهانم». (مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشرة، مناجات المحبین)

۲ - «خدایا نفس مرا مشتاقی سرور و شادی لقاییت کن».

۳ - «و قلب من و حب تو عجین شود».

«الهی هَبْ لِي كَمَالَ الْأَقْطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا
إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ التَّوْرِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ
وَ تَصْبِرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ»^(۱)

همانطور که متوجه هستيد اصل و اساس ايمان و دين بر محبت است، که از امام صادق عليه السلام نقل شده:
«هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ»^(۲)

انجام دادن اعمال خوب بر مدار محبت همان ايمان می باشد؛
بنابراین اگر ما از خدا می خواهيم که محبت و عشقمان بيشر شود در
حقيقت ازدياد ايمان را تقاضا داريم.

۱۵ - پرداخت صدقات و خيرات. در روايات اسلامي آثار مادی و
معنوی بسياری بر صدقات مترتب شده، مثل جلوگیری از بلايا، ازدياد
مال، شفای امراض، رفع گرفتاریها، برآورده شدن حاجات، جلوگیری
از مرگ معلق، بيرون آمدن از فقر و جلب غناء و ثروت و همچنين
آمرزش گناهان، کفاره بعضی از ديون که به ذمه انسان است و فراموش
شده، و از همه مهمتر بدست آوردن محبت پروردگار.

سفارش شده که صدقات اول صبح و اول شام باشد و در صورتی
اثر ازدياد محبت دارد که تنها برای رضای خدا باشد. در اين میان

۱ - «خدایا به من نهايت بُريدگی از غير و دل دادن به خودت را عنایت فرما، و
ديده دل ما را به تابش نظر خود نورانی کن؛ تا ديده های دل پرده های نور را دريده و
به سرچشمه عظمت برسد و ارواح ما به عزّ قدست متصل و آویزان گردد».

۲ - «آيا دين غير از دوستی (خدا و اوليائش) است؟». (روضه کافی، وصية النبي صلى الله عليه وآله
لأمير المؤمنين عليه السلام، حديث ۳۵)

چنانچه صدقه در پنهانی و به اشخاص متقی و آبرومند داده شود البته تأثیر بیشتری دارد.

و از همین باب، خیرات به معنای اعم برای اموات و شهداء به خاطر رضای خدا موجب ازدیاد محبت خواهد بود. مثلاً نماز خواندن، روزه گرفتن، قرآن خواندن، صلوات فرستادن، زیارت به نیابت آنها رفتن، چنانچه تداوم داشته باشد موجب خوشحالی و رضایت اموات و در نتیجه دعای آنها برای شخصی که خیرات فرستاده می‌باشد و دعای اموات برای برآمدن حاجت انسانی که آرزوی محبت خدا را دارد بطور قطع مؤثر است.

یکی از بهترین اعمال صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام در شبانه روز است که موجب رضای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و فاطمه زهراء علیها‌السلام و دوازده امام علیهم‌السلام خواهد بود. در مفاتیح الجنان مرحوم حاج شیخ عباس قمی بعد از نماز صبح صد مرتبه گفتن «اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم» را ذکر کرده که مواظبت بر آن موجب مزید محبت آنها است.

۱۶ - دائماً دعا کردن برای مؤمنین، زنده یا مرده. ابوخالد قَمَاط از

امام باقر علیه‌السلام روایت کرده:

«أَسْرَعُ الدُّعَاءِ نُجْحًا لِلْإِجَابَةِ دُعَاءُ الْأَخِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ يَبْدَأُ بِالدُّعَاءِ لِأَخِيهِ فَيَقُولُ لَهُ مَلِكٌ مُوَكَّلٌ بِهِ: آمِينَ! وَ لَكَ مِثْلَاهُ»^(۱).

۱ - ابوخالد قَمَاط روایت می‌کند که امام باقر علیه‌السلام فرمودند: «نزدیک‌ترین دعاها به

و علی بن ابراهیم از پدرش نقل می‌کند:

«رَأَيْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جُنْدَبٍ فِي الْمَوْقِفِ فَلَمْ أَرَ مَوْقِفًا كَانَ أَحْسَنَ مِنْ مَوْقِفِهِ، مَا زَالَ مَادًّا يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ دُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى خَدَّيْهِ حَتَّى تَبْلُغَ الْأَرْضَ. فَلَمَّا صَدَرَ النَّاسُ قُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، مَا رَأَيْتُ مَوْقِفًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْ مَوْقِفِكَ! قَالَ: وَاللَّهِ مَا دَعَوْتُ إِلَّا لِأَخَوَانِي؛ وَ ذَلِكَ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام أَخْبَرَنِي أَنَّ مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْعَيْبِ نُودِيَ مِنَ الْعَرْشِ: وَ لَكَ مِائَةٌ أَلْفٍ ضِعْفٍ فَكْرَهُتُ أَنْ أَدْعَ مِائَةَ أَلْفٍ مَضْمُونَةٍ لِوَأَحَدَةٍ لَا أُدْرِي تُسْتَجَابُ أَمْ لَا»^(۱).

اگر چه هر د عایی برای مؤمنین و دوستان خوب است اما بهتر است انسان چیزی که برای خودش آرزو دارد همان را برای برادر دینیش

⇒ اجابت دعای پنهانی مؤمن برای برادر مؤمنش است، چون شروع به دعا برای وی می‌کند، ملکی که موکل آن دعا است می‌گوید: آمین! و دوبرابرش برای خودت اجابت می‌شود». (وسائل، ج ۷، ص ۱۰۷، حدیث ۸۸۶۶)

۱ - «عبدالله جندب را در موقف عرفات دیدم، وقوفی بهتر از وقوف او ندیدم، دائماً دستهایش به سوی آسمان بلند بود و اشکهایش بر گونه‌هایش روان بطوری که بر زمین می‌ریخت. پس از آنکه مردم رفتند به او گفتم: ای ابا محمد، موقف (و حالی) بهتر از موقف تو ندیدم. گفت: به خدا قسم هر چه دعا می‌کردم برای برادران مؤمنم بود؛ زیرا از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که هر کس پشت سر برادر مؤمن خود دعا کند از عرش ندا می‌رسد: صد هزار برابر برای تو خواهد بود و من نخواستم صد هزار برابری که یقینی و ضمانت شده است را رها کنم برای یک دعا (که خودم برای خودم بخواهم) که آن هم معلوم نیست مستجاب می‌شود یا نه». (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الدعاء للاخوان، حدیث ۶)

بخواهد. و البته شخصی که طالب خدا و معرفت پروردگار و محبت و معرفت ائمه اطهار علیهم السلام می باشد برای برآورده شدن حاجتش بطور دائم همان را برای دوستان خوب خود بخواهد. ضمناً آثار دعا برای مؤمنین در غیاب آنها اضافه بر آنچه ذکر شد موجب از بین رفتن حسد و کینه بلکه کنده شدن محبت دنیا و محبت غیر خدا از دل خواهد بود.

عوامل نقص محبت

در اینجا مناسب است عوامل کم شدن محبت به خدای تعالی، پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه اطهار علیهم السلام و در نتیجه کم شدن اهمیت و اجبات و محرّمات نزد انسان را بیان کنیم:

تعدادی از آنچه برای ازدیاد محبت گفته شد مخالف و ضدّش موجب کم شدن محبت و در نتیجه ضعیف شدن ایمان می باشد. ارتکاب گناه، ترک واجب، بی اعتنائی به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله، پرخوری، پرخوابی، پرحرفی (حرف لغو و بی فایده)، شهوترانی، و مخصوصاً مجالست با دشمنان خدا و اهل گناه و حتی کسانی که منکر عشق خدا و معرفت خدا هستند، اگر چه ظاهراً مؤمن باشند (اشخاص جامد)، مواردی است که موجب کم شدن محبت می شود. از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده:

«لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ اللَّيْلَ وَ صَامَ النَّهَارَ وَ ذُبِحَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ لَمْ يَبْعَثْهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَعَ مَنْ أَحَبَّ بِالْغَا مَا بَلَغَ: إِنْ جَنَّتْ فَجَتَّتْ وَ إِنْ نَارًا فَنَارًا»^(۱).

۱ - «اگر انسان شبها عبادت کند و روزها روزه باشد و بین رکن و مقام کشته شود،

از همه اینها مهمتر دعوت کردن به سوی «خود» و خود را میزان حق و میزان خداپرستی و خداشناسی دانستن، که نتیجه آن انتظار احترام و تعریف کردن از جانب مردم خواهد بود (از این حال تعبیر به تجلی نفس می شود) که واقعاً مشکل بسیار بزرگ و خطر بسیار مهلکی است برای همه مخصوصاً علما، عبّاد، زهّاد و سالکان طریقت.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«هَلَكَ الْعَامِلُونَ إِلَّا الْعَابِدُونَ وَ هَلَكَ الْعَابِدُونَ إِلَّا الْعَالِمُونَ وَ هَلَكَ الْعَالِمُونَ إِلَّا الصَّادِقُونَ وَ هَلَكَ الصَّادِقُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ هَلَكَ الْمُخْلِصُونَ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ هَلَكَ الْمُتَّقُونَ إِلَّا الْمُؤَقِنُونَ وَ إِنَّ الْمُؤَقِنِينَ لَعَلَىٰ خَطَرٍ عَظِيمٍ»^(۱).

البته اگر مهر عبودیت و بندگی از جانب خدای تعالی به قلب مؤمن مخلص بخورد دیگر خطر برگشت برای او نیست که از این مرحله به عنوان «مخلص» یاد می شود چنانچه در قرآن خدای تعالی همه را در معرض اغوا و وسوسه شیطان می داند، مگر مخلصین.

﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ﴾^(۲)
 ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ

⇒ خداوند او را جز با دوستانش محشور نمی فرماید، هر جا که باشند، اگر در بهشت بودند او هم در بهشت است و اگر در آتش بودند او هم با آنهاست.

(مشکاة الانوار، باب ۴، فصل ۱)

۱- مستدرک، ج ۱، ص ۹۹، حدیث ۸۶.

۲- «گفت: به عزّتت سوگند که همه شان را گمراه خواهم کرد، جز بندگان مخلصت

را». (ص/۸۲ و ۸۳)

السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ﴿١﴾

راحتی حقیقی مؤمن

از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«مؤمن به راحتی واقعی نمی‌رسد مگر هنگام ملاقات با پروردگار، و در غیر این صورت و قبل از رسیدن به آن مرتبه، راحتی در چهار چیز ممکن است: ۱ - سکوتی که به وسیله آن حال قلب و نفس را در آنچه بین تو و پروردگارت می‌باشد بشناسی ۲ - خلوت و تنهایی (از غیر مؤمنان) که از آفتهای ظاهری و باطنی ^(۲) روزگار در امان باشی ۳ - گرسنگی که به وسیله آن شهوات و وسوسه‌ها را از بین ببری ۴ - و شب زنده‌داری که قلبت را به وسیله آن نورانی نموده، طبعت را صفا بخشی و روح خود را پاک نمایی. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: هر کس شب را به صبح آورد در حالی که از امنیت برخوردار باشد (در جامعه‌اش ناامنی نباشد)، بدنش صحیح و سالم باشد و خوراک آن روزش را داشته باشد مانند این است که به تمامی خیر این دنیا دست یافته (یعنی نمونه کاملی

۱ - «آن زن آهنگ او کرد، و یوسف هم اگر برهان پروردگارش را ندیده بود آهنگ او می‌کرد. اینچنین بدی و فحشا را از او دور کردیم؛ زیرا او از بندگان مخلص ماست». (یوسف/ ۲۴)

۲ - آفت ظاهری مثل اینکه از شرارت و تعرض مصون نباشد خواه به صورت از دست دادن مال (دزدیده شدن) و یا ضررهایی که به بدنش وارد شود. آفت باطنی مثل اینکه با کسی رفیق باشد یا رفت و آمد داشته باشد و این رابطه باعث ضعف ایمانش شود.

از راحتی بدون دغدغه و پریشانی فکر از داشتن یا نداشتن مال»^(۱).
زیرا انسان برای انس با خدای تعالی خلق شده نه برای جهات حیوانی. و دنبال نمودن این هدف و مقصود فقط و فقط برای اهل بیت پیامبر ﷺ میسر است و به تبع آنها دوستان آن بزرگواران. بنابراین وقتی که مؤمن در هنگام مرگ، علی علیه السلام و اولاد او را ببیند و با آنها همنشین شود راحتی و نشاطش برای همیشه همین خواهد بود و در حقیقت ملاقات با پروردگار همان ملاقات با پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام می باشد؛ چراکه آنان هیچ نحوه جدایی از خداوند ندارند و مقرب ترین مخلوقات نزد اویند.

(۵)

طلبه و جامعه

چون همهٔ مردم نمی‌توانند در احکام دین مجتهد شوند، طلبه به مثابهٔ وکیل از طرف ایشان است که احکام اسلام را یادگرفته و به آنان تحویل دهد. طلبه همانند منتخبی است از طرف مردم برای خودسازی و راهیابی و پس از آن راهنمایی ایشان به سوی خدای تعالی و هدایت آنها به صراط مستقیم، و الگویی است برای نشان دادن سیرهٔ پیغمبران و ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام، لذا رفتار یک طلبه و عالم دینی در بین مردم باید با ظرافتهایی همراه باشد:

اولاً: طالب علم بر خود لازم می‌داند که اخلاص و رضای خدا را در همه وقت مراعات کند و مبادا اعمال و کردارش برای خوشایند مردم و جلب مرید و طلب ریاست و طلب اموال بیت‌المال باشد.

ثانیاً: نباید کاری یا قولی از او سر بزند که موجب ناامیدی و دلسردی مردم گردد و ایشان را نسبت به دین و علما و روحانیون بدبین

کند و باید برای گفتارهای دینی و موعظه‌های حسنه آمادگی داشته باشد. بنابراین، اولین قدم این است که توفیق خود را از خدا بخواهد و گرنه چه بسا علم او و تعلیمش موجب روشنی مردم ولی باعث هلاکت اخروی خودش باشد. سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود:

«الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ: رَجُلٌ عَالِمٌ آخِذٌ بِعِلْمِهِ فَهَذَا نَاجٍ وَ عَالِمٌ تَارِكٌ لِعِلْمِهِ فَهَذَا هَالِكٌ، وَ إِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَنَادَوْنَ مِنْ رِيحِ الْعَالِمِ التَّارِكِ لِعِلْمِهِ، وَ إِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَ حَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَ قِيلَ مِنْهُ فَاطَّاعَ اللَّهُ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ أَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ وَ اتَّبَاعِهِ الْهَوَى وَ طُولِ الْأَمَلِ، أَمَّا اتَّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ طُولُ الْأَمَلِ يُنْسِي الْأَخِرَةَ».^(۱)

با توجه به اینکه اصل در رفتار و کردار روحانی رضای خداست نکاتی را باید در نظر بگیرد:

۱ - «علما دو دسته‌اند: یکی عالمی است که علمش را به کار می‌برد و اهل نجات است، و دیگری عالمی است که به علمش اعتنا نمی‌کند و هلاک می‌شود و اهل آتش از بوی چنین عالمی در عذابند، و از اهل جهنم بیشترین پشیمانی و حسرت را کسی دارد که بنده‌ای را به سوی خدا خوانده و او اجابت کرده و قبول نموده و فرمانبرداری خداوند نموده و خداوند هم او را وارد بهشت می‌کند ولی شخص دعوت‌کننده را بخاطر بی‌اعتنایی به علمش و پیرویِ هوای نفس و آرزوهای طولانی به جهنم می‌فرستد؛ زیرا پیرویِ هوای نفس شخص را از حق بازمی‌دارد و دور بودن آرزو آخرت را از یاد می‌برد». (اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب استعمال العلم، حدیث ۱)

اول: در هیچ وقت و برای هیچ کس از خوبیهای خود و از دانش خود و از رفتارهای خوب خود و... تعریف و تمجید نکند. تعریف کردن از خود دلیل بر آلودگی به خودخواهی و حبّ دنیا و غفلت از منعم حقیقی که وجود و هر چه هر موجودی دارد از اوست می‌باشد.

دوم: اگر کسی از او تعریف و تمجید کند او لاً پناه به خدا ببرد و با خدای خود زمزمه کند:

«أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي، اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَهْوُلُونَ وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ»^(۱)

در اینجا تذکر دو نکته مهم ضروری است:

۱- در بین علما ممکن است بعضی بخاطر علم، تقوی و یا موقعیت اجتماعی که دارند مورد توجه مردم واقع شده و تعدادی از مردم اطراف آنها جمع شوند و ممکن است همین اطرافیان بعضاً در مدح و ثناء عالم مورد نظر خود افراط کنند. وظیفه عالم حقیقی یعنی کسی که عمر خود را حقیقتاً در راه خدا گذرانده این است که حقتعالی را فراموش نکرده و مداحان و تمجیدکنندگان را از اینگونه اعمال و گفتار

۱- «هرگاه یکی از آنها (متقین) مورد تعریف و تمجید واقع شود از آنچه در تعریف او گفته شده ترسان و هراسان می‌شود، و می‌گوید: من خودم را بهتر از دیگران می‌شناسم و پروردگارم مرا بهتر از خودم می‌شناسد (و بیشتر از خودم به احوال من آگاه است)؛ بار الها مرا به گفته آنان (مدح کنندگان) توبیخ نکن و بهتر از آنچه می‌گویند فرارم ده، و آنچه را (از گناهانم) که نمی‌دانند بیامرز». (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳)

منع کند^(۱)؛ چرا که در غیر اینصورت آثار بد مدح و خوش آمدگویی بی‌مورد و نابجا از یک طرف متوجه خود شخص عالم و ممدوح شده و او را به ورطه سقوط معنوی می‌کشد و از طرف دیگر موجب جلو افتادن دروغگویان، ریاکاران و چاپلوسان بی‌دین خواهد بود.

لذا اگر توهین به شخص مدح‌کننده نباشد به نحوی او و دیگران را متوجه کند، تا هم خودش و هم آنها از این جهت مصون باشند.

در جلسه افتتاح اولین دوره مجلس شورای اسلامی که در ابتدا آقای حجازی سخنرانی خود را با جمله «بأبي أنت و أمي» آغاز کرد و بقیه محتوای سخنرانی نیز در تجلیل از مقام والای امام خمینی علیه السلام بود، امام فرمودند:

«من خوف این را دارم که مطالبی که آقای حجازی فرمودند درباره من، باورم بیاید. من خوف این را دارم که با این فرمایشات ایشان و امثال ایشان برای من یک غرور و انحطاطی پیش بیاید. من به خدای تبارک و تعالی پناه می‌برم از غرور. من اگر خودم را برای خودم نسبت به سایر انسانها یک مرتبتی قائل باشم، این انحطاط فکری است و انحطاط روحی. من در عین حال که از آقای حجازی تقدیر می‌کنم که ناطق برومندی است و متعهد، لکن گله می‌کنم که در حضور من مسائلی که ممکن است من باورم بیاید فرمودند...»^(۲)

۱ - «اِحْتَرِسُوا مِنْ سُوْرَةِ الْاِطْرَاءِ وَ الْمَدْحِ فَاِنَّ لَهُمَا رِيْحًا حَبِيْبَةً فِي الْقَلْبِ».

(غررالحکم، الفصل الرابع عشر، رقم ۱۰۷۲۴)

۲ - صحیفه امام علیه السلام سخنرانی در جمع نمایندگان مجلس (۵۹/۳/۴).

و مبدا خدای نکرده در وضعی قرار گیرد که منتظر تمجید باشد و اگر او را با القاب نام نبرند ناراحت شود.

۲- گروهی نیز ممکن است مواجه شوند با جلو افتادن کسانی که قبلاً شاگرد خود آنان بوده و یا از نظر علمی در سطحی پایین تر هستند اما فعلاً به دلایلی مورد توجه مردم واقع شده و جلو افتاده‌اند. در این وضعیت وظیفه آنکه مورد بی توجهی واقع شده این است که اولاً مواظب باشد و حسد را به خود راه ندهد؛ که حسد منشأ تهمت، غیبت و مفاسد دیگر است. و ثانیاً متوجه باشد کسانی که هدفشان حقیر کردن اشخاص موجه و محترم است از چنین موقعیتی برای رسیدن به مقصود خود استفاده نکنند و الا ممکن است همین شخص عالم، آلت دست دشمنان و بدخواهان گردد. و در هر حال طلاب و علما باید از خداوند بخواهند که یک لحظه به حال خود واگذار نشوند همانطور که از حضرت ختمی مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارده شده:

«اللَّهُمَّ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا».^(۱)

سوم: از همان ابتدا خود را عادت دهد که از کسی تعریف نکند مخصوصاً تملق و چاپلوسی که موجب خفت و ذلت هر شخص متملقی است، و اگر وظیفه خود می‌داند که شخص محترمی را معرفی کند سعی کند در غیبت او باشد و از تعریف روبرو خودداری نماید.

چهارم: گاهی ممکن است نفس انسان و شیطان او را وادارد که به

۱ - «خداوندا، هرگز مرا حتی به اندازه یک چشم به هم زدن به خودم واگذار مکن». (بحار، ج ۱۶، ص ۲۱۷، باب ۹، حدیث ۶)

کنایه مطالبی بگوید و یا طوری خود را جلوه دهد که دلالت بر تعریف و تمجید خود باشد. مثلاً عمامه را بزرگ می‌کند، محاسن را زیاد می‌گذارد، آهسته راه می‌رود و خلاصه کارهایی که به مردم بفهماند که علم من و تقوای من زیاد است و در منبر مطالبی می‌گوید که بفهماند اهل مطالعه است و اطلاعات عمومی زیادی دارد. هر کسی از نیت خویش بهتر اطلاع دارد؛ خدا می‌فرماید:

﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾ (۱)

پنجم: یکی از صفاتی که طلبه و روحانی و عالم دینی لازم است دارا باشد تغافل است (یعنی خود را به ندانستن و نفهمیدن و نشنیدن عیوب مردم زدن). شخص روحانی در هر مکانی که برای تبلیغ مستقر می‌شود قهراً با مردمانی مواجه خواهد شد که دارای عیوبی هستند، اگر بخواهد روبرو یا در پرده عیب آنها را بگوید چه بسا آن‌طور که باید موفق به تبلیغ نشود. بعضی اوقات افرادی پشت سر افراد دیگر مطالب ناخوشایندی برای روحانی نقل می‌کنند. او باید اولاً پشت سر مؤمن - البته بصورتی که گوینده را هم شرمنده نکند - دفاع نماید. ثانیاً از آنکه عیب او گفته شده در دل خود چیزی نگذارد.

پیغمبر اسلام مدتی که در مدینه بودند تا آخر عمر طوری با مردم رفتار می‌کردند که هر کس فکر می‌کرد او در نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از همه محبوبتر است و طوری خود را به تغافل وامی‌داشتند که منافقین به پیغمبر می‌گفتند او اُذُن (گوشی) است یعنی هر کسی هر چه بگوید او

می‌گوید «راست می‌گویی». اگر کسی نزد او از مسلمانی انتقاد می‌کرد که مثلاً فلان چیز را گفته و بعد همان شخص (که مورد اعتراض واقع شده) می‌آمد و می‌گفت من چنین چیزی نگفته‌ام حضرت او را تصدیق می‌کرد.

لذا خدای تعالی در جواب منافقین می‌فرماید:

﴿قُلْ أَذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ﴾^(۱)

یعنی می‌خواهد عیب شما را ببوشاند و آبروی شما را حفظ کند و اگر تغافل نکند زندگی بر شما سخت خواهد شد.

ششم: از جمله چیزهایی که برای طلبة بسیار خطرناک است ریاکاری و تظاهر و عمل کردن بر طبق خواست مردم عوام است. اگر شخص روحانی خدای نکرده متّصف به این صفت بد شود خود و مردم را در پرتگاه عظیمی انداخته که نتیجه‌اش حرکت در خلاف مقصد و پشت به قبله است. عالم دینی و روحانی پس از آنکه عمر طلبگی خود را در راه اخلاص و خداپرستی واقعی گذرانند نباید قبله‌اش مریدان و مقتدیان و... گردد بلکه با تکیه به خداوند و آگاهی به احکام و توجیه نکردن وظائف الهی، به سوی خدا و رو به قبله معنوی حرکت و مردم را که پشت سر او هستند به راه راست هدایت می‌کند و یقیناً خدای تعالی دوستی حقیقی او را در دل مؤمنین خواهد انداخت که این دوستی غیر از چاپلوسی و بیرون از جهات حزبی، گروهی، خطی و... می‌باشد.

۱ - «برای شما گواهی خوبی است». (توبه/ ۶۱)

هفتم: یکی از جهات مهم تبلیغ از نظر انبیا و پیغمبر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام و علماء ربّانی از جمله امام خمینی رحمته الله علیه توجه به تربیت و تعلیم و تهذیب جوانان بوده است. جوان از آن جهت که ذهن صاف و بدون مکر و حيله دارد مانند نهالی است که هرگونه آن را بار بیاورند قرار می‌گیرد؛ بنابراین روحانیون و طلاب دینی از همان ابتدای طلبگی لازم است در راه تعلیم و آشنایی جوانان و همچنین نوجوانان به مسائل دینی بکوشند و در این راه از زخم زبان دیگران نهراسند. البته نکته‌ای را لازم است توجه کنند که مقصد فقط خدا باشد و اگر خدای نکرده جلب و جذب به خویش شد ثمره‌اش توقف شخص و همچنین زدگی و یا جمود جوان می‌شود، یعنی جلو رشد معنوی او گرفته شده و در نهایت خستگی روحی عارضش می‌گردد. و نیز لازم است طلاب عزیز در این رابطه مواظب نفس و جهات شهوی خویش باشند و چشم را که اولین قدم در خیانت است نگه دارند.

هشتم: برای عالم دینی در هر جا که مشغول تبلیغ است عوارضی از جمله دودستگی در محیط محلّ تبلیغش و یا بیرون از آن ممکن است پیش آید. طلبه مؤمن و عامل باید سعی کند که افراد ارادتمند به اسلام و روحانی را با یکدیگر آشتی دهد که مبادا ناخودآگاه در مقابل دوستان خود ایستاده و مانع بزرگی در راه تبلیغ خویش ایجاد کند. ممکن است دچار سوء رفتار بعضی افراد هم‌لباس خویش گردد و آنها وی را درک نکنند و یا گرفتار بعضی خلیقات و روحیات نامتعادل باشند. در اینجا لازم است طلبه مؤمن توجهش را به خدای خود بیشتر نماید و نسبت به قبر، عالم برزخ و قیامت و سؤال و جواب در نزد خدا

خود را حاضر ببیند تا آنچه می‌گذرد بر او سهل و آسان گردیده و یقیناً کسانی که طالبند، خدای تعالی باطنشان را برایشان ظاهر می‌کند.

نهم: یکی از اسباب موفقیت در تبلیغ احکام دین و کلمات ائمه طاهرین علیهم‌السلام خلق نیکو و برخورد خوب با مردم است که در مبحث خوش خلقی گذشت.

دهم: یکی از مواردی که باید مدّ نظر جامعه روحانی و طلاب و علماء دین باشد بکار بردن زبان خوب است، هم نسبت به یکدیگر و هم با مؤمنین و افراد عامی. البته سلیقه‌ها مختلف است همچنان که نظرها در استنباط احکام الهی متفاوت است.

«عَوِّذُ لِسَانِكَ حُسْنَ الْكَلَامِ تَأْمِنُ الْمَلَامِ»^(۱).

همانطور که مجتهدین در ایراد بر نظرهای یکدیگر با احترام برخورد می‌کنند لازم است نسبت به سلیقه‌های یکدیگر نیز با احترام بوده و با دلایل عقلی طرف را قانع کنند و یا نظر خود را با دلیل ظاهر نمایند که البته مردم خداجو و طالب حق متوجه می‌شوند و صحیح نیست که با به کار بردن الفاظ رکیک و یا خدای نکرده تکفیر و تفسیق، طلاب و روحانیون و علماء مخالف سلیقه خود را از دایره دین و روحانیت بیرون کنند. و همچنین نسبت به مؤمنین خود را عادت دهند که در پشت سر و در مقابل، جملات و الفاظی را به کار برند که موجب توهین نشود چون که الفاظ در ظهور شخصیت انسان دخالت دارد.

۱ - «زبان‌ت را به کلام خوب عادت ده تا از سرزنشها در امان باشی». (غرر الحکم،

قسم سوم، باب اول، فصل اول، شماره ۴۰۵۵)

«كُنْ حَسَنَ الْمَقَالِ جَمِيلَ الْأَفْعَالِ فَإِنَّ مَقَالَ الرَّجُلِ بُرْهَانُ فَضْلِهِ وَفِعَالُهُ
عُنْوَانُ عَقْلِهِ»^(۱)

یازدهم: از جمله مسائلی که برای افراد روحانی و طلاب علوم دینی پیش می‌آید سفرهای دسته‌جمعی خودشان و یا با غیر طلاب است اعم از سفرهای زیارتی و یا اردو و غیر آن. در این نوع سفرها لازم است مطالبی را متذکر شویم:

الف) هر کاری که انسان می‌کند برای خدا باشد و در سفر نیز مقصد حتماً خدا و تقرب به او باشد و اگر سفری است که ممکن است دچار معصیت شود و یا غفلتها بسیار باشد حتماً از آن خودداری کند^(۲) و وقتی که آماده مسافرت می‌شود مخصوصاً صدقه به افراد مستمند بدهد و اگر مقدور باشد - هر چند کم - در بین سفر هم این کار را بکند و اگر مستمند نمی‌شناسد نگه‌دارد که به اهلش برساند. در موقع حرکت دعاهایی که در مفاتیح‌الجنان برای سفر وارد شده - هر چند کوتاه - بخواند. بعضی از سوره‌ها و آیات قرآن از جمله سوره توحید، قدر، آیه‌الکرسی را بخواند و از همه مهمتر حفظ خود و دوستان را از خدا بخواهد و چنانچه خدای نکرده احتمال سانحه‌ای می‌رود نذر به اندازه مقدور در رفع بلا بسیار مؤثر است.

۱ - «خوش سخن و خوش رفتار باش؛ که گفتار انسان دلیل فضل، و کردارش نشانه

عقل اوست». (غررالحکم، قسم سوم، باب اول، فصل اول، شماره ۴۰۵۶)

۲ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي حَدِيثِ الْأَرْبَعِمِائَةِ قَالَ: «لَا يَخْرُجُ الرَّجُلُ فِي سَفَرٍ يَخَافُ مِنْهُ عَلَى

دِينِهِ وَصَلَاتِهِ». (وسائل، ج ۱۱، ص ۳۴۴، حدیث ۱۴۹۷۳)

ب) در مسافرت خصوصیات اخلاقی هر کسی غالباً ظاهر می‌شود، مثلاً شخصی که گرفتار صفت غضب، حسد و یا کبر و یا... است در مسافرت خیلی زود ظاهر می‌شود. لذا یک شخص روحانی که در مقام تزکیه است البته برای خدا بایستی در سفر بیش از همه وقت مواظبت کند و از رسوایی روز قیامت که یقیناً قابل مقایسه با رسوایی دنیا نیست بترسد. پس در صورتی که مسائلی پیش آید که ممکن است او را به غضب آورد یا احیاناً چیزی باشد که مورد حسدش واقع شود خود را به خدا بسپارد و غضب را فروکش کند.

«... وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ مَرْوَةَ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ مَرْوَةٌ تَانِ مَرْوَةٌ فِي حَضْرٍ وَ مَرْوَةٌ فِي سَفَرٍ: فَأَمَّا مَرْوَةُ الْحَضْرِ فِقِرَاءَةُ الْقُرْآنِ وَ مُجَالَسَةُ الْعُلَمَاءِ وَ النَّظَرُ فِي الْفِقْهِ وَ الْمُحَافَظَةُ عَلَى الصَّلَوَاتِ فِي الْجَمَاعَاتِ، وَ أَمَّا مَرْوَةُ السَّفَرِ فَبَدْلُ الزَّادِ وَ قِلَّةُ الْخِلَافِ عَلَى مَنْ صَحَبَكَ وَ كَثْرَةُ ذِكْرِ اللَّهِ فِي كُلِّ مَصْعَدٍ وَ مَهَبِطٍ وَ نُزُولٍ وَ قِيَامٍ وَ قُعُودٍ»^(۱)

در صورت حسد به دیگران، دعا کند که خدا نعمتش را بر محسود افزون نماید، و چنانچه خدای نکرده بر کسی غضب کرد و یا بدتر از آن به مؤمنی آزار رسانید هر چه زودتر عذرخواهی کرده و تلافی کند و کلام امام صادق علیه السلام را یاد بیاورد که فرمود:

۱ - «بدان که مرّوت مسلمان دو قسم است: یکی مرّوتش در وطن و دیگری در سفر: مرّوتش در وطن قرائت قرآن و مجالست با علما و تعلیم فقه و مواظبت بر نماز جماعت است، و در سفر مقداری از توشه خود را (در صورت نیاز) به دیگران دادن، اختلاف با همراهان را کم کردن، یاد خدا در هر سربالایی و سرپایینی و توقّف و برخاستن و نشستن». (وسائل، ج ۱۱، ص ۴۳۷، حدیث ۱۵۱۹۸)

«إِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ يَبْلُغُ بِصَاحِبِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ».^(۱)

ج) یکی از صفات برجسته انسان که حتماً طالب علم باید دارا باشد ایثار و ترجیح دیگران بر خود است. ایثار در سفر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. طلاب نسبت به یکدیگر و در سفرهایی که با مؤمنین از غیر طلاب هستند سعی کنند در خوراک و مکان به خصوص وسیله نقلیه و سوار و پیاده شدن و در وسایلی که راحتی بیشتری دارد دیگران را بر خود ترجیح و به خدا پناه برند از این که برای خوراک و میوه و مکان، از جمله صندلی اتوبوس دعوا و خدای نکرده کلمات لغوی به زبان بیاورند.

د) طالب علم که خود را شاگرد مکتب ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌داند همیشه آن حضرات را همچون پروردگارش حاضر و ناظر می‌داند و متوجه است که آنها حی و میت ندارند، همچنان که در زیارتشان می‌خوانیم:

«أَشْهَدُ أَنْكُمْ تَسْمَعُونَ الْكَلَامَ وَ تَرُدُّونَ السَّلَامَ».^(۲)

دوازدهم: یکی از مسائلی که برای روحانیون غالباً پیش می‌آید تدریس و تشکیل حوزه علمیه است. از ابتدا طلاب به راهنمایی اساتید ملزم می‌شوند تا کتابهایی را که خوانده‌اند تدریس کنند.

۱ - «حسن خلق انسان را به درجه کسی می‌رساند که روزها به روزه و شبها را به عبادت گذرانده». (وسائل، ج ۱۲، ص ۱۴۹، حدیث ۱۵۹۰۷)

۲ - «شهادت می‌دهم که شما کلام را می‌شنوید و سلام را جواب می‌دهید». (بحار، ج ۹۹، کتاب المزار، باب ۸)

مرحوم امام خمینی خطاب به فرزندشان می‌فرمایند:

«از همان اول همانطور که درس می‌خوانی و مباحثه می‌کنی تدریس هم بکن ولو برای یک نفر»^(۱).

این روش هم برای پیشرفت طلاب در دروس علمی اهمیت دارد و هم باعث بروز صفات خوبی است و احیاناً کشف شدن بعضی صفات بد که پنهان می‌باشد از قبیل حس ریاست‌طلبی و خودخواهی و غرور و تظاهر، یعنی دنبال تعریف و تمجید مردم بودن که البته با هوشیاری اساتید خوب این صفات اصلاح شود و صفات خوب محکم گردد. در هر صورت دروس علمیه قدیم که مقدمه برای استنباط احکام است بر دوش حاملان علم امانت است که بایستی به دیگران تحویل شود تا شریعت رسول خدا ﷺ و احکام اسلامی مندرس و کهنه نشود و خدای نکرده از بین نرود.

لذا طلاب اگر در ایام عمر و تبلیغشان موفق شوند که در مسکن مألوف خود حوزه‌ای ایجاد کنند که این امانت را رعایت کرده باشند به سهم خود در گسترش احکام اسلامی کوشیده‌اند و منظور از تشکیل حوزه این نیست که حتماً مدرسه‌ای باشد و بودجه‌ای و امثال آن بلکه با چند نفر از دوستان محلی نیز می‌شود تشکیل حوزه داد؛ هم خودشان بهره‌مند می‌شوند هم خانواده‌شان و هم اهل محل. مهم آن است که افرادی صالح و قابل برای جامعه اسلامی آینده تربیت شوند.

۱ - صحیفه امام علیه السلام نامه به آقای سید احمد خمینی علیه السلام (۴۹/۳/۱۹).

تبلیغ و منبر

یکی از کارهای مهم طلاب و روحانیون و علماء، خطابه و وعظ و رساندن احکام و آشنایی مردم به قرآن و سنت و سیره اولیاء گرامی اسلام است.

در ابتدا طالب علم و اشخاص با تقوی از خدا می‌خواهند که آنچه انجام می‌دهند و می‌گویند برای خدا و خشنودی او باشد و از اینکه گفتار و رفتارشان به انگیزه تعریف و تمجید مردم و انانیت و خودپسندی باشد به خدا پناه می‌برند.

هر طالب علمی وظیفه دارد که مردم را به اسلام و احکام آن آگاه کند که خدا فرموده:

﴿وَمِمَّا زَكَّاهُمْ يَتَّقُونَ﴾^(۱)

و نیز از علی علیه السلام رسیده که فرمود:

«زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ»^(۲)

«زَكَاةُ الْعِلْمِ بَدَلُهُ لِمُسْتَحِقِّهِ وَاجْتِهَادُ النَّفْسِ فِي الْعَمَلِ بِهِ»^(۳)

در وعظ و خطابه باید:

- ۱ - شنونده و احتیاج او را در موضوعات مختلف در نظر گیرد.
- ۲ - در رابطه با موضوعی که می‌خواهد سخن بگوید به اندازه

۱ - بقره/۳.

۲ - «زکات علم، انتشار دادن آن است». (غررالحکم، حدیث ۱۳۱)

۳ - «زکات علم، یاد دادنش به مستحق آن و به سختی انداختن نفس در عمل به آن است». (مستدرک، ج ۷، ص ۴۶، حدیث ۷۶۱۶)

قدرت علمیش مطالعه و مطالب را جمع آوری و آیاتی از قرآن و روایاتی از کتابهای موثق و مستند ثبت نماید و قبل از منبر همه را به ذهن سپرده و حفظ کند. بهتر است رویه طلاب در ابتدای منبر بیان یکی دو مسأله احکام باشد، البته با دقت، و مسائلی که مردم احتیاج دارند، و دیگر از موضوعات اخلاقی صحبت کند مثلاً در مورد واجبات مثل نماز، روزه و در مورد محرّمات مثل دروغ و تهمت و غیبت و امثال آن. کتابهایی در این باره نوشته شده که مردم هم احتیاج دارند و هم طالب آنند مانند معراج السعاده مرحوم نراقی، کتابهای آیت الله شهید دستغیب رحمته از جمله گناهان کبیره و قلب سلیم.

۳- از انتخاب موضوعات مشکل و مباحث عقلی و فلسفی یا عرفانی پیچیده پرهیز کند.

۴- اشکالاتی را که نمی تواند به خوبی از عهده توضیح و جواب آن برآید مطرح نکند.

۵- از عنوان کردن مسائلی که موجب تهییج شهوت - هر چند در مدتی بعد - بشود در بین جوانان اجتناب کند، مثل گفتن فروعاتی از تجاوزات.

۶- آنچه را که یقین دارد و معلوم اوست بگوید.

۷- هیچ گاه نام کسی را به بدی نبرد و تعریف بیهوده از کسی نکند و فکر و گفتار خود را مطابق جوّ روز و شایعات قرار ندهد بلکه احتیاج واقعی مردم و رضای خدا را دنبال کند.

۸- اگر کسی از او انتقاد کرد در صورتی که درست باشد بپذیرد و اگر غلط است و انتقاد او بیهوده است بیخشد.

۹ - منبر را جایگاه پیغمبر و امام علیه السلام بدانند و با حالت حضور پروردگار صحبت کند، با وضو باشد و مردم را در طولانی کردن صحبت خسته نکند.

شخصیت مبلغ

مرحوم آیت الله نجابت رحمته الله می فرمایند: «تبلیغ یعنی رساندن احکام الهی، و سنت شریف حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله مختص و منحصر به زبان خاص و مکان خاص و زمان خاص نیست. البته مبلغ باید معلومات خود را ابلاغ نماید نه مظنون و متخیل خود را، لهذا افراد جدید الورود به حوزه سزاوار است ابتداءً سعی در تعلم، سپس سعی در تعلیم و پس از تعلم و تعلیم وارد تبلیغ شوند. لذا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «تعلم یا فتنی و الجهل عار»^(۱).^(۲)

توضیح اینکه، بر طلبه لازم است در ابتدا تصمیم بگیرد و با خدای خود عهد کند که عمرش وقف دین اسلام و خدمت به معنویات مردم باشد، و مخصوصاً دوران جوانی در این راه صرف شود. و پس از عهد با خداوند می بایست برای وفا به آن استقامت و مجاهده داشته تا مبادا جزء کسانی شود که پیمان خدا را شکستند و پشت به تبلیغ و دین کردند. و پس از عهد و تصمیم بر استقامت بدانند که وظیفه اش رساندن احکام خدای تعالی و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مردم است، یعنی مهمترین مطلب برای طلبه و روحانی این است که واجبات و محرّمات،

۱ - ای جوانمرد دانش بیاموز که نادانی ننگ است.

۲ - نظرات، ص ۲۱ و ۲۲.

مستحبات، مکروهات و مباحات را به مردم یاد بدهد، و البته بر خودش لازم است که قبلاً این احکام را بطور کامل و بدون شک یاد بگیرد. باید توجه داشت که بیان احکام منحصر به مساجد نیست بلکه هر جا عده‌ای جمع شدند و تقاضای شناخت احکام را داشتند طلاب و روحانیون باید آمادگی انجام وظیفه داشته باشند. تبلیغ منحصر به زمانی خاص مانند ماه مبارک رمضان یا محرم و غیره نیست بلکه هر زمان نیاز به بیان احکام باشد، باید تبلیغ دین خدا انجام شود. همچنانکه رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام اینچنین بودند.

نتیجه این آمادگی این است که شخص طلبة به تدریج رنگ پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام را خواهد گرفت و می‌فهمد که دربان رسول خدا ﷺ و اهل بیت علیهم السلام است و یقیناً عنایات خاصه آنها به او خواهد رسید.

از فوائد دیگر این آمادگی این است که خجالت می‌کشد در محضر پیامبر اکرم ﷺ و امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - گناهی مرتکب شود و به خوبی حس می‌کند اگر خلافتی از او سرزند از درجه مبلّغ بودن که حالت دربانی و وزیر تشریفات را دارد خواهد افتاد.

مطلب دیگری که طلاب و مبلّغین باید توجه دقیق به آن داشته باشند این است که آنچه رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام گفته‌اند از روی «علم» بوده و ذره‌ای گمان و خیال در کلمات آنها نمی‌باشد. بنابراین بر خود واجب بداند که آنچه گفته می‌شود بر اساس گمان و حدسیات نباشد، یعنی احکام اسلام را می‌بایست دقیقاً آموخت و سپس بطور قطع بیان کرد. و هر جا که مطلبی را نمی‌داند باید بگوید

«نمی دانم» چرا که آدمی در هر درجه از علم هم که باشد بدون مجهولات نیست و مجهولاتی دارد؛ پس باید متوجه باشد و در واهمه و تخیل قرار نگیرد، زیرا در صورت عدم اعتنا به توجهات خود پس از مدتی به خیالش چنین می آید که عالم است و این از هر جهلی بدتر است. کما اینکه بعضی فکر می کنند که مثلاً سخنران خوب کسی است که همه چیز را خوب به هم بیافد، آسمان و ریسمان را به هم بدوزد گرچه خودش هم نفهمد چه گفته، یا خیال می کنند سخنران خوب کسی است که داد و فریاد کند، زیر و بم کار ببرد، در حالی که سخن خوب، قرآن، نهج البلاغه و روایات است و باید آنها را خوب یاد گرفت و ترجمه و تفسیرش را آنطوری که هست رساند، که در این صورت طالبان حقیقت جانشان سیراب و روحشان محفوظ می شود.

رابطه طلاب با مردم

خداوند در قرآن عالم را با جاهل برابر ندانسته و می فرماید:

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^(۱)

و همچنین به کنایه در جای دیگر می فرماید:

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تُسْتَوَىٰ الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ﴾^(۲)

۱ - «ای پیامبر) بگو آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند برابرند؟»

(زمر/۹)

۲ - «بگو آیا شخص بینا با کور مساوی است و یا اینکه تاریکیها با نور یکسانند؟»

(رعد/۱۶)

یکی از مصادیق نور و بینا، علم است، چنانکه از مصادیق تاریکیها و کور، جهل است.

و نیز خداوند به مردم جاهل دستور داده که از اهل ذکر یعنی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و عالمان حقیقی شیعه سؤال کنند:

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^(۱)

بنابراین بر مردم لازم است مطالب خود را از علماء اهل ذکر و توجّه به خداوند اخذ کنند و بر عالمان نیز فرض است که تابع خواسته و سلیقه‌های جاهلان نباشند و از عاداتی که معمولاً در جوامع وجود دارد و بقاء آنها به نفع جامعه دینی نیست بی هیچ ملاحظه نهی و در این موارد به هیچ وجه نباید ملاحظه خواسته جهال را بنمایند، چرا که این به معنی عمل ننمودن به علم است و از این عادات خطرناک‌تر، اندیشه‌ها و تفکراتی است که از متخصصان علوم تجربی و دانشگاهی به عنوان علوم دینی به مردم عرضه می‌شود، که در چنین وضعیتی بر علماء دینی لازم است تابع جوّ نشده و چشم بسته هرچه مردم و این افراد می‌گویند را قبول نکنند بلکه این افکار را بر قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه بدارند، چنانچه صحیح بود قبول کنند و اگر نه یا نهی کنند و یا اینکه اگر کاری از دستشان نمی‌آید لااقل تابع جوّ موجود نشوند.

البته این معنا احتیاج به احاطه علمی و تقوای ظاهر و باطن دارد. لذا طلاب و روحانیونی که از علم یا تقوی بهره کمی دارند می‌بایست در

۱ - «اگر جهل دارید از اهل ذکر سؤال کنید». (انبیاء/۷)

موضوعاتی که پیش می‌آید پیش خود نظر ندهند؛ چرا که اظهار نظر بدون علم نیز بدون مفسده نیست.

بنابراین بر علما و فقها لازم است که جلودار و پیشرو باشند نه تابع و مقلد جهال و دنباله‌رو سلیقه عوام و یا افراد مغرض و منفعت طلب که خود را خیرخواه نشان می‌دهند. و مخصوصاً بر فقها و روحانیون لازم است که متذکر سیره انبیاء و اولیاء الهی بوده و متوجه باشند که مردم مسلمان و شیعه نزد پروردگار محترمند و بطور کلی خدای تعالی انسان را برای رسیدن به کمال خلق کرده و دست آنها را در دست انبیا و اوصیا و علما و فقها قرار داده که در اینجا چند نکته قابل تأمل است:

۱ - عالم باید بداند که در برابر مردم نزد پروردگار مسؤول است.
 ۲ - مردم موظفند دین خود را از عالم ربّانی بگیرند؛ چون عالم ربّانی خود را موظف می‌داند که متّصف به صفات خدایی شود و این صفات را از معصومین علیهم‌السلام کسب نماید، صفاتی همچون علم، گذشت، بردباری، ایثار و محبت نسبت به مردم و تواضع و فروتنی در مقابل آنها، قربة الی الله، و وظیفه خود را در جامعه، هدایت، خیرخواهی، خدمت، عیب‌پوشی، صبر و تغافل، و رابطه خود با مردم را رابطه پدر و فرزند می‌داند، نه حاکم و محکوم.

۳ - علما و روحانیون باید کاملاً جامعه خود را بشناسند و به عبارتی، شناخت عمیق و دقیق نسبت به جامعه و مردم داشته باشند تا بتوانند در مواقع بحرانی و مهم تصمیم صحیح بگیرند؛ چرا که در هر دوره و زمانی ممکن است اتفاقاتی بیفتد که مقدمه گمراهی و به بیراهه رفتن مردم شود. و در اینجا است که می‌توان عالم واقعی و عالم‌نما را از هم

تشخیص داد.

به عنوان مثال وقتی پیامبر اکرم ﷺ رحلت فرمودند مردم فریب مدعیان خلافت را خوردند و کسی بجز سه نفر (سلمان، ابوذر و مقداد) بر دین و عهد رسول خدا ﷺ باقی نماند. (۱)

در این موقعیت امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام عملاً با کناره گرفتن از جماعت منحرف مردم خطای مسلمین را به آنها تذکر دادند. اما از آنجا که ایمان به خدا و تبعیت کامل از فرمایشات رسول خدا ﷺ هنوز در جان مردم آن روز قرار نگرفته بود، اعتنایی به تذکر امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیها السلام نکردند، و آن وقت که ظلم و تعدی به آن دو بزرگوار شد هیچ کس در مقابل آن ظالمان نایستاد و حتی صدای اعتراضی بلند نشد و در آن وضعیت با اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام می توانستند با شمشیر جلوی غاصبین ایستاده و حق خود را بگیرند اما این کار را نکردند؛ زیرا می دانستند کسانی که تعدادشان هم کم نبود منتظرند تا از چنین موقعیتی استفاده کرده و علم کفر و بت پرستی را مجدداً برپا نموده و اسلامی که تازه پاگرفته و رو به پیشرفت بود را از میان بردارند. پس در چنین موقعیت و فتنه‌ای، از حق خود گذشتند تا اصل اسلام صدمه نخورد، و شناخت جامعه یعنی همین. به این جهت است که طلاب و روحانیون در هر منطقه‌ای که هستند

۱ - عن برید بن معاویة عن أبي جعفر علیه السلام قال: «ارتدّ الناس بعد النبي إلا ثلاثة نفر: المقداد بن الأسود و أبوذر الغفاري و سلمان الفارسي، ثم إن الناس عرفوا و لحقوا بعد». (بحار، ج ۳۴، ص ۲۷۴، باب ۳۴)

باید بطور جدّی از خداوند بخواهند که در راه راست و مستقیم قرار گیرند تا مبادا با امضاء و تأیید مطلب یا حرکتی و یا عدم امضاء آن کاری بر خلاف رضای خدا انجام شود.

اقبال یا ادبار مردم

همانطور که قبلاً بیان شد وظیفهٔ علما و روحانیون روشنگری و هدایت مردم است (و البته هدایت دیگران زمانی میسر است که قبلاً خود به واسطهٔ عمل به احکام شرع هدایت شده باشد). حال در این میان گردش روزگار برای علما مثل بقیهٔ مردم مختلف است: بعضی از آنها ممکن است با اقبال دنیا و مردم رویرو شوند و گروهی دیگر ممکن است با ادبار (پشت کردن) و بی‌اعتنایی مردم و دستهٔ سوم ممکن است بر اثر گرفتاریها و مسائل مختلف قهراً برکنار باشند.

واما دستهٔ اوّل اگر از جهت علمی در مقام بلندی بوده و عمر خود را به تهذیب و توجّه به خدا و دوری از مظاهر دنیا گذرانده باشند، این اقبال مردم هم برای آنها مفید است و هم برای مردم؛ چون هر چه تعداد بیشتری به واسطهٔ اقتدا به او هدایت شوند ثواب و بهرهٔ او بیشتر است و مردم نیز اگر جلودارشان شخصی متقی و خداشناس باشد، یقیناً جامعه‌ای سالمتر و رو به رشدتر خواهند داشت. از این نمونه علما، بزرگانی مانند میرزای شیرازی، شیخ مرتضی انصاری، امام خمینی علیه السلام و دیگر بزرگانی که عمر خود را در تحصیل، تدریس و معرفت پروردگار گذراندند را می‌توان نام برد که هم خودشان به درجات عالی نزد خداوند رسیدند و هم جامعه و پیروان آنها استفاده‌های بسیار بردند. اما چنانچه کسی مورد اقبال مردم قرار گیرد که بهرهٔ کمی از علم

داشته و یا اگر هم علوم ظاهری را خوانده، سعی چندانی در تهذیب نفس و تحصیل معرفت پروردگار نداشته باشد، این رو آوردن مردم برای چنین شخصی ثمری جز بیچارگی و سقوط نخواهد داشت؛ چرا که نفس آدمی اگر تهذیب نشود، خودپرستی سرلوحهٔ اعمال او است و دائماً از خود و فضیلت خود دم می‌زند و بسیار کم اتفاق می‌افتد که برای پروردگار خاضع شود.

از امام صادق علیه السلام روایت شده:

«... فَوَاللَّهِ مَا خَفَقَتِ النَّعَالُ خَلْفَ رَجُلٍ إِلَّا هَلَكَ وَ أَهْلَكَ».^(۱)

و در جای دیگر می‌فرمایند:

«مَلْعُونٌ مَنْ تَرَأَسَ مَلْعُونٌ مَنْ هَمَّ بِهَا مَلْعُونٌ مَنْ حَدَّتْ بِهَا نَفْسَهُ».^(۲)

البته منظور این روایات کسی است که بخواهد خودش را مطرح کند نه اینکه مبلغ احکام خدای تعالی باشد.

لذا علماء ربّانی در صورت اقبال مردم وظیفهٔ خود را تبلیغ دین می‌دانستند و از انجام آن وظیفه فرار نمی‌کردند، اما در عین حال در درون خویش ترسان بودند که مبدا نتوانند به نحو احسن انجام وظیفه نمایند. و در عین اینکه سعی می‌کردند گوشه گیر نباشند، خوف داشتند

۱ - «... به خدا قسم صدای کفشها پشت سر کسی بلند نمی‌شود (کنایه از اینکه جلودار مردم شود) مگر اینکه هم خودش هلاک می‌شود و هم دیگران را هلاک می‌کند». (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب طلب الرئاسة، حدیث ۳)

۲ - «کسی که ریاست طلب باشد ملعون است، کسی که تلاشش رسیدن به ریاست باشد ملعون است، کسی که برای رئیس شدن نقشه بریزد ملعون است». (همان، حدیث ۴)

که مبدا فریب شیطان را خورده و فکر خدایی کردن و فرعونیت در روحشان ظاهر شود.

اما دسته دوم: بی‌اعتنایی نسبت به علما به چند جهت می‌تواند باشد:

۱- به جهت عدم یا ضعف ایمان مردم. عالمی که گرفتار اینگونه افراد بی‌ایمان و یا ضعیف‌الایمان می‌شود لازم است با تحمّل و بردباری چنانچه بتواند آنها را متوجّه عییشان نماید که این سیره بزرگان و پیروی و تبعیت صحیح از پیامبران و ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌باشد. بسیار کم پیش می‌آید و بهتر بگوییم غیر ممکن است کسی در راه راست قدم بردارد و با این مشکل مواجه نشود. البته نباید همیشه بی‌اعتنایی مردم را حمل بر ضعف ایمان آنها نمود، بلکه اوّل باید اعمال و نیت خود را بررسی کند.

۲- ممکن است از اهل علم خطا یا اشتباهی صادر شود و یا در نظر مردم خطا باشد یا بر آنان مشتبّه شود و به خیال اینکه روحانی بدی است مذمتش کرده و مورد بی‌اعتنایی قرار دهند، که در این صورت نیز لازم است با تحمّل، بردباری و صبر، بدگویی مردم را نعمتی مخصوص از خداوند دانسته و بدون نفرین یا مذمت آنها منتظر لطف خاص خدای تعالی باشد.

۳- یکی از وظائف سنگین علما ایستادگی و عدم سکوت در برابر ظالم و دفاع از مظلوم می‌باشد و عالم متقی همیشه خیرخواه مردم است و سعی دارد حق را بگوید (البته منظور عالمی است که به علوم دینی آگاهی کامل داشته و در هر موقعیت تکلیف و وظیفه خود را می‌داند).

در این صورت ممکن است عده‌ای از ظالمین، ثروتمندان، قدرتمندان، هوسرانان، و یاکسانی که وجود چنین عالم حق‌گویی را مضرّ موقعیت خود می‌دانند، با او به مقابله برخیزند که همین مقابله دشمنان حق با چنین شخصی موجب پاکی و بالا رفتن درجه‌اش خواهد بود.

۴- و از طرفی نیز عالمانی پیدا می‌شوند که به صورت ظاهر درس خوانده و حتی ممکن است مجتهد و فقیه باشند اما دوستی دنیا و هوای نفس و حب ریاست بر آنها غلبه کرده و دوست دارند به گونه‌ای در اجتماع زندگی کنند که هیچ‌کس آنها را مذمت نکند و به هر کس و هر جمعی برسند مورد مدح و ستایش واقع شوند و اگر هم بفهمند کسی آنها را مذمت کرده با قدرت در مقابلش می‌ایستند. خصوصیت چنین شخصی این است که از سویی در مقابل مالداران و قدرتمندان خاضع بوده و هیچگونه اعتراض به آنها ندارد و از سوی دیگر چون بصیرت و فهم باطنی ندارد و اشخاص را به ظاهر هیکل و موقعیت اجتماعی می‌شناسد و قابل احترام می‌داند، بندگان حقیقی خدا را در صورت حق‌گویی تحقیر می‌کند و قابل احترام نمی‌داند که ان‌شاءالله خدای تعالی چنین افرادی را که ضررشان برای اسلام و مسلمین کمتر از کافران نیست از صحنه روزگار محو کند و ریشه‌شان را بکند که هم فاسدند و هم مفسد.

از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده:

«جَزُّوا الْيَنَّاكُلَ مَوَدَّةً وَادْفَعُوا عَنَّا كُلَّ قَبِيحٍ»^(۱)

۱- «دوستی‌ها را نسبت به ما جلب کنید و دشمنی‌ها را دور نمایید». (تحف

پیامبران و در رأس آنها پیغمبر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام همه دارای صفات خدایی بودند اما ظهور صفت رحمت، بخشش، گذشت و مهربانی نسبت به مردم در آنها بیش از سایر صفات بود چراکه می‌بایست مردم را با خداوند آشنا کنند و آشنا کردن مردم با خدای تعالی، با خشونت، غضب و رفتار ناهنجار نمی‌شود؛ لذا حقتعالی به پیغمبرش می‌فرماید:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْتَضُوا مِنْ حَوْلِكَ...﴾ (۱)

پس با توجه به فرمایش امام حسن عسکری علیه السلام و آیه مذکور بر علما و روحانیون فرض است که در برابر آزار و اذیت مردم جانب تحمل اختیار کرده و انتظار نداشته باشند که همیشه مورد احترام بوده و کسی با آنها مخالفت نکند و اگر کسی آنها را مورد بی‌اعتنایی، دشنام، غیبت و یا تهمت قرار داد صفت بخشش را سر لوحه گفتار، رفتار و اندیشه خود قرار دهند و بدین وسیله مردم را با امام زمان و ائمه اطهار علیهم السلام آشنا کند. اگر طلاب و روحانیون روش قلدری و اینکه ما درست می‌گوییم و همه باید مطیع ما باشند و الا باید نابود شوند، را پیش گیرند (۲) مردم را از ائمه اطهار علیهم السلام و امام زمان - عجل الله تعالی

⇒ العقول، ماروي عن الامام العسکری علیه السلام، حکمه و مواعظه، حدیث ۱۲)

۱ - «بخاطر صفت رحمتی که از ناحیه خداوند به تو عنایت شده با مردم مهربان و نرم هستی و اگر درشت خو و خشن بودی مردم از اطرافت پراکنده می‌شدند».
(آل عمران / ۱۵۹)

۲ - این روش آفت حکومت می‌باشد و ممکن است دامن هر کسی را بگیرد، حتی

فرجه - بریده و آنها را در مقابل امامان معصوم قرار می دهند.
 از آنجا که مردم غالباً دین خود را از علما اخذ می کنند، لذا یکی از برنامه های استعمارگران به منظور جدایی مردم از علما و روحانیون این بوده و هست که کاری کنند تا روحانیون و کسانی که وجهه دینی دارند در نزد مردم بد جلوه نمایند (مثلاً به عنوان مفت خور، بیکار، چماقدار، متعصب، خشک، مرتجع و امثال آن تعبیر می شوند)، در حالی که یک مؤمن، روحانی و کسی که دنبال عمل به قرآن و سنت پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام است متّصف به صفاتی می شود که دقیقاً در مقابل این صفات بد است.

گاهی ممکن است عالمی صاحب فضیلت و تقوی باشد اما مورد توجه مردم واقع نشود و بلکه به او بی اعتنایی شود؛ در این صورت باید شکرگزار پروردگار باشد. چنین شخصی اگر متقی و خداشناس باشد به مولایش جناب موسی بن جعفر علیه السلام اقتدا می کند که وقتی در زندان بودند، یکی از زندان بانان نقل کرده که زیاد می شنیدم موسی بن جعفر در دعایش می گفت:

«اللَّهُمَّ إِنِّي كُنْتُ أَسْأَلُكَ أَنْ تُفَرِّغَنِي لِعِبَادَتِكَ، اللَّهُمَّ وَ قَدْ فَعَلْتَ فَلَكَ
 الْحَمْدُ».^(۱)

⇒ کسانی که به ظاهر مبلغ دین و منادی عدالتند.

۱ - «خداوندا من از تو فراغتی می خواستم تا عبادتت کنم، خداوندا تو هم مستجاب فرمودی، حمد و سپاس فقط برای تو است». (مناقب آل ابي طالب علیهم السلام، ج ۴، باب ۶، فصل ۶ - منتهی الآمال، ج ۲، باب ۹، فصل ۵)

و مبدا شکایت و اعتراضی به دستگاه ربوبی داشته باشد؛ چرا که چنین وضعی دلالت بر این دارد که کسب علمش بر اساس تقوی و اخلاص نبوده. و نیز در این وضعیت می‌بایست عزت نفس خود را نگاه دارد، یعنی خود را در مقام چاپلوسی صاحبان مقام و صاحبان پول قرار ندهد، که روایت شده:

«مَنْ تَوَاضَعَ لِغَنِيِّ طَلْبًا لِمَا عِنْدَهُ ذَهَبَ ثُلْثًا دِينَهُ»^(۱).

و در این هنگام خوب است از فرصت پیش آمده (عدم اقبال مردم) برای انجام کارهای تحقیقی، نوشتن کتاب و این قبیل کارها استفاده کند تا از این راه بتواند وظیفه خود را که همان تبلیغ دین و خدمت به مسلمین است انجام دهد.

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده:

«زمانی می‌آید که کسی نجات نمی‌یابد مگر مؤمن بی‌نام و نشان که اگر بین مردم حاضر گردد او را نشناسند و اگر غائب شود کسی سرخ او را نگیرد، آنها چراغهای هدایت و نشانه‌های روشن برای رهپویان در شب تاریک هستند. در میان مردم برای فتنه و فساد و سخن چینی رفت و آمد نمی‌کنند، عیب و بدی مردم را آشکار نمی‌سازند، نادان و بیهوده‌گو نیستند، خداوند درهای رحمت خود را بر آنان می‌گشاید و سختی عذاب را از خود آنان برمی‌دارد»^(۲).

۱ - «کسی که برای ثروتمندی بخاطر مالش تواضع کند دو سوم دینش از بین

می‌رود». (بحار، ج ۷۵، تتمه ابواب المواعظ والحکم، باب ۱۶، حدیث ۱۱۸)

۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳.

سفارشی به حضرت داوود عَلَيْهِ السَّلَام

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت است که می‌فرمایند:

«خدای تعالی به داوود عَلَيْهِ السَّلَام وحی فرمود: ای داوود، پنج چیز را در پنج چیز قرار دادم ولی مردم آنها را در پنج چیز دیگر می‌جویند اما نمی‌یابند: علم را در گرسنگی و زحمت قرار دادم و آنها آن را در سیری و آسایش می‌جویند، عزت را در اطاعت خودم قرار دادم و آنها عزت را در خدمت سلطان می‌جویند، بی‌نیازی را در قناعت قرار دادم و آنها آن را در پول زیاد می‌جویند، رضایت خودم را در رنجش نفس قرار دادم و آنها آن را در رضایت نفس می‌جویند، و راحتی را در بهشت قرار دادم و آنها راحتی را در دنیا می‌جویند و نمی‌یابند.»^(۱)

پس باید متوجه بود که مذمت و بی‌اعتنایی مردم می‌تواند منشأ آثار خوبی باشد و مقدمه رضایت خداوند؛ بنابراین اگر کسی در عین حال که مواظبت بر تقوی دارد مورد مذمت و بی‌اعتنایی خلق واقع شد هر چند تحملش مشکل است اما یکی از بهترین راه‌های پاک شدن و تقرب به خداوند است خصوصاً اگر این بدگویی در اثر انجام وظیفه و عمل به تکلیف الهی باشد.

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با فقرا و مساکین می‌نشست و با ایشان طعام می‌خورد.^(۲)

این روش همه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام بوده و علمای باتقوی نیز در عین

۱- بحار، ج ۷۵، تنمة أبواب المواعظ، باب ۲۳، حدیث ۲۱.

۲- منتهی الآمال، ج ۱، باب اول، فصل چهارم.

رعایت تقوی در حدّ بالا در میان مردم و با مردم بودند، و همین تقوی و اخلاص و خداشناسی موجب می‌شد که مردم نیز آنها را از دل و جان دوست داشته و نهایت احترام را نسبت به آنها داشته باشند و در این اواخر شاهد اقبال مردم به امام خمینی و آیت‌الله شهید دستغیب رحمتهما بودیم.

اما اگر خدای نکرده ما روحانیون در اعمال و رفتار خود صفات بد و نامناسبی داشته باشیم در واقع مجری برنامه‌های ضدّ دینی استعمارگران خواهیم بود.

اشتغال

هر چند کسب رزق از دسترنج خویش در روایات مورد مدح و ثنا می‌باشد و به دست آوردن روزی حلال از جمله عبادات بلکه از مهمترین آنهاست، چنانچه امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«الكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمَجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۱).

و هر چند پیامبران الهی و شاید همه ائمه اطهار علیهم السلام نیز به کاری برای تحصیل روزی مشغول بوده‌اند مانند زراعت و رعایت (چوپانی) و یا مختصر تجارتي؛ که البته تبعیت و پیروی از این سنت بسیار بجاست مخصوصاً برای روحانی و عالم که نظرش به دست مردم نباشد و خود را در معیشت، کلّ (سربار) بر آنان نبیند همچنانکه از حضرت ختمی مرتبت رسیده است:

۱ - «شخصی که بخاطر خانواده‌اش زحمت می‌کشد مانند مجاهد در راه خداست».

(وسائل، ج ۱۷، ص ۶۶، حدیث ۲۲۰۰۱)

«ملعونٌ مَن القى كَلَّةً على النَّاسِ»^(۱).

اماّ تعليم و تعلّم معالم و معارف اسلامى و احكام آن و استنباط حكم الهى واجب كفايى است كه بايد عده‌اى عمر خود را وقف آن نمايند و در اين زمان كه حدوداً هزار و صد و پنجاه سال از غيبت ولى عصر - عجل الله تعالى فرجه - مى‌گذرد و دامنه علوم اسلامى وسيع شده و مقدمه استنباط احكام الهى توسعه پيدا کرده، بسيار دشوار مى‌نمايد كه محصلين بتوانند در کنار تحصيل خود شغل ديگرى هم براى معيشت داشته باشند. به همين جهت فقهاء، به منظور گذران معيشت محصلين علوم دينى اجازه داده‌اند كه اضافه بر زكات يا خيرات از سهم امام نيز در اين مورد مصرف شود.

حال كه محصلين علوم دينى و علما، جيره‌خوار امام زمان عليه السلام مى‌باشند بايستى خود را موظف به فرمانبردارى كامل از حضرتش دانسته و اوقات خود بخصوص جوانى را بيهوده نگذرانند؛ و هميشه سعى كنند آن آقا را حاضر و ناظر براعمال خويش بدانند و از ابتدائى تحصيل تا آخر عمر، تعلّم، تعليم و نوشتن را در صورت امكان رها نكنند و مقصد ايشان پس از معرفت كامل خداوند تعالى اجتهاد مطلق و فقاھت كامل باشد.

در مرتبه بعد چنانچه اسباب و وسايل رشد ايشان در اجتهاد مطلق فراهم نشد، سعى كنند كه مكانها و يا افرادى را كه احتياج به روحانى

۱ - «كسى كه سر بار مردم باشد ملعون است». (وسائل، ج ۱۷، ص ۳۱، حديث ۲۱۹۰۶)

دارند، هر چند در دهات دور افتاده باشد به احکام اسلام و اخلاقیات آن آشنا سازند و سیره خود را سیره پیامبران و تبلیغ آنان قرار دهند و تواضع را در نشر احکام خدا از دست نداده و هیچگاه از زی طلبگی بیرون نروند و هرگز خود را تافته جدا بافته از مردم ندانند.

تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی شغل اصلی طلاب علوم دینی و روحانیون و علما همان تحصیل و تدریس علوم دینی و اداره مساجد در حد اقامه نماز جماعت و منبر و موعظه و بیان احکام بود، اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی به لطف خدای تعالی، به رهبری مرحوم حضرت امام خمینی ره و کمک مردم تا به امروز روحانیون و علما (تقریباً) در همه امور مملکتی دخالت دارند که گرچه از جهتی بسیار خوب است، اما از جهتی نیز می تواند خطرناک باشد، که خطرات آن عبارتند از: حب ریاست و خودبرتربینی و خدای ناکرده تکاثر و انباشتن اموال، که در ابتدا موجب سقوط شخص روحانی از معنویت و ورود در جهنم است و در نهایت سقوط طائفه روحانیت و از بین رفتن اعتبار آنان در نظر مردم و خدای ناکرده مقابله مردم با عالم و آخوند می باشد.

و اما خوبی آن - در صورتی که روحانیون و علما مهذب بوده و صاحب علوم عمیق فقهی باشند - این است که مردم را به سوی دین و معنویت سوق داده و مقدمه ظهور امام زمان علیه السلام فراهم خواهد شد. در اینجا تذکراتی لازم است:

۱ - تا می توانید از کرسی قضاوت و قاضی شدن فرار کنید که قاضی حتی اگر به عدالت رفتار کند، در خطر است، مگر آنکه اولاً واجب

عینی شود یعنی احتیاج به قاضی باشد و کسی که دارای صلاحیت است نبوده و شما خود را از جهت علم صالح بدانید، و همچنین ملکه تقوی را داشته، و مخصوصاً دو شرط از مهمترین شرایط قاضی را که عدالت خاص و حلم است دارا باشید.

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِشُرَيْحٍ: يَا شُرَيْحُ قَدْ جَدَسْتَ مَجْلِساً لَا يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ سَقِيٌّ»^(۱)

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند:

«مَنْ جُعِلَ قَاضِياً فَقَدْ ذُبِحَ بِغَيْرِ سَكِّينٍ»^(۲)

و نیز از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت شده:

«يُؤْتَى بِالْقَاضِيِ الْعَدْلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمِنْ شِدَّةِ مَا يَلْقَاهُ مِنَ الْحِسَابِ يَوَدُّ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ قَاضِياً بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي تَمْرَةٍ»^(۳)

۲ - خود را گرفتار امور اجرایی در حکومت نکنید یعنی سمت استانداری، بخشداری و امثال آن و ریاست یا کارمندی ادارات و... و اگر چاره‌ای نیست و شاگردان تربیت شده به دست خودتان دارید این

۱ - «امیرالمؤمنین علیه السلام به شریح قاضی فرمود: ای شریح، در جایگاهی نشسته‌ای که فقط پیامبر یا وصی پیامبر و یا شخص بدبخت می‌نشیند». (وسائل، ج ۲۷، ص ۱۷، حدیث ۳۳۰۹۱)

۲ - «کسی که قاضی شد، بدون چاقو ذبح شده». (همان، ص ۱۹، حدیث ۳۳۰۹۷)

۳ - «روز قیامت، قاضی عادل را که می‌آورند، از شدت و سختی حسابی که از او می‌شود آرزو می‌کند که کاش حتی در مورد دانه خرمايي بين دو نفر قضاوت نکرده بود». (مستدرک، ج ۱۷، ص ۳۴۶، حدیث ۲۱۵۳۸)

کارها را به شاگردانی که توان و استعداد انجام اینگونه امور را دارند - بدون لحاظ مسائل شخصی و فردی (مثلاً چون شاگرد من است) - بسپارید، مگر آنکه بین خود و خدا، منصبی را برای خودتان واجب عینی بدانید، که در این صورت صرفاً به حکم انجام وظیفه شرعی آن را به عهده گیرید.

۳- غالباً ارگانها و سازمانها و ادارات به عنوان نماینده ولی فقیه و یا رئیس سازمان عقیدتی سیاسی احتیاج به روحانی پیدا می کنند؛ بر خود لازم بدانید که اولاً تا به خوبی چند سالی درس خارج فقه و اصول نخوانده اید این امور را قبول نکنید، یا لاقلاً بر احکام رساله ای مسلط باشید، به این صورت که مسائل لمعه و مکاسب به خوبی برایتان حل شده باشد. و ثانیاً چند دوره اخلاق را خوانده و عمل کنید و ثالثاً از وقتی که مشغول به کار می شوید از دو چیز بخصوص بترسید:

۱- چاپلوسی کردن و در معرض چاپلوسی واقع شدن.

۲- دوست داشتن و خوشحال بودن از اینکه جلو اساتید، رؤسا و مقامات مملکتی خودنمایی کنید.

و حقیقتاً اگر این دو مرض در طلبه ای وجود داشته باشد و او سعی در مداوای آن نکند سقوطش حتمی است.

قناعت

ابوهاشم جعفری روایت کرده که وقتی فقر بر من شدت کرد خدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام شرفیاب شدم (تا از فقرم به ایشان شکایت کنم). اذن دخول خواستم؛ مرا اذن داد. تا نشستم حضرت فرمود: ابوهاشم! کدام یک از نعمتهایی را که خدا به تو عطا کرده

می‌خواهی شکر کنی؟

ابوهاشم گفت: ندانستم چه جواب بگویم. خود آن حضرت فرمود: ایمان را روزی تو کرد و به سبب آن بدن تو را بر آتش حرام کرد و عافیت را روزی فرمود تا تو را بر اطاعت کمک کند و قناعت را روزی تو کرد و تو را از ریختن آبرویت حفظ نمود. ای ابوهاشم، من به این کلمات با تو سخن آغاز کردم چون فهمیدم که می‌خواهی نزد من از آنکه به تو این همه انعام کرده شکایت کنی، و امر کرده‌ام صد دینار زر سرخ به تو بدهند، آن را بگیر. (۱)

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود:

«كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا وَ بِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا.» (۲)

فراغت بایدت جا در سرکوی قناعت کن

سرکوی قناعت گیر، تا باشی فراغت کن

در ادامه همان روایت آمده است:

۱ - عن أبي هاشم الجعفري أنه قال: «أصابني ضيقة شديدة فصرت إلى أبي الحسن علي بن محمد عليه السلام فاستأذنت عليه فأذن لي، فلما جلست قال: يا أبا هاشم، أي نعم الله عليك تريد أن تؤدّي شكرها؟ قال أبو هاشم: فوجمت فلم أدر ما أقول له فابتدأني عليه السلام فقال: إن الله عزّ وجلّ رزقك الإيمان فحرم به بدنك على النار ورزقك العافية فأعانك على الطاعة ورزقك القنوع فصانك عن التبذّل. يا أبا هاشم، إن ما ابتدأتك بهذا لأنّي ظننت أنك تريد أن تشكو لي من فعل بك هذا، قد أمرت لك بمائة دينار فخذها.» (من لا يحضره الفقيه، ج ۴، باب النوادر، حديث ۵۸۶۳)

۲ - «برای سروری و پادشاهی قناعت و برای متنعم بودن حسن خلق کافی است.»

(نهج البلاغه، حکمت ۲۲۹)

«و سئِلَ عَلَيْهِ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾^(۱)؟ فَقَالَ: هِيَ الْقَنَاعَةُ»^(۲).

و نیز از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«لَا عَيْشَ أَهْنًا مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ وَلَا مَالَ أَنْفَعُ مِنَ الْقَنَاعَةِ بِالْيَسِيرِ الْمُجْزِي»^(۳).

۱ - نحل / ۹۷.

۲ - «و از آن حضرت سؤال شد که «زندگی پاک» در این قسمت از آیه که می فرماید: ﴿بِهٖ كَسٰى كِهٖ عَمَلٌ صٰلِحٌ اِنۡجَامٌ دِهْدُ زَنۡدٰگَانِیٖ پَاكٌ مِی دِهیم﴾ چیست؟ آن حضرت فرمود: قناعت».

۳ - «هیچ زندگانی گواراتر از حسن خلق و هیچ مالی نافعتتر از قناعت به مقدار کم و کافی، نیست». (بحار، ج ۷۵، ص ۲۴۲، تتمه کتاب الروضة، باب ۲۳)

(۶)

طلبه و خانواده

معاشرت طلبه با پدر و مادر

در تمام ادیان بخصوص در اسلام به احسان و خوشرفتاری با پدر و مادر سفارش اکید شده است؛ پس بر طالب علم که خود را مبلغ دین اسلام می‌داند لازم است در این مورد پیشتاز باشد و بداند که سعادت دنیا و آخرت انسان مؤمن و طالب علم بستگی به خوشرفتاری و احسان به پدر و مادر دارد. علماء ربّانی خود را موظّف به تواضع و فروتنی در مقابل پدر و به خصوص مادر می‌دانستند، و باید دانست که کمترین ضایعه بدرفتاری نسبت به پدر و مادر سلب توفیق طلب علم و معرفت خداست.

رسول خدا ﷺ به بالین جوانی رفتند که در حال احتضار و مشرف به مرگ بود ولی جان‌دادن بسیار بر او سخت می‌نمود. حضرت او را

صدا زدند، جواب داد. فرمودند: چه می‌بینی؟ عرض کرد: دو نفر سیاه را می‌بینم که روی من ایستاده‌اند و از آنها می‌ترسم. آن جناب پرسیدند: آیا این جوان مادر دارد؟ مادرش آمد و عرض کرد: بلی یا رسول‌الله، من مادر او هستم. حضرت پرسیدند: آیا از او راضی هستی؟ عرض کرد: راضی نبودم ولی اکنون بواسطه شما راضی شدم. آنگاه جوان بیهوش شد. وقتی به هوش آمد باز او را صدا زدند، جواب داد. فرمود: چه می‌بینی؟

عرض کرد: آن دو سیاه رفتند و اکنون دو نفر سفیدرو و نورانی آمدند که از دیدن آنها خشنود می‌شوم. و در آن هنگام از دنیا رفت.^(۱)

معاشرت با همسر

خداوند مرد را پشتوانه و سرپرست زن^(۲) و زن را سبب انس و بیرون آمدن مرد از تنهایی^(۳) و وسیله بقای نوع بشر قرار داده. از طرفی مرد ناچار است و به او سفارش شده که با زوجه مهربان باشد و از آزار و اذیت زوجه بپرهیزد.

از سوی دیگر خلقت زن مایل به زیور و تجملات دنیا است؛ بنابراین طالب علم در عین حالی که بر خود لازم می‌داند که با زوجه

۱ - پندتاریخ، ج ۱، ص ۷۵.

۲ - «الرَّجَالُ قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ». (نساء/۳۴)

۳ - «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا». (اعراف/۱۸۹)

ملاطفت کند بایستی با یاد خدا و توجّه به مرگ و آخرت نگذارد مورد تأثیر افکار تجمل‌گرایی زوجه گردد که در این میان حقیقتاً عمل به تکلیف و مرتکب لغزش نشدن کار آسانی نیست.

رابطه با فرزند

فرزند انسان همانند جان انسان و ثمره اوست و از طرفی فرزند امانتی الهی است و طالب علم باید در مورد فرزند دستورات اسلامی را فرا بگیرد و به این دستورات از ابتدای تشکیل نطفه تا مرحله جوانی فرزندش عمل کند و همچنین آنچه را فرا گرفته است به زوجه خود بیاموزد و او را وادار به عمل کند تا انسانهای مفید و ارزشمندی برای جامعه اسلامی و آینده خود به جا گذارد.

روزی فرزند گردد هرچه می‌کارد پدر ما چون گندم سینه‌چاک از انفعال آدمیم در این مورد تذکر چند نکته لازم است:

۱- از تنبیه بدنی فرزند به شدت پرهیز کند و جز اظهار محبت و دوستی چیزی از خود نشان ندهد هر چند تحمل رفتار کودکانه فرزند و زوجه در بعضی حالات بسیار سخت است، اما نتیجه این تحمل میوه خوبی دارد.

ولی در صورتی که رضای خدا باشد که فرزند به بعضی آداب واداشته شود و جز تنبیه راهی ندارد، با غضب چشم و یا قهر کردن موقت او را تنبیه کند. و اگر در ایام کودکی و یا حتی نوجوانی گناهی از او سرزند چنانچه عادت باشد (مثل دزدی و امثال آن) با مشورت با شخص عالم به احکام اسلام و مطلع از روایات طفل، دستورات او را اجرا کند. و چنانچه به گناهش معتاد نشده بهتر است تجاهل نماید، و از

سنّ تکلیف با تشویق و نصیحت و گاهی تحریک همسالان او که در راه خوب هستند فرزندش را به انجام واجبات و ترک محرّمات بدارد. و باید متوجّه بود که عمل صحیح پدر و مادر نقش بسزایی در تربیت خوب فرزند خواهد داشت.

۲- تشکیل زندگی برای خودسازی و تربیت فرزند صالح بوده و مهار غریزه شهوت در مرحله پایینی است. بنابراین طلبه و عالم دین سعی می‌کند که از همان ابتدا فرزند خود را به آداب شرع و اخلاق خوب عادت دهد. او را متوجّه اولیاء گرامی اسلام یعنی ائمه اطهار علیهم السلام و علماء دین کند و به نماز ترغیب نماید که در روایت تأکید شده فرزندان خود را از سنّ هفت سالگی به نماز وادار کنید. عمل پدر و مادر در روحیه فرزند تأثیر بسزایی دارد؛ لذا حتماً لازم است پدر در همه جا و به خصوص در خانه و با زوجه خُلق خوب داشته باشد تا فرزند، یک انسان خوش خُلق بار آید که مهمترین ادب اسلامی است، چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند:

«أَقْرَبُكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا وَ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِيهِ»^(۱)

و متوجّه باشد که با زوجه در حالی که فرزندان حضور دارند مجادله نکند، چه برسد نعوذ بالله به دشنام دادن و یا فحاشی کردن.

۳- تمام سعی خود را به کار برد تا فرزندش از همان سنین کودکی با دوستان بد و انسان دزدها یعنی آنهایی که شرافت انسانی را از حیوانیت

۱- «روز قیامت نزدیکترین همشینیان من از شما، کسی است که اخلاق بهتری دارد و با خانواده اش رابطه بهتری دارد». (وسائل، ج ۱۲، ص ۱۵۳، حدیث ۱۵۹۲۷)

درک نمی‌کنند معاشرت و رفاقت نکند که این وظیفه‌ای الهی بر عهده پدر و مادر است، و اگر فرزند بخاطر دوستان بد به خطایی بیفتد اولین مقصّر پدر و مادراند. «فرزند عاق، ریش پدر گیرد ابتدا».

فراموشی هدف خلقت

﴿وَمِن آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^(۱)

بنا بر این آیه، فلسفه ازدواج، ایجاد دوستی و رحمت پروردگار بین زن و شوهر است. اگر دوستی و علاقه خدایی باشد نتیجه‌اش عنایت خاص پروردگار است. خدایی بودن دوستی یعنی اینکه زن و شوهر به همراه یکدیگر رذائل درونی را زائل نموده و به حسنات و صفات خوب تبدیل کنند و هر دو به سوی حقیقت خویش که خدای تعالی است عروج نمایند و واقعیت ﴿أَنَا اللَّهُ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ را بفهمند که این همان رحمت خدای تعالی است.

راه پیدا شدن هدف و چگونگی رسیدن به آن

از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود:

«أَكْمَلُكُمْ إِيمَانًا أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا»^(۲)

۱ - «از جمله آیات پروردگار این است که برای شما از خودتان زوجهایی خلق کرد تا به آن آرامش داشته باشید و بین شما دوستی و رحمت برقرار کرد، به درستی که در آن، نشانه‌هایی است برای کسانی که تفکر داشته باشند». (روم/۲۱)

۲ - «آن کس که اخلاقش نیکوتر باشد ایمانش کاملتر است». (وسائل، ج ۱۲، ص ۱۵۲، حدیث ۱۵۹۲۴)

یکی از مصادیق خُلق نیکو، تحمّل کردن همسر و شریک زندگی می‌باشد، به این بیان که زندگی زناشویی همواره به دو صورت ممکن است باشد:

۱ - اوقات خوشی و ظهور محبّت به هم، که گاهی ممکن است با آسایش ظاهر همراه باشد و گاهی هم در نهایت فقر و سختی. در این حال، بداخلاقی موضوعیت و ظهوری نخواهد داشت مگر برای کسی که وضع روحی و بدنیش آسیب دیده و یا روانی باشد.

۲ - اوقاتی که برای زن یا مرد یا هر دو - چون هنوز تزکیه نشده‌اند - مشکلات درونی ظاهر می‌شود و به صورت بهانه بی‌پولی و امثال آن بروز می‌کند. در این مواقع صفات بدی که درون هر کس وجود دارد ظاهر می‌شود که غالباً عبوس شدن، غضب، عصبانیت، دشنام دادن، کتک زدن و قهرکردن از جمله آثار این مشکلات است که حتّی ممکن است به جدایی و طلاق نیز منجر شود.

در این حالت شخص مؤمن و مؤمنه که آمادهٔ پاک شدن و حرکت به سوی خدا می‌باشند نفس خود را مهار کرده و شیطان را نهیب می‌دهند و به جای گوش دادن به شیطان که دعوت به غضب و عکس العمل‌های ناصحیح می‌کند چهره را باز کرده و به هوای نفس اعتنا نمی‌کنند، یعنی در عین حالی که مثلاً زن در حالت قهر است مرد عوض اینکه مقابله به مثل کند با او سخن می‌گوید و سعی می‌کند او را از این وضع بیرون بیاورد و یا بالعکس زن سعی می‌کند با چارهٔ خدایی مرد را به وضع عادی بیاورد، در حقیقت این یک مبارزه با نفس جدّی و ریاضتی کاملاً مؤثر است.

حال بینیم در مدّت عمر، چنین قضایایی چند مرتبه تکرار می‌شود و چه اندازه این جهادها پیش می‌آید و چگونه نفس مهار می‌شود که اگر کسی به این روش ادامه دهد به فضل الهی و رحمت پروردگار آثار تزکیه در او ظاهر شده و لذّت ایمان را می‌چشد.

در این صورت وقتی انسان نگاه به گذشته می‌کند می‌بیند چه تکبری داشته، حسد، کینه، و امثال آن درونش بوده، اما الآن اینچنین متواضع و فروتن گردیده و به طور کلی کینه و حسد و عجب از برکت این تحمّلی که نموده از درون او کنده شده. در این صورت است که زندگی ارزش یافته و زناشویی دارای هدف خدایی می‌شود، و خداوند فرزندان صالح که شاخه دیگری از رحمت و محبتش می‌باشد به آنها عنایت می‌کند.

بانوی ایرانی

مرحومه حاجیه خانم سیّده نصرت بیگم امین التجار اصفهانی معروف به «بانو امین»، «بانوی ایرانی» و «بانوی اصفهانی» مجتهدۀ عصر خویش و زنی پارسا و پرهیزکار بود که در اثر تحمّل بداخلاقی بعضی افراد به مقاماتی نائل شد.

ایشان حدود ۹۰ سال عمر کردند و در حکومت پهلوی که غالب مردم به دنبال عیش و نوش و مستی خود بودند، ایشان به حوزه رفته و فقه و اصول و فلسفه و عرفان را آموخت و خداوند چنان استعداد و توفیقی به آن بانو عنایت فرمود که وقتی کشور از بی‌حجابی پر شده بود، ایشان در حوزه علمیه‌شان در اصفهان تبلیغ حجاب می‌کردند. در مورد حالات و مکاشفات و خوابهای حقیقی و صحیحی که

دیده‌اند و همچنین عنایاتی که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به ایشان شده کتابهایی از جمله «النفحات الرحمانية» به زبان عربی چاپ شده که ترجمه آن نیز موجود است.

هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند مهذب شده به طوری که دیگر از حسد و کینه و کبر و سایر امراض قلبی پاک گشته است. بسیاری بوده‌اند که سالها در راه سلوک طی طریق نموده و استاد چه زحمتهای برایشان کشید، اما همچنان حسد و کینه در وجود خویش داشتند و سایر صفات رذیله از درونشان پاک نشد. قطعاً مبارزه با این صفات، سخت است. نه طلبه می‌تواند ادعا کند که پاک شده و نه همسر او، هر چند تلاش زیادی کرده باشند؛ زیرا مهذب شدن به این زودی و آسانی حاصل نمی‌شود. خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^(۱)

پس در واقع خداوند انسان را مهذب می‌کند اما مقدمات تهذیب به دست خود شخص است و یکی از راههای بسیار مؤثر آن تحمّل اذیتهای دیگران است. شاید اگر یک ساعت زن و مرد همدیگر را تحمّل کنند از چندین ختم قرآن بهتر باشد - چه از نظر ثواب و چه از نظر پیشرفت روحی - چرا که ختم قرآن اختیاری است و اگر کسی

۱ - «او کسی است که در میان اهل مکه رسولی از خودشان برگزید تا بر آنها آیاتش را تلاوت نماید و آنها را تزکیه نماید و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد، هر چند قبل از آن در گمراهی آشکاری بودند». (جمعه/۲)

خود را در سختی قرار دهد ممکن است یک ساعت قرآن بخواند اما اینکه انسان برای رضای خدا در مقابل همسرش خود را نگه دارد و گذشت کند و هیچ نگوید کار آسانی نیست و تحمل بر آن موجب عنایت وافر خدای تعالی می‌گردد.

رعایت این مطلب علاوه بر محسنات بی‌شماری که دارد موجب اصلاح طرفین می‌شود و ثواب اصلاح ذات البین را نصیب صبرکننده می‌کند.

یکی از دوستان آیت‌الله نجابت رحمته‌الله نقل می‌کرد که بین چند نفر نزاعی پیش آمد و ما را برای اصلاح بین آنها دعوت کردند، چند ساعت طول کشید تا نزاع پایان یافت، هنگام مراجعت در فکر این چند ساعت وقتی بودم که برای این کار گذاشتم، فردا صبح که به حوزه آمدم دیدم حضرت آقا دم در ایستاده‌اند تا مرا دیدند قبل از اینکه حرفی بزنم فرمودند: «مرحبا! کار خوبی انجام دادی که نزاع آنها را برطرف کردی و بینشان صلح و اُلفت برقرار نمودی».

پس اصلاح ذات البین ثواب و آثار زیادی دارد که اگر این کار بین خود زن و مرد اتفاق بیفتد ثواب و نفع آن نصیب خودشان خواهد شد، چه بسا بعد از نزاعی مختصر هر دو پشیمان شوند اما هر کدام منتظر باشند تا دیگری بیاید و شروع به صحبت و محبت کند، لذا هر کدام پیش قدم شود ثواب بیشتری خواهد برد.

﴿... فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾^(۱)

۱ - «... در نیکیها بر یکدیگر پیشی گیرید». (مائده/۴۸)

یکی از راههای مقابله با دلسردی که شیطان هنگام بروز مشکلات ایجاد می‌کند این است که مرتب به خودمان تذکر دهیم که هدف از خلقت انسان چیست؟ آیا من به این دنیا آمده‌ام که ساختمان بسازم، باغ و زراعتی درست کنم، کارخانه‌ای بسازم، و مرتب مشغول پر و خالی کردن شکم باشم و بعد هم مثل همه موجودات بمیرم و پوسیده شوم؟ یا پروردگارم مرا در این دنیا آورده تا خودم را بشناسم و رابطه خود و خالق را بفهمم؟

اگر هدف خلقت مورد اول است که کار بیهوده‌ای بوده و خداوند کار بیهوده و باطل نمی‌کند، و اگر مورد دوم هدف است پس کم بودن مادیات نباید موجب دل سردی و شکایت بشود؛ چرا که در تنگدستی و بی‌چیزی دل بیشتر به خدا متوجه می‌گردد.

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که در بستر شهادت فرمود: «حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد که جبرئیل با کلید گنجهای زمین به او نازل شد و گفت: ای محمد، خداوند سلام به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: اگر بخواهی کوههای سرزمین تهامه را برای تو طلا و نقره می‌کنم و این کلید گنجهای زمین است، بگیر و (بدان که) بهره‌برداری از اینها چیزی از بهره تو در آخرت کم نمی‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل، آخرش چه می‌شود؟ گفت: آخرش مرگ است. فرمود: پس من احتیاجی به دنیا ندارم، بگذار یک روز گرسنه باشم و یک روز سیر، تا روزی که گرسنه‌ام به پروردگار تضرع کنم و از او (رزق) بخواهم و روزی که گرسنه‌ام او را شکر و سپاس گویم. جبرئیل گفت:

ای محمّد، به کلّ خیر دست یافتی»^(۱).

پس اگر کسی شکایت از تنگدستی می‌کند به خاطر فراموشی هدف خلقت است.

در این رابطه طلاب و همسران آنها باید به نکاتی توجه داشته باشند:

آنچه طلاب باید همیشه متوجه باشند این است که هدف و مقصدشان از طلبه شدن چه بوده! اگر برای شناخت خدا و محبت پیامبر اکرم ﷺ و فاطمه زهرا ﷺ و ائمه اطهار ﷺ قدم در این راه نهاده‌اند پس باید همیشه و هر روز این هدف را به خود یادآوری کنند و البته استقامت ورزند.

و اگر مقصود از طلبه شدن این بوده که وضع زندگی خوب شود، مثلاً قاضی شود یا وزیر و وکیل و رئیس شود و خلاصه دنیا را بدست آورد این نیت را باید اصلاح کرده و بدانند که این هدف برای یک عمر طلبه بودن کم است.

۱ - قال أمير المؤمنين عليه السلام: «... قد أخبرني حبيبي رسول الله ﷺ أنّ جبرئيل عليه السلام نزل إليه و معه مفاتيح كنوز الأرض و قال: يا محمد، السلام يُقرئك السلام و يقول لك: إن شئت صيرتُ معك جبال تهامة ذهباً و فضةً و خذ هذه مفاتيح كنوز الأرض و لا ينقص ذلك من حظك يوم القيامة. قال: يا جبرئيل، و ما يكون بعد ذلك؟ قال: الموت. فقال: إذن لا حاجة لي في الدنيا، دعني أجوع يوماً و أشبع يوماً، فاليوم الذي أجوع فيه أتضرّع إلى ربّي و أسأله و اليوم الذي أشبع فيه أشكر ربّي و أحمده. فقال له جبرئيل: و قفت لكلّ خير يا محمد». (بحار، ج ۴۲، ص ۲۷۵، تنمة كتاب تاريخ امير المؤمنين عليه السلام، باب ۱۲۷)

طلبه باید هدفش این باشد که عمری را در خدمت امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - سپری کند تا هم خود ساخته شود و دلش را با خدا پیوند دهد و بفهمد که موقع مرگ قرار است بر منعم خویش وارد شود و همچنین موقع تشریف فرمایی حضرت عزرائیل پشیمان از گذشته نباشد و افسوس نخورد که ای کاش بیشتر در یاد خدا بودم، و هم اینکه به قول مرحوم آیت الله نجابت رحمته پلی باشد بین خدا و مردم و علاوه بر اینکه خود را می سازد و تزکیه می کند سایرین را نیز تزکیه نماید و با خدا آشنا کند.

البته باید همیشه در یاد داشت که تا انسان مزگی نباشد نمی تواند مزگی شود، طلبه ضبط صوت نیست که چند حدیث یا کتاب را از بر کند و برای مردم بخواند، بدون اینکه در این فکر باشد که چقدر روی خودش کار کرده و چقدر از دنیا بریده شده و آیا می تواند مواقع امتحان سر بلند بیرون آید؟

اگر یک نفر بای اعتنایی به او برخورد کرد و یا به او توهین نمود، عوض اینکه خود را مهار کند، آسمان و ریسمان را به هم بدوزد که چرا فلانی فلان کار را کرد، کشف می شود که در صدد بزرگ کردن خود بوده نه کوچک شدنش در پیشگاه خداوند.

ابن شهر آشوب در مناقب روایت می کند که حضرت رضا علیه السلام در زمان ولایت عهدی روزی به حمّام رفتند، شخصی در حمّام بود که حضرت را نمی شناخت، صدا زد: ای مرد، بیا مرا کیسه بکش. حضرت هم کیسه را گرفتند و بر پشتش کشیدند. مردم که آن حضرت را شناختند ایشان را به او معرفی کردند.

امام فرمودند: هیچ ناراحت نباش و بنشین تا کیسه‌ات بکشم.^(۱)
 شخصی نصرانی نزد امام باقر علیه السلام آمده و گفت: «أنت بقر». حضرت
 فرمودند: «أنا باقر»^(۲)، بعد گفت: تو پسر همان زن آشپز هستی. حضرت
 فرمودند: این شغل مادر من است. دوباره گفت: تو پسر سیاه زنگی
 بدکار هستی. حضرت فرمود: اگر راست می‌گویی، خداوند او را ببخشد
 و اگر دروغ می‌گویی، خداوند تو را ببخشد.

مرد نصرانی وقتی چنین برخوردی دید مسلمان شد.^(۳)
 ائمه طاهرین علیهم السلام بی‌اعتنایی‌ها و توهین‌های مردم را اینگونه رد
 می‌کردند، این یعنی کوچک شدن در مقابل خدا و خود را کوچک
 شمردن در مقابل بندگان خدا. هم به مردم درس می‌دهند و هم خود
 اینچنین هستند. پس وقتی حضرت زین العابدین علیه السلام می‌فرماید:
 «... وَ أَنَا بَعْدُ أَقْلُ الْأَقْلَيْنِ، وَ أَذَلُّ الْأَذَلِّينِ، وَ مِثْلُ الذَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا».^(۴)

واقعاً بیانی است از سیره و رفتار آن حضرت.
 کسی که به امام توهین کرده در واقع به خودش ضرر رسانده و به
 نافهمی خود افزوده است اما هیچ ضرری به شخصیت امام معصوم علیه السلام
 وارد نمی‌شود و از اتصال و پیوستگی ایشان با خدای تبارک و تعالی

۱- بحار، ج ۴۹، ص ۹۹، باب ۷ (عبادته علیه السلام و مکارم اخلاقه)، حدیث ۱۶.

۲- سُمِّيَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام «الباقر» لِأَنَّهُ شَقَّ الْعِلْمَ وَ فَتَّحَهُ. (مجمع البحرين)

۳- بحار، ج ۴۶، ص ۲۸۹، باب ۲۷ (کیفیه شهادته علیه السلام..)، حدیث ۱۲.

۴- «و من بعد از این اعتراف، کمترین کمترانم، و خوارترین خوارتران، و مانند ذره
 بلکه کمتر از آنم». (صحیفه سجادیه دعای ۴۷: من دعائه علیه السلام فی یوم عرفة، فراز

هیچ کم نمی‌شود، لذا آن حضرات هرگز بر افروخته نمی‌شدند. شخص مؤمن هم اگر واقعاً سرمایه‌ایمان دارد و متوجه یاد خداست باید اینگونه باشد، یعنی نباید برایش اهمیتی داشته باشد که کسی احترام بگذارد یا نه، دنیا بر وفق مرادش بچرخد یا نچرخد؛ او چیز دیگری دارد و اعتنا و احتیاجی به این امور نخواهد داشت.

آقای کریم محمود حقیقی می‌گویند: «یک روز که از کوهپایه «آسیاب سه تایی» با هم (مرحوم آیت‌الله نجابت رحمته) پایین می‌آمدیم و بنده آقا را متفکر می‌دیدم با خام‌طبعی خود تصوّر می‌کردم آقا در فکر دست تنگ هستند. در همین وقت بود که متوجه ساختمان عظیم بیمارستان نمازی شدم که در آن روزها مشغول ساختمان آن بودند و این عمل نمازی برایم بسیار جلوه کرده بود. در همین لحظه دست آقا بر دوشم خورد و فرمودند: اگر خداوند یک ذره از معرفت خود را به تو دهد از صدها ساختمان این بیمارستان عظیمتر است، من هم وقتی خداوند قلبم را می‌گشاید آنقدر سرحالم که روی سیبل شاه نقاره می‌زنم».^(۱)

مراگر تو بگذاری ای نفس طامع بسی پادشاهی کنم در گدایی
پس طلبه باید از همان ابتدا هدفش را مشخص کند؛ اگر در پی سرمایه واقعی است باید دل خود را به خدا بسپارد و بداند همین را با خود خواهد برد.

و اما آنچه همسران محترم طلاب باید توجه داشته باشند این است

که ایشان نیز باید هدف خود را از ازدواج با طلبة مشخص کنند، یعنی آن دختر خانمی که قبول کرده همسر یک طلبة شود از وضع مادّی او نیز خبر داشته و حتماً این طور نیست که در پی زندگی مرفّه و پر زرق و برقی بوده، که اگر اینچنین باشد بعد از مدّتی خسته خواهد شد و چه بسا از انتخاب خود پشیمان شود و نتواند در زندگی طلبگی تاب بیاورد. این عزیزان همواره باید این نکته را مدّ نظر داشته باشند که اگر همسر غیر طلبة شده بودند و با کسی ازدواج می کردند که زندگی دنیایی و امکانات مادّیش - آن هم از هر راهی - فراهم بود، اولاً از کجا که تا آخر وفادار و پاکدامن باقی می ماند؟ و ثانیاً این وضع تا کی ادامه پیدا می کرد؟ نهایتاً عمر چند ساله دنیا را می توانستند با هم باشند و زندگی آنچنانی داشته باشند، بعد از آن دیگر معلوم نبود چه شود.

هر کس در این دنیا وضع مادّی خوبی داشت دلیل نمی شود که آن دنیا هم در آسایش باشد.

پس خواهر محترمی که با این برادر طلبة ازدواج کرده است قطعاً به این امید بوده که ایشان می خواهد ان شاء الله عالمی با تقوی بشود، می خواهد - باطناً، نه در خواب و خیال - رابط امام زمان علیه السلام باشد و باطناً دلش با امام زمان مأنوس بشود، قرار است نوکر آقا باشد و با خود صاحبخانه یعنی خدا و امام زمان ارتباط داشته باشد، نه با نوکر صاحبخانه.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که در جستجوی علم راهی بپیماید خداوند او را در راهی قرار می دهد که به بهشت برود، و ملائکه بخاطر

رضایتی که از طالب علم دارند بالهایشان را زیر پای او می‌افکنند، و هر که در آسمان و زمین است حتی ماهیان دریا برای او استغفار می‌کنند، و برتری عالم بر عابد (بی علم) مثل برتری ماه شب چهارده است بر دیگر ستارگان، علماء و ارثان پیامبرانند، پیامبران دینار و درهمی به ارث نگذاردند اما ارثشان علم است، و هر کس چیزی از آن را بگیرد بهره فراوانی برده»^(۱).

اگر این جهت را فراموش نکند علاوه بر اینکه حتماً سعادت‌مند خواهد شد، به علاوه می‌تواند مذکر شوهر خویش نیز باشد، یعنی اگر طلبه خدای نکرده از راه غافل شد و هدفش را فراموش کرد همسر او می‌تواند متوجهش کند که کجا هست و چه می‌کند، یادش بیاورد که باید درس بخواند و تقوا را رعایت کند. واقعاً چنین زنی قابل تحسین و پسندیده است.

زنی که شوهرش را به سعادت رساند

جماعتی از فزاره و بجیله روایت کرده‌اند که ما با زهیر بن قین بجلی در بازگشت از مکه معظمه همراه بودیم. در منازل به حضرت امام

۱ - «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من سلك طريقاً يطلب فيه علماً سلك الله به طريقاً إلى الجنة وإن الملائكة لتضع أجنحتها لطالب العلم رضى به وإنه يستغفر لطالب العلم من في السماء ومن في الأرض حتى الحوت في البحر وفضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر النجوم ليلة البدر وإن العلماء ورثة الأنبياء إن الأنبياء لم يُورثوا ديناراً ولا درهماً ولكن ورثوا العلم فمن أخذ منه أخذ بحظ وافر». (اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم و المتعلم، حدیث ۱)

حسین علیه السلام می‌رسیدیم و از او دوری می‌کردیم، زیرا که از سیر با آن حضرت کراهت داشتیم. لاجرم هرگاه امام حسین علیه السلام حرکت می‌کرد زهیر می‌ماند و هرگاه آن حضرت منزل می‌کرد زهیر حرکت می‌نمود، تا آنکه در یکی از منازل که آن حضرت توقّف کرد ما نیز ناچار شدیم در جانب دیگری منزل نماییم. نشسته بودیم و چاشت می‌خوردیم که ناگاه شخصی از طرف امام حسین علیه السلام آمده و سلام کرد و خطاب به زهیر گفت: ابا عبدالله الحسین علیه السلام تو را می‌طلبد. ما از نهایت وحشت لقمه‌هایی که در دست داشتیم انداختیم و متحیر در جای خود خشک شده و حرکت نمی‌کردیم.

زوجه زهیر که «دیلیم» نام داشت به زهیر گفت: سبحان الله! فرزندان پیغمبر خدا تو را می‌طلبد و تو در رفتن تأمل می‌نمایی؟ برخیز برو بین چه می‌فرماید!

زهیر به خدمت آن حضرت رفت و چیزی نگذشت که شاد و خرم با صورت برافروخته بازگشت و دستور داد خیمه او را بکنند و نزدیک سراپرده‌های آن حضرت نصب کنند و به همسر خود گفت: تو از قید زوجیت من رهایی، به خانواده خود ملحق شو که نمی‌خواهم بخاطر من ضرری به تو برسد؛ من قصد دارم همراه امام حسین علیه السلام بروم و جان خود را فدای او نمایم. پس مهر او را داده و به یکی از پسر عموهای خود سفارش کرد تا او را به اهلش برساند.

گفت جفتش: الفراق ای خوش خصال گفت: نی نی، الوصال است الوصال گفت: رویت را کجا بینیم ما؟ گفت اندر خلوت خاص خدا زوجه‌اش با دیده گریان برخاست و با او وداع کرد و گفت: خدا

خیر تو را میسر گرداند، از تو التماس دارم که مرا در روز قیامت نزد جدّ حضرت حسین علیه السلام یاد کنی. پس زهیر خطاب به همراهان خود گفت: هر که بخواهد با من بیاید و هر که نخواهد این آخرین ملاقات من با او است. پس با آنها وداع کرده و به آن حضرت پیوست. ^(۱)

حکایت

مردی در خواب دید که به او گفتند فلان مقدار عمر می‌کنی و خداوند مقدر فرموده که نیمی از عمرت را در فقر بگذرانی و نیم دیگر را در غنا، اما اینکه کدام نیمه را در غنا باشی به اختیار خودت قرار داده. مرد گفت: من همسر صالحه‌ای دارم که در زندگی با من شریک است، با او مشورت می‌کنم بعد می‌گویم. فردا با همسر خود که زنی فهمیده بود مشورت کرد. زن به او گفت: قسمت اوّل را انتخاب کن، شاید خداوند به ما رحم کند و نعمتش را بر ما تمام فرماید! شب دیگر در خواب گفت: می‌خواهم نیمه اوّل عمرم غنی باشم. از فردا روزیشان وسیع شد و خداوند رزقشان را فراخ گردانید. زن گفت: حال که خداوند لطف فرموده، به نزدیکان، محتاجان، همسایه‌گان و فلان برادرت در راه خدا انفاق کن و نگران روزهای تنگدستی نباش، همان که امروز چنین روزیمان می‌دهد و عده داده که تنگدست خواهیم شد و اگر او چنین بخواهد چگونه غیر از این شود؟

نیمه اوّل عمر مرد که تمام شد همان شخصی را که در خواب دیده بود دوباره دید که به او گفت: خداوند از تو تشکر کرد و در بقیه عمر

۱ - منتهی الآمال، ج ۱، باب پنجم، فصل ششم. (با تصرّف)

هم به تو سعه داد. (۱)

همبستگی در زناشویی

گفته شد که خداوند بین زن و شوهر دوستی و رحمت قرار داده و این را در آیات خویش بیان نموده است. (۲) آنچه از دو کلمه دوستی و رحمت استفاده می‌شود این است که همبستگی و پیوند زناشویی جلوه‌ای از جلوه‌های جمال پروردگار و فیضی از فیوضات عالم روحانیت می‌باشد، یعنی زن و مردی که با هم ازدواج می‌کنند، روح آن دو یکی شده و به ذات خدای تعالی که همراه آنهاست تقرب بیشتری می‌جویند؛ زیرا هرچند ظاهر این پیوند ارضاء غریزه جنسی است اما اولاً همین ارضاء از راهی تأمین می‌شود که خداوند فرموده و ثانیاً این جزئی از آثار پیوند است، و جزء مهم دیگر آن پیدا شدن انسانی است که بنا بر روایت، زمین را به گفتن «لا اله الا الله» سنگین می‌کند و قدم برداشتن هر دو در راه تربیت انسانی است که چه بسا اجتماع بلکه دنیایی را متحول کرده و به خدا متوجه کند. بدین ترتیب در حقیقت صفتی از اوصاف پروردگار یعنی ربّ (پرورش دهنده) در این دو نفر بارور می‌گردد. پس اگر زن و مرد مؤمن به این خصیصه الهی توجه داشته باشند به ندرت امور جزئی دنیا آنها را به خود مشغول می‌کند و در اثر تکرار نسبت به آن بی تفاوت می‌شوند.

اگر در اصلاب و ارحام اجداد ائمه اطهار علیهم السلام و انبیاء و اولیاء الهی

۱- بحار، کتاب الزکاة، ابواب الصدقة، باب ۱۷، حدیث ۶.

۲- روم / ۲۱.

مطالعه شود واضح می‌گردد که ایشان از جمله افتخارات خود را ریشه داشتن از ارحام مطهره و اصلاّب شامخه معرّفی می‌کنند یعنی مادران و پدران آنها منزّه از شرک به خدا و چسبیدن به مادیات و دنیا بوده‌اند.

از جمله سخنانی که حضرت زین العابدین علیه السلام بر روی منبر در شام مقابل یزید فرمودند این بود که جدّ من رسول خدا صلی الله علیه و آله و مادر من فاطمه زهرا علیها السلام و جدّ دیگر من علی مرتضی علیه السلام و پدر من حسین بن علی علیه السلام است اما جدّ یزید ابوسفیان و پدرش معاویه و جدّه‌اش هند جگرخوار و معلوم است که فرزندان هر کدام چگونه هستند.

به طلاب محترم و همسران آنها توصیه می‌شود این محبّتی را که پروردگار به عنوان آیه‌ای از آیات خود در زناشویی قرار داده است از بین نبرند، یعنی هر دو متقابلاً نسبت به یکدیگر همیشه ابراز دوستی و محبّت نموده و خدای نکرده سخنی یا کاری که موجب نفاق یا دشمنی می‌شود از آنها سر نزنند و در صورتی که چنین چیزی پیش آمد برای جبران نمودن آن بکوشند.

با توجّه به اینکه ازدواج از نعمتها و رحمت پروردگار است، زوجین باید آثار رحمت خدای تعالی را نسبت به هم ظاهر کنند، یعنی عفو و گذشت را سرلوحه زندگی مشترک خود قرار دهند و از کینه و انتقام و قهر کردن دوری بجویند.

عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: قَالَ أَبِي عليه السلام: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَيُّمَا مُسْلِمِينَ تَهَاجَرَا فَمَكَثْنَا ثَلَاثًا لَا يَصْطَلِحَانِ إِلَّا كَانَا خَارِجَيْنِ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا وَلَا يَةٌ فَأَيُّهُمَا سَبَقَ إِلَى كَلَامِ أَخِيهِ

كَانَ السَّابِقَ إِلَى الْجَنَّةِ يَوْمَ الْحِسَابِ»^(۱).

بنابراین ادامه دادن قهر و کینه یعنی فرار از رحمتی که خدای تعالی به راحتی و بدون اینکه زن و شوهر زحمتی بکشند بر آنها نازل فرموده.

از همه محرومتر خفّاش بود که عدوّ آفتاب فاش بود
آفتابی که بگرداند خفّاش از برای غصّه و قهر خفّاش
غایت لطف و کمال او بود گر نه خفّاشش کجا مانع شود!

زندگی زناشویی در حقیقت مجاهده فی سبیل الله است.

قال أمير المؤمنين عليه السلام: «كتب الله الجهاد على الرجال والنساء فجهاد الرجل بذل ماله ونفسه حتى يقتل في سبيل الله و جهاد المرأة أن تصبر على ما ترى من أذى زوجها وغيرته. - وفي حديث آخر: - جهاد المرأة حسن التبعل»^(۲).

البته برای مرد هم همین طور است، و لازم است زن و مرد سعی

۱ - «داوود بن کثیر می گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: اگر دو مسلمان سه روز از یکدیگر قهر کرده و صلح نکنند هر دو از اسلام خارج شده و عصمت ولایت بینشان نیست، پس هر کدام زودتر برای صحبت کردن با برادرش گام برداشت، روز حساب زودتر از دیگری وارد بهشت می شود.»
(اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الهجرة، حدیث ۵)

۲ - امیرالمؤمنین عليه السلام می فرمایند: «خداوند بر زنان و مردان جهاد را واجب کرده: جهاد مرد بذل مال و جان در راه خداست تا اینکه کشته شود و جهاد زن صبر کردن بر اذیتها و [سختگیریهایی است که از شوهرش در اثر] غیرت می کند. - و در روایت دیگری می فرماید: - جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است.»
(فروع کافی، کتاب الجهاد، باب جهاد الرجل و المرأة، حدیث ۱)

کنند با حفظ محبت و رحمت در بین خود که حتماً موجب افزایش فیض خدای تعالی خواهد شد، زمینه برخورداری فرزندان از فیض الهی را فراهم کنند تا فرزندان وارسته و شاداب و آماده خدمت به مردم، تحویل اجتماع دهند.

همان گونه که اشاره گردید، از جمله عنایات خدای تعالی به انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام برخورداری آنان از پدران و مادرانی خوب و پاکیزه بوده که آنها را با یاد خدا و با توجه به پروردگار پرورش دادند که البته این تربیت در رسیدن ایشان به کمال، بسیار مؤثر می‌باشد، یعنی نمی‌توان گفت مثلاً علی علیه السلام باید علی شود هر چند پدر و مادر و اجدادش افراد شایسته و بایسته‌ای نباشند. قطعاً ارتقاء امیرالمؤمنین علیه السلام سبب می‌خواهد و یکی از اسباب آن برخورداری از اصلاص شامخه و ارحام مطهره است. علمای بزرگ نیز غالباً اینگونه بوده‌اند، یعنی کسانی که واقعاً اهل تقوا بودند و یک ظهور واقعی در این عالم داشتند پدران و مادرانشان بی ارتباط با خدای تعالی نبوده‌اند.

امام خمینی ره با آن تحوّل عظیمی که ایجاد کردند و جهانی را دگرگون ساختند و با آن قدرت روحی و الهی که در مواقع حساس با یک سخنرانی، کشوری را از اضطراب به آرامش سوق می‌دادند و نه تنها ایرانیان بلکه بسیاری از مردم جهان را آرام نموده و التیام می‌بخشیدند بهره‌مند از پدر و مادری مکرّم و متقی بودند و یقیناً پرورش ایشان متکی بر آرامش دل و جان بود که توانستند اینگونه آرامش را به جامعه هدیه دهند و البته آرامش حاصل نخواهد شد جز با یاد خدا:

«أَلَا يَذَكِّرُ اللَّهُ نَظْمَيْنِ الْقُلُوبِ»^(۱).

مرحوم شیخ مرتضیٰ انصاری رحمته الله با آن قدرت علمی که داشتند و آثار شگرفی که در فقه و اصول بر جای گذاشتند و با آن خُلقیات عجیبی که خداوند نصیبشان فرموده بود نقل شده مادری بسیار مؤمنه داشتند که غالباً با وضو و طهارت و انس با قرآن با ایشان تماس داشت. اگر فلاطن و سقراط بوده‌اند بزرگ بزرگ بوده پرستار خُردی ایشان این امور یقیناً بر تربیت فرزند تأثیر خواهد گذاشت، یعنی اگر زن و مرد هدفشان از ازدواج صرفاً ارضای غرائز باشد و به تربیت فرزندان صالح اهمیتی ندهند، تأثیرش در فرزندشان ظاهر خواهد شد؛ چرا که این امور، زنجیروار به هم متصل است، البته نباید فراموش شود که خود ارضاء غرایز هم نوعی اظهار محبت و دوستی است، اما اولاً باید مطابق با مبانی شرع و دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام باشد و «طابق النعل بالنعل» یعنی پا به پای آنها همه آداب و سنتی که فرموده‌اند رعایت شود و ثانیاً باید هدف از این ازدواج، پیشرفت خود و تربیت فرزندان صالح و باتقوی و انشاء الله مفید برای جامعه باشد.

رعایت این امور یقیناً موجب محبت و انس بیشتر خواهد شد بطوری که همان زندگی ساده و طلبگی، زیبا و سرشار از خوشبختی و خانه محقر طلبه بهشت دنیا خواهد شد. وقتی در زندگی مشترک، محبت وجود داشته باشد زشتیها و سختیها اثر ندارد، اصلاً زشتی نخواهد بود و زن و مرد هر چه از هم می‌بینند زیباست چرا که عاشق

۱ - «تنها یاد خدا است که به دلها آرامش می‌دهد». (رعد/۲۸)

یکدیگر گشته‌اند.

به مجنون گفت روزی عیبجویی

که پیدا کن به از لیلی نکویی

که لیلی گرچه در چشم تو حوری است

به هر جزوی ز حسن او قصوری است

ز حرف عیبجو مجنون برآشفتم

در آن آشفتگی خندان شد و گفت:

اگر در دیده مجنون نشینی

به غیر از خوبی لیلی نبینی

تو کی دانی که لیلی چون نکویی است؟

کز او چشمت همین بر زلف و رویی است

توجه به این نکته نیز لازم است که از این زندگی دنیا بهتر و زیباتر، عالم برزخ و روحانیت است که اگر کسی به این معنا متوجه باشد اسیر اینجا نخواهد شد و دل سپرده و دل‌باخته این زندگی پرفراز و نشیب نمی‌گردد و هر لحظه آماده است تا جان شیرین خود را تقدیم حضرت عزرائیل کند و هیچ ترس و واهمه‌ای از مرگ نخواهد داشت؛ چرا که توانسته از زندگی دنیا دل بکند. البته دل‌کندن غیر از رها کردن است، یعنی اگر خداوند نعمتی عنایت فرمود باید مغتنم بشمارد و شکرگزار باشد اما اگر نرسید ناراحت و مضطرب نباشد و همواره به خود یادآوری کند که شخصیت و انسانیت به مادیات و پول و طلا نیست و بنا به فرموده آیت‌الله شهید دستغیب علیه السلام این قبای نیلی و این النگو اسیرش نکند.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى مُوسَى عليه السلام: يَا مُوسَى لَا تَفْرَحْ بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَلَا تَدْعُ ذِكْرِي عَلَى كُلِّ حَالٍ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ تُنْسِي الذُّنُوبَ وَإِنَّ تَرْكَ ذِكْرِي يُقْسِي الْقُلُوبَ». (۱)

اگر اینگونه بود به تدریج درمی یابد که این امور موجب آرامش دل و شادی روح نخواهد شد. و اگر خداوند چنین فهمی عنایت کرد باید سعی در حفظ آن نماید، مانند محبت و رحمتی که خداوند بین زن و مرد ایجاد می کند و ایشان باید در حفظ آن بکوشند.

در حکایات آمده است که حاکمی به همراه وزیرش شبها در شهر می گشت تا مخفیانه و بی واسطه از حال مردم مطلع شود. شبی به دخمه ای رسیدند که از آن دود بسیار غلیظ و بوی متعقنی خارج می شد. وارد دخمه شدند و زن و مردی بسیار زشت و سیاه را در آنجا دیدند که بر روی پاره تختی شکسته، نشسته و پارچه هایی ژنده و مندرس روی آن انداخته و در کوزه و کاسه هایی شکسته مشغول آشامیدن چیزی بودند. در این وضع کثافتی که بودند مرد به زنش می گفت: کدام شاه زنی زیبا مثل تو دارد! و زن نیز می گفت: کدام زن شوهری مثل تو دارد! شاه و وزیر شگفت زده خارج شدند. شاه با تعجب به وزیر گفت: عجب آدمهای احمقی که وضع خود را با وضع

۱ - «خداوند به موسی عليه السلام وحی کرد: ای موسی، به زیادی اموال فرحناک مشو و یاد مرا در هیچ حالی رها نکن؛ زیرا اموال زیاد گناهان را از یاد می برد و یاد نکردن من دلها را به قساوت می کشاند». (وسائل، ج ۱، ص ۳۱۱، حدیث ۸۱۹)

پادشاهان مقایسه می‌کنند! وزیر زیرک گفت: خداوند بندگانی دارد که در نظرشان زندگی شاهانه ما چون زندگی گدایانه آنهاست.

وظیفه زن و شوهر نسبت به خدا و یکدیگر

وظیفه زن و مرد نسبت به خدا، انجام واجبات و ترک محرمات می‌باشد، یعنی نماز خواندن، روزه گرفتن، خمس دادن، حج رفتن، امر به معروف و نهی از منکر کردن، تهمت نزدن، غیبت نکردن، مال حرام نخوردن و امثال آنها...

از جمله وظایف اختصاصی زن، این است که خود را از نامحرم حفظ کند، همان‌طور که قرآن فرموده است:

«وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ...»^(۱)

اگر در جایی نامحرم به صورت و دست آنها نگاه شهوت‌آمیز می‌کند صورت خود را نیز بپوشانند و در حال آرایش صورت، ابداً اجازه ندهند نامحرم آنها را ببیند؛ حجاب و پوشش و عفت برای زن یک زینت است. از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود:

«در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که ایشان فرمودند: بهترین چیز برای زنان چیست؟ هیچ کدام از ما نتوانستیم پاسخ بدهیم تا اینکه از آن جلسه پراکنده شدیم. من نزد فاطمه رفتم و سؤال رسول خدا و اینکه

۱ - «و زینت خود را جز آن مقدار که ظاهر است آشکار نکنند و روسریهای خود را برگریبان بیفکنند و زینت خود را آشکار نسازند مگر نزد شوهران، پدران، پدر شوهرها، فرزندان...». (نور/۳۱)

هیچ کدام جواب ندادیم را برای او نقل نمودم. او گفت: اما من می دانم! بهترین چیز برای زنان این است که هیچ مرد (نامحرمی) را نبینند و هیچ مرد (نامحرمی) هم آنها را نبیند.

من خدمت پیامبر ﷺ رسیدم و گفتم: ای رسول خدا، از ما درباره بهترین چیز برای زنان سؤال فرمودید! بهترین چیز برای زنان این است که هیچ مرد (نامحرمی) را نبینند و هیچ مرد (نامحرمی) هم آنها را نبیند. پیامبر ﷺ فرمودند: تو که در آن مجلس جواب را نمی دانستی، از کجا فهمیدی؟

گفتم: فاطمه به من گفت.

این حرف فاطمه رسول خدا را به شگفت آورد و فرمودند: فاطمه پاره تن من است». (۱)

البته این به عنوان وجوب نیست اما شدت عفت زن را می رساند و تأکید بر آن است، در صورتی که در دستش زیورآلات است، و یا لباسهای زیبا پوشیده به نامحرم نشان ندهد، در مقابل نامحرم خنده بلند

۱ - عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: أَخْبِرُونِي أَيُّ شَيْءٍ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ؟ فَعَيَيْنَا بِذَلِكَ كُلَّنَا حَتَّى تَفَرَّقْنَا. فَرَجَعْتُ إِلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَأَخْبَرْتُهَا بِالَّذِي قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَّا عَلِمَهُ وَ لَا عَرَفَهُ. فَقَالَتْ: وَلَكِنِّي أَعْرِفُهُ! خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرَّجَالَ وَ لَا يَرَاهُنَّ الرَّجَالُ. فَرَجَعْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَأَلْتَنَا أَيُّ شَيْءٍ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ. خَيْرٌ لَهُنَّ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرَّجَالَ وَ لَا يَرَاهُنَّ الرَّجَالَ. فَقَالَ: مَنْ أَخْبَرَكَ فَلَمْ تَعْلَمِيهِ وَ أَنْتِ عِنْدِي؟ فَقُلْتُ: فَاطِمَةُ. فَأَعْجَبَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ بَصُعَّةٌ مِنِّي». (وسائل، ج ۲۰، ص ۶۷، حدیث ۲۵۰۵۴)

و قهقهه و شوخی و مزاح ننماید، بر سر یک سفره که نامحرم نشسته و غالباً دست و دهان نمایان می‌شود ننشیند، در مجالسی که زن و مرد نشسته‌اند، صدای خود را موقع حرف زدن به نامحرم نازک و با عشوّه ننماید، در خانه اگر برادر شوهر زندگی می‌کند، حتماً مانند یک نامحرم با او باشد، حتی پاهای خود را بپوشاند، در خانه که با شوهرش صحبت می‌کند مواظب باشد چیزی نگوید که موجب تحریک نامحرم گردد، بلکه در مقابل برادر و خواهر خود و زنهای جوان و سایرین، اگر هم محرم باشند با شوهر خود چنین کلامی نگوید و یا حتی آرایشی نکند که موجب تحریک آنها می‌شود، چه بسا باعث شود که جوانی به تدریج در گناه بیفتد و این خواهر، کمینگاه امن شیطان گردد.

شوهرداری از نظر ائمه اطهار علیهم‌السلام جهاد در راه خداست، همانطور که قبلاً ذکر شد.

اگر زنی بتواند کاملاً و همیشه رضای شوهر خود را در غیر معصیت فراهم کند، و حتی اگر شوهر می‌خواهد رضایت همسرش را ضمن معصیتی فراهم کند او را نهی نماید، بهترین عبادتها را بعد از انجام واجبات و ترک محرّمات بجا آورده است، و چه بسا همین امر موجب پیشرفت معنوی او بشود و خداوند به وسیله شوهر همانند یک مربی معنوی او را تربیت نماید هر چند شوهرش مراتب عبودیت را نیپیموده باشد.

در این راه اضافه بر جلب رضایت شوهر در همه حال و همیشه - که کار آسانی هم نیست - هرگاه وارد خانه می‌شود با تبسم از او استقبال کند و هنگام خروج از خانه نیز او را بدرقه نماید، در تهیه غذا و پاک

نگه داشتن لباس شوهر با مهربانی و محبت کوشا باشد، آن گاه که شوهرش درخواست مضاجعت دارد در غیر ایام عذر هر چند بی میل باشد اجابت کند، در تهیه غذا و خرج کردن، دخل شوهر را رعایت نماید و سعی کند باری به دوش او از جهت قرض و دین نگذارد، چیزهایی که شوهر نمی تواند فراهم کند درخواست نکند، و اصرار بر دانستن چیزی که شوهرش نمی خواهد او بداند ننماید. همسران روحانیون این را درک کنند که شوهرشان معلم و مربی مردم خواهد بود و اگر کار ناشایسته ای از آنها سر زند چه بسا آبروی اسلام و یا عده ای از طلاب برود؛ بنابراین مواظب باشند که شوهرشان در چنین گردابهایی نیفتد و در این راه (یعنی در راه سلامت روحانیت) کمکش کند، هر چند بعضی اوقات تنها نشستن حتی چند ساعت برای زن مشکل است و دوست می دارد که با شوهرش سخن گوید اما برای رضای خدا تحمل کند تا او مشغول مطالعه و تکلیف خود بشود، البته بچه داری مسأله ای مهم و مشکل است و سخنی جداگانه دارد که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

البته مرد هم بایستی فکر کند زوجه اش که جوانی عقیف و مؤمن است و تابع پیامبر ﷺ و ائمه طاهرين عليهم السلام، نعمت پرارزشی است که اگر با تحمل و اخلاق اسلامی با او به سر برد نتایج خوب و ثمرات شیرینی هم برای خودش و هم فرزندانش خواهد داشت، هر چه باشد تحمل مرد در سختی های زندگی بیشتر از زن است و باید تا می تواند در خانه با عیالش متبسم بوده و عبوس نباشد و چهره را در هم نکشد. خشن بودن در مقابل زن هنر نیست بلکه بی هنری است، زبان

درشت و - خدای نکرده - توهین نسبت به زن خطایی است که بعضی اوقات جبران نخواهد شد. از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: «المرأة ریحانةٌ و لیست بقهرمانةٍ فدارها علی کلّ حال و أحسن الصحبة لها فیصفو عیشک»^(۱).

عصبانیت موجب مرض بدن و روح خواهد بود و انسان را در بیشتر اوقات پشیمان می‌کند.

گفت پیغمبر که زن بر عاقلان غالب آید سخت و بر صاحب‌دلان باز بر زن جاهلان چیره شوند
 زانکه ایشان تند و بس خیره روند
 کم بودشان رقت و لطف و وداد
 زانکه حیوانی است غالب بر نهاد
 مهر و رقت وصف انسانی بود
 خشم و شهوت وصف حیوانی بود^(۲)
 اظهار محبت و حتی اظهار عشق در محدودهٔ شرع، بسیار خوب و پسندیده است.

پاکیزگی ظاهری

همان طور که زن در مقابل مرد مستحب است که همیشه پاک باشد مرد هم متقابلاً باید خود را پاکیزه نگه دارد.

«... عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام اخْتَضَبَ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، اخْتَضَبْتَ! فَقَالَ: نَعَمْ، إِنَّ التَّهَيَّئَةَ مِمَّا يَزِيدُ فِي عِفَّةِ النِّسَاءِ

۱ - «زن گلبرگی (لطیف) است و پهلوان نیست، پس در هر حال با او مدارا کن و خوش‌برخورد باش تا زندگی‌ت گوارا باشد». (مکارم‌الاخلاق، ص ۲۱۸، باب ۸، فصل ۵)

۲ - مثنوی معنوی، دفتر اول.

وَلَقَدْ تَرَكَ النَّسَاءَ الْعِمَّةَ بِتَرْكِ أَزْوَاجِهِنَّ التَّهْيِئَةَ. ثُمَّ قَالَ: أَيْسُرُكَ أَنْ تَرَاهَا
عَلَى مَا تَرَكَ عَلَيْهِ إِذَا كُنْتَ عَلَى غَيْرِ تَهْيِئَةٍ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَهُوَ
ذَلِكَ...»^(۱)

کار در خانه

یکی از مستحبات مؤکد برای مرد در خانه کمک کردن به همسر،
همکاری در آشپزی و کارهای دیگر است.

هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند:

«كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَحْتَطِبُ وَيَسْتَقِي وَيَكْنُسُ وَكَانَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام
تَطْحَنُ وَتَعِجُنُ وَتَحْبِزُ»^(۲)

مرد در خانه به همسرش کمک می‌کند و همسرش را از خود راضی
نگه می‌دارد و زن هم تا می‌تواند به شوهرش خدمت کرده و رضایت او
را فراهم می‌کند؛ چراکه هر دو شریک زندگی می‌باشند و بالاخره پایه
و اساس زندگی پرطراوت و همیشه تازه زن و شوهر، محبت و دوستی
یکدیگر است. و شاید منظور در این روایت که فرمود: «گمان نمی‌کنم

۱ - «حسن بن جهم روایت می‌کند: حضرت ابوالحسن علیه السلام را دیدم که خضاب کرده
بود. عرض کردم: قربانتان شوم، خضاب کرده‌اید! فرمود: آری، مرتب بودن باعث
عفت زنان می‌شود. بخاطر نامرتبی مردان است که زنان، عفت خویش را از دست
می‌دهند. بعد فرمود: آیا دوست داری همسرت را نامرتب ببینی؟ گفتم: نه. فرمود:
او هم عیناً مانند تو است». (وسائل، ج ۲۰، ص ۲۴۶، حدیث ۲۵۵۴۹)

۲ - «امیرالمؤمنین علیه السلام هیزم جمع می‌کرد و آب می‌آورد و جاروب می‌فرمود، و
فاطمه علیها السلام آسیاب می‌کرد و خمیر می‌کرد و نان می‌پخت». (فروع کافی، کتاب
المعیشه، باب عمل الرجل فی بیته، حدیث ۱)

مردی ایمانش زیاد شود مگر اینکه محبتش به زنان بیشتر گردد»^(۱)، یا آنکه از رسول خدا ﷺ نقل شده: «من از دنیای شما سه چیز را دوست دارم: زن، عطر، و نور چشم من در نماز است»^(۲) همین باشد، که بعنوان آموزش برای تداوم زندگی خوب کافی است.

محبت بین زن و شوهر

اصل زندگی زناشویی و پایه آن بر محبت است.

زن و شوی با هم چنان دوستند که گویی دو مغز و یکی پوستند^(۳)
اما چگونه می توان محبت و دوستی طرفین را استمرار بخشید و نگه داشت؟

همان طور که گفته شده، خدای تعالی بوسیله عقد ازدواج، محبتی بین طرفین برقرار می کند. چیزی که از عهده زن و مرد ساخته است و هر دو باید ملزم به رعایت آن باشند، نگهداری این محبت است. لذا باید به نکات زیر توجه داشت:

۱ - اظهار دوستی و محبت نسبت به یکدیگر، که روایت شده اظهار دوستی، محبت را نگه داشته و زیاد می کند^(۴) و بهترین مورد آن بین

۱ - عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «مَا أَظُنُّ رَجُلًا يَزُدُّهُ فِي الْإِيمَانِ خَيْرًا إِلَّا أُرْدَادَ حُبِّهَا

لِلنِّسَاءِ». (فروع كافي، كتاب النكاح، باب حب النساء، حديث ۲)

۲ - عن النبي ﷺ قال: «حُبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا ثَلَاثُ: النِّسَاءُ وَ الطَّيِّبُ وَ جُعِلَتْ قُرَّةُ

عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ». (وسائل، ج ۲، ص ۱۴۳، حديث ۱۷۵۴)

۳ - سعدی علیه السلام.

۴ - «عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا أَحْبَبْتَ رَجُلًا فَأَخْبِرْهُ بِذَلِكَ فَإِنَّهُ

زن و مرد است و در غیر آن در بعضی اوقات شائبه دستبرد شیطان است.

۲- تبسم و نشان دادن خوشرویی در صورت و اعضاء و جوارح همچنان که از صفات مؤمن است:

«المؤمن بشره في وجهه و حزنه في قلبه...»^(۱)

امام صادق عليه السلام فرمودند:

«البشر الحسن و طلاقه الوجه مكسبه للمحبة و قربة من الله عز وجل و عبوس الوجه و سوء البشر مكسبة للمقت و بعد من الله. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنكم لن تسعوا الناس بأموالكم فاقوهم بطلاقه الوجه و حسن البشر»^(۲)

که بهترین مصداق آن بین زن و شوهر می باشد.

۳- از طرف شوهر، در حد امکان، هدیه دادن به عیال مخصوصاً در هنگام آمدن از مسافرت و به طور کلی هر وقت که به خانه می رود، هر

⇒ أَثْبِتْ لِلْمَوَدَّةِ بَيْنَكُمَا». (اصول کافی، کتاب العشرة، باب إخبار الرجل أخاه بحبه، حدیث ۲)

۱- «خوشرویی مؤمن در چهره اش پیدا و خزنش در دل مخفی است». (بحار، ج ۴، ص ۳۰۵، کتاب الایمان و الکفر، باب ۱۴، حدیث ۳۷)

۲- «خوشرویی و روی باز موجب محبت و نزدیکی به خداوند است، و چهره در هم کشیدن و تندرویی موجب کینه و دوری از خداوند است. پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: شما با اموالتان نخواهید توانست به مردم وسعت و آرامش بدهید، پس با چهره باز و خوشرویی با آنان برخورد نمایید». (مستدرک، ج ۸، ص ۴۵۳، حدیث ۹۹۷۹)

چند مقدار کمی میوه یا شیرینی تهیه کند، حتی با یک دانه آب‌نبات می‌تواند محبت را زیاد کند.

از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:

«تَهَادُوا تَحَابُّوا، تَهَادُوا فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالضَّعَائِنِ»^(۱).

زن نیز تا می‌تواند با پختن خوراک خوب و حاضر کردن چیزهایی که در خانه است مثل خوراکی یا میوه برای شوهر، حتی اگر یک عدد سیب باشد، البته نه طوری که حالت تمسخر پیدا نماید، محبت را در خانواده رشد می‌دهد.

همه این کارها اگر با احترام و متانت باشد خوب است، اما اگر بصورت مسخره یا بی‌میلی باشد فایده‌ای ندارد.

۴ - تعریف و تمجید هر کدام در غیاب دیگری. مثلاً شوهر در خانواده خود و خانواده همسرش، از او تعریف کند و برعکس، زن هم در خانواده خود و شوهرش از مردش تعریف نماید. تعریف کردن غیابی، خیلی اهمیت دارد، محبت را حفظ و زیاد می‌کند و به علاوه ثواب هم دارد.

۵ - همانطور که قبلاً گفته شد به نظافت و آراستگی و پوشیدن لباسهای نو (اگر دارند)، تمیز و زیبا برای یکدیگر اهمیت بدهند و اینگونه نباشد که در خانه به وضع لباس خود بی‌اعتنا باشند و آراستگی را برای مجالس بیرون نگه دارند و در منزل از لباسهای کهنه و ناجور

۱ - «به یکدیگر هدیه دهید تا ایجاد محبت کنید، به یکدیگر هدیه بدهید که هدیه کینه‌ها را از بین می‌برد». (وسائل، ج ۱۷، ص ۲۸۷، حدیث ۲۲۵۳۹)

استفاده کنند، بلکه باید به وضع ظاهر و آراستن و پیراستن خود در منزل بیشتر از بیرون برسند و اهمیت بدهند، البته نه اینکه بیرون از خانه نامرتب و کثیف باشند.

اما در صورت حضور افراد دیگر یا اگر فرزندی در خانه هست که ممیز شده و خوب و بد را می‌فهمد، از پوشیدن لباسهای بدن‌نما پرهیز شود، ولی در غیر این صورت پوشیدن لباسهای نازک اشکالی ندارد.

۶- همان طور که انتظار می‌رود زن و شوهر مؤمن و مؤمنه باید چشم خود را به شدت حفظ نموده و از دیدن صحنه‌های شهوت‌انگیز از غیر خودشان پرهیز کنند و بدانند که اینگونه تصاویر علاوه بر اینکه حرام است موجب کم شدن محبت بین طرفین نیز خواهد شد، و انسان را به وادیهای دیگری می‌کشاند که اصلاً به صلاح طلبه و زوجه او نیست و باعث زحمت فراوان برای هر دو می‌شود؛ لذا بر زن و مرد است که در هر حالتی - هرچند بنا به وسوسه شیطان برای بهبودی زناشویی باشد - از دیدن هرگونه تصویر و صحنه محرک و مهیج پرهیز نمایند. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«لَيْسَ فِي الْحَرَامِ شِفَاءٌ».^(۱)

۷- هر چند در اسلام به مرد اجازه داده شده که بیش از یک زن اختیار کند البته در صورتی که ضمن عقد شرط نشده باشد که مرد بدون اذن همسرش زن دیگری بگیرد، اما واقع مطلب این است که در صورت تعدد زوجات، حفظ آرامش و سلامت زندگی بسیار مشکل

۱- بحار، ج ۵۹، ص ۶۶، باب ۵۰، حدیث ۱۶.

خواهد بود.^(۱) از طلبه و شخص مؤمن انتظار می‌رود که سعی در تربیت و پرورش و حفظ آرامش عیال و فرزندان خویش نموده و مواظب باشد که فریب صیادان در کمین نشسته را نخورند. افراد حيله‌گر و فریب‌کاری هستند که کارشان صید جوانان ساده‌دل است. البته در این مورد فرقی بین زن و مرد نیست و هر دو در معرض خطر هستند و باید مواظب باشند، مخصوصاً مواقعی که بین آنها ناراحتی‌هایی پیش می‌آید که از یکدیگر رانده می‌شوند و ممکن است در اینگونه دامها اسیر شوند. از این رو باید همواره از ایجاد اختلافاتی که موجب بی‌میلی هر یک نسبت به دیگری می‌باشد اجتناب کنند.

برای پیشگیری از چنین خطراتی پرهیز از موارد زیر ضروری است:
 ۱ - عصبانیت و بدخلقی و پرخاشگری مخصوصاً دشنام دادن به یکدیگر و - خدای نکرده - اظهار بی‌میلی و شکایت از زندگی نسبت به هم که روایات قاطعی مبنی بر نهی از این کار وارد شده است.
 زبیش و کم زن دانا نکرد روی ترش به حرف زشت نیالود نیک‌مرد دهان

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«أَيُّمَا امْرَأَةً قَالَتْ لِرِزْوَجِهَا مَا رَأَيْتُ قَطُّ مِنْ وَجْهِكَ خَيْرًا فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهَا».^(۲)

و همچنین است اگر مرد به زن بگوید که من از تو خیری ندیدم! که

۱ - رک: سوره نساء، آیه ۱۲۹.

۲ - «هر زنی که به شوهرش بگوید هیچ‌گاه از تو خیر ندیدم، اعمال (و عباداتش) باطل شود». (من لایحضر، ج ۳، ص ۴۴۰، حدیث ۴۵۲۴)

ضایعات بسیاری در بر دارد.

۲ - نافرمانی و عدم اطاعت زن از شوهر و در پی استقلال از مرد بودن و از آن بدتر سعی به زیر فرمان درآوردن مرد که زن بخواهد خود را برتر از مردش نشان دهد و بخواهد او را امر و نهی کند که هم خود را بیچاره خواهد کرد و هم شوهر را عذاب خواهد داد و زندگیش ناخواسته خراب خواهد شد و موجب بروز مشکلات عدیده برای هر دو خواهد گشت.

مرد نیز نباید تمام قدرت خود را در خانه خرج کند تا به زن بفهماند که مرد است و سالار او. زن چه بخواهد و چه نخواهد طبق موازین شرع و حکم عقل، تحت قیمومت مرد قرار دارد. خاصیت و خلقت زن ایجاب می‌کند که قیم و حامی داشته باشد و این برای او محدودیت نیست بلکه امنیت است، و معنای قیم به هیچ‌وجه تعرض نابجا و تندخویی نیست، بلکه به معنای حمایت در اموری مانند نفقه، خرجی دادن، مسائل حیثیتی و آبرویی، و سرپرستی او در محدوده دستورات دینی می‌باشد و این سرپرستی مانند حمایت باغبان از گل است.

۳ - به سوء ظن و بدبینی نسبت به یکدیگر حتی در مواردی که شواهد و قرائنی مبنی بر خیانت یکی از طرفین وجود دارد اعتنا نکنند و هر کدام تا جایی که ممکن است سعی در پرهیز از خیالات بدبینانه و منفی نمایند و ذهنش را از این جهت تخلیه کند. تجسس و تفتیش در این موارد بسیار زشت و نافرجام است و عاقبت خوبی نخواهد داشت.

۴ - دوری از کینه‌جویی و عدم بخشش خطاهای همسر. بشر جایز

الخطا است و هر کس ممکن است در زندگی دچار اشتباه شود، اما اگر بین زن و شوهر شیوه عفو و بخشش وجود داشته باشد و بتوانند اشتباهات و آزارهایی که از زبان و یا از جهات دیگر پیش می‌آید را با ملایمت و گذشت و حتی بخشش و کرم جواب دهند، یقیناً موجب استحکام زندگی و افزایش محبت خواهد شد.

هرگز نباشد به بد دیگران نظر در فعل خویشان تو اگر نیک بنگری
 طلاب جوانی که خود و همسرانشان طالب تهذیب و تزکیه هستند باید آن قدر صاف و با صفا باشند که بتوانند به راحتی از بدیها و لغزشهای یکدیگر چشم‌پوشی کرده و از صفت زشت‌کینه که حتی در حیوانات به ندرت دیده می‌شود پرهیز نمایند.

۵ - پرهیز از آبروریزی، تحقیر، توهین، سرزنش، طعنه و کنایه مخصوصاً اگر در مقابل دیگران باشد که به شدت موجب کاهش محبت بین طرفین و حتی از بین رفتن آن خواهد شد.

الفاظ میان زن و مرد نباید موهن و سبک باشد، و باید با بهترین نامها و کلامها یکدیگر را مخاطب قرار دهند.

به هر حال اینگونه برخوردها از هر طرف که سرزند بسیار خوردکننده و زشت است.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ثَلَاثٌ يُصْفَيْنَ وَدَّ الْمَرْءُ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ: يَلْقَاهُ بِالْبُشْرِ إِذَا لَقِيَهُ، وَيُوسِّعُ لَهُ فِي الْمَجْلِسِ إِذَا جَلَسَ إِلَيْهِ، وَيَدْعُوهُ بِأَحَبِّ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ».^(۱)

۱ - «سه چیز دوستی شخص را با برادر مسلمانش با صفا می‌کند: ۱ - او را با لبخند

اما ذکر این نکته لازم است که هر چه در خانه بین زن و شوهر علاقه و محبت بیشتری وجود داشته باشد، علاوه بر آثار مستقیم و مثبتی که در زندگی مشترک خواهد داشت موجب شادابی و نشاط بیشتر هر دو طرف مخصوصاً مرد، در روابط اجتماعی و ارتباطات خارج از خانه خواهد شد.

مردی که برخوردار از همسری مهربان و بامحبت است یقیناً در کارش نیز موفق خواهد بود و امیدش به زندگی بیشتر است و برای طلاب که کار آنها مطالعه و درس خواندن است برخوردهای مثبت خانواده موجب حوصله بیشتر در درس و افزایش ضریب یادگیری و حتی تقویت حافظه خواهد شد و برعکس اگر بین زن و شوهر محبت و دوستی رخت بر بندد اولین اثر منفی آن یأس و ناامیدی در زندگی و کار خواهد بود. کم حوصلگی، کندی و سستی در کارهای محوله از اثرات این نوع زندگی و برخوردها می باشد و طلاب نیز از این آسیبها مستثنی نیستند.

بسیار پسندیده است که زن، محبت خود را با احترامی که برای همسرش قائل است و یا با پیشواز رفتن او یا بدرقه نمودنش و حتی با یک لبخند نشان دهد و همچنین مرد نسبت به همسرش رعایت ادب و احترام را بنماید و اظهار محبت و تمایل به او کند تا موجب رونق و

⇒ و روی خوش ملاقات کند ۲- وقتی کنارش می نشیند برای او جا باز کند ۳- او را به اسمی که بیشتر دوست دارد بنامد». (اصول کافی، کتاب العشرة، باب التحبب إلى الناس و التودد إليهم، حدیث ۳)

شادابی زندگی گردد.

طرفین باید قدرشناس یکدیگر باشند و رفتار خوب یکدیگر را با خوبی جواب دهند نه اینکه خوبی هر یک موجب سوءاستفاده دیگری شود و در عوض محبتی که به او می‌شود، پرت و پلا جواب دهد که چنین شخصی مجنون و کم عقل است.

رعایت همین نکات ساده موجب تحولات شگرفی در زندگی خواهد شد که البته امتحان آن نیز خالی از لطف نمی‌باشد و هرگز خانه بزرگ و وسایل مجهز، موجب خوشبختی در زندگی نمی‌شود. اگر هر یک از مرد و زن صاحب همسری بد اخلاق شوند، هر چقدر ثروتمند و قدرتمند هم باشند، زندگیشان تلخ و جهنمی خواهد بود.

زن خوب فرمانبر و پارسا	کند مرد درویش را پادشا
اگر پارسا باشد و خوش سخن	نگه در نکویی و زشتی مکن
ببُرد از پیری چهره زشت خوی	زن دیوسیمای خوش طبع، گوی
تهی پای رفتن به از کفش تنگ	بلای سفر به که در خانه جنگ
به زندان قاضی گرفتار به	که در خانه دیدن به ابرو گره
سفر، عید باشد بر آن کدخدای	که بانوی زشتش بود در سرای ^(۱)

البته تحمّل بد اخلاقی‌ها برای هر کدام، موجب رشد و پیشرفت خواهد بود که نمونه بارز آن بانوی اصفهانی است که قبلاً اشاره شد. به هر حال اینگونه بد رفتاریها خود به منزله استاد است و تحمّل آنها موجب گشایش معنوی خواهد شد، و مانند آن بزرگوار که بخاطر

تحمل اخلاق بد همسرش قدرتی پیدا کرده بود که بر شیر سوار می شد و ماری تازیانه خود می کرد و به صحرا می رفت و بار می آورد، برای طلبه و همسر او نیز صبر در مقابل این ناملازمات موجب رام شدن شیر نفس و مار غضب خواهد شد.

این توجیه نیز بسیار غلط و نادرست است که یکی بخواهد بر دیگری سخت بگیرد تا موجب عروج و تعالی او گردد؛ چرا که هر چه این صبر و شکیبایی وسیله بالا رفتن او شود، پایین آورنده و ساقط کننده طرف مقابل است و هر چقدر از این راه یکی بالاتر رود، دیگری پایین تر می آید و هر چه نعمت این یکی اضافه شود، از نعمت دیگری کاسته می گردد و راه صواب و صحیح آن است که زن و مرد هر دو کمک کار یکدیگر در رسیدن به کمال باشند.

حضرت آیت الله نجابت رحمته الله بسیار سعی می کردند که طلاب برخوردار از همسران خوبی شوند و در این باره به استخاره اعتقاد زیادی داشتند و الحمد لله اکثر طلاب، همسران خوب و شایسته ای دارند که جای بسی شکر و سپاس از خداوند دارد. دختری که حاضر شود با طلبه زندگی کند واقعاً کم است.

سختی و شدت برای طلاب همیشه بوده و در هر زمانی به نحوه ای بروز می کرده است، اما آنچه در زندگی مشترک طلبگی اهمیت دارد این است که طلبه قدر این زن را که به حداقل زندگی راضی شده بداند و آن زن نیز قدر همسر طلبه خود را بداند که زندگی و جوانیش را در راه خدا می گذراند و قصد دارد پرورش دهنده و هادی مردم به سوی خدا باشد و لازم است که هر دو همدیگر را درک کنند و به یکدیگر

عشق بورزند.

یکی از عمده مسائلی که زن و مرد ممکن است بخاطر آن از هم رنجیده شوند مضاجعت است. مرد جوان است و این گزینه هم ممکن است در او زیاد باشد و زن شاید به خاطر مشکلات مزاجی از این کار ممانعت نماید، مثلاً توان ندارد یا مریض است یا عادت شده ... که یکی از ریاضتهای مرد است و باید تحمّل کند، نه اینکه محبت کم شود و حرف زشت و نادرستی زده شود. بالاخره زندگی همیشه بر یک روال نیست و بعضی وقتها زن آمادگی ندارد و مرد باید صبر کند تا اجر ببرد. همچنین اگر زن تمایل دارد ولی همسرش مریض و یا مشکل مزاجی داشته باشد باید تحمّل کند، و اگر چه بیشتر اوقات این مسأله باعث ناراحتی طرفین می شود ولی هر دو تحمّل کنند و نباید یکدیگر را محکوم کرده و مثلاً مرد آیه قرآن برای زن بخواند که وظیفه زن این است و اگر ممانعت کرد باید با او برخورد شود؛ این مطلب اصلاً درست نیست و محبت بین آنها را کم می نماید و در سایر موارد هم همین طور، مثلاً اگر غذا آماده نیست و یا خوشمزه نیست مرد اعتراض نکند و صبر پیشه نماید و همدیگر را برای خدا دوست داشته باشند تا در زندگی خوشبخت شوند.

درک زن و شوهر از یکدیگر

از جمله نکاتی که موجب استمرار زندگی مشترک و راحتی طرفین در مدت عمر است درک و شناخت مرد و زن از یکدیگر می باشد. این مسأله از دو جهت مورد بررسی قرار می گیرد:

۱. جهت ظاهر و شرعی.

۲. جهت باطنی به حد معمول و مقدور.

۱ - جهت ظاهری:

اسلام، دستوراتی - هم به زن و هم به مرد - داده: اول، حق مضاجعت مرد است. اسلام به زن دستور می‌دهد که در مورد مضاجعت هیچ منعی برای مرد نداشته باشد و این از جمله واجبات است؛ به علاوه مردی که خود را از نامحرم نگاه می‌دارد و حتی سعی می‌کند ذهن خود را هم مشغول نامحرم نکند قهراً جهاتارضایی خود را تنها به زوجه خود محدود نموده و لازم است که از ناحیه زن به او بی‌احترامی نشود و به اصطلاح غرورش که لازم است باشد، شکسته نگردد. شاید بتوان گفت که تعدادی از جداییها و طلاقها بخاطر این است که زن حاضر نیست خود را کاملاً تحت اختیار شوهرش قرار دهد و یا با ناراحتی و بعضاً بدون زینت خود را در اختیار او می‌گذارد و این مسأله‌ای مشکل آفرین است.

دوم: زن بدون اجازه شوهر از خانه بیرون نرود؛ زیرا این امر باعث می‌شود که مرد، آن امید و نشاط تازه‌ای که به زندگی جدید پیدا کرده به تدریج از دست بدهد و خود را مانند پیش از ازدواج تنها ببیند و چه بسا بدتر از گذشته خواهد بود، و قهراً کارهایی را که باید انجام دهد نمی‌تواند به نحو مطلوب انجام دهد و این عکس‌العملی عادی است. در این دو مورد اگر زن مطلب را درست درک کند هم از جهت روحی و هم از جهت بدنی چنان نیرویی به مرد می‌دهد که چندین برابر گذشته خواهد بود.

روایت شده زنی از رسول خدا ﷺ سؤال کرد که حق شوهر بر زن

چیست؟ حضرت فرمود: از خانه شوهرش بدون اجازه او صدقه ندهد و او را از تمتع با خود منع نکند هر چند سوار بر شتر باشد، و بدون اجازه شوهر روزه مستحبی نگیرد، و بدون اجازه او از خانه خارج نشود که اگر چنین کرد ملائک آسمان و زمین و ملائک غضب و رضایت او را لعنت می‌کنند.

زن پرسید: چه کسی بیشترین حق را بر گردن مرد دارد؟

حضرت فرمود: پدرش.

زن گفت: آیا این حقوقی که مرد بر زن دارد، زن هم بر مرد دارد؟ فرمودند: نه ... و اگر من می‌خواستم به کسی دستور دهم که به انسانی سجده کند، امر می‌کردم که زن به شوهرش سجده کند.^(۱) اما در همین جهت، اول حقی که زن به گردن مرد دارد حق نفقه است، یعنی خوراک، پوشاک و مسکن به حدی که شأن او در خانواده‌اش می‌باشد. در این مورد مرد باید متوجه باشد که این حق زن، یک حق واجب تکلیفی و وضعی است یعنی اگر نفقه ندهد زن طلبکار است، و طلاب محترم که رزق و روزی آنها به دست امام زمان علیه السلام می‌باشد در این مورد چند نکته را بایستی رعایت کنند:

الف) هیچ‌گونه منتی بر عیال خود نداشته باشد، نه از حال نه از گذشته و نه از آینده، و همانند یک دوست صمیمی هر چه میسر است برای زوجه‌اش فراهم کند و همان مقدار را با احترام و عذرخواهی تقدیم زوجه نماید که اگر محبت و دوستی بدون منت و آزار و اذیت

۱- مستدرک، ج ۱۴، ص ۲۳۷، حدیث ۱۶۵۹۹.

باشد نان تنها هم همانند خورا کهای عالی، مزه می دهد.

ب) طلبه که خود را طالب ایمان و معنویات می داند و مشتاق ملاقات امام زمان علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام بلکه وصال پروردگار می باشد باید در جهات مضاجعت، مراعات نماید: اگر عیالش در حالی است که نمی تواند خود را تسلیم شوهر بکند با مهربانی با او برخورد نماید و کاری نکند که او در اثر خودداری در گناه بیفتد، حتی سرزنش کردن زوجه از این جهت نباید از طلبه سر بزند و هر مقدار که به این نحوه (یعنی مواقعی که زن برایش مشکل است) مضاجعت کمتر باشد، جهت معنوی مرد بهتر خواهد بود و مبارزه با نفس همین است.

در عین حال هرگاه زن مایل به مضاجعت باشد با مهربانی و نحوه هایی که میسر است او را ارضاء کند که این موجب محبت بیشتر است، و خدای نکرده او را با تندی تقابل نکند و فکر نکند که از این راه می تواند بر زن مسلط شود.

۲- جهت باطنی:

زن فکر کند و از خدا بخواهد تا همت شوهرش که جوانی خویش را در تحصیل علم و سربازی امام زمان علیه السلام قرار داده، متوجه شود و درک کند که او تقریباً به دنیا پشت پا زده و آمده است تا یک انسان کامل شود؛ پس او را در این جهت یاری دهد، یعنی اگر افکار مادی در ذهن طلبه خطور می کند و احیاناً از درآمد کم ناراحت است و به خاطر اینکه نمی تواند آن طور که باید، زندگی خوبی برای عیالش فراهم کند و روحش رنج می برد، زوجه او را تشویق کند و دلداری دهد و به او بگوید که این مسائل برایش اهمیتی ندارد و آنچه مهم است و موجب

شیرینی زندگی می‌شود، پیشرفت در درس و معنویت است و این یک مسأله بسیار مهم در درک زن از موقعیت و هدف مرد می‌باشد. همچنین مرد نسبت به زن توجه کند که چرا او با یک روحانی و طلبه ازدواج نموده است؟ فکر کند که یک دختر جوان که بعضاً می‌توانست تحصیلات خود را ادامه دهد و مدارج ظاهری را طی کند و یا احیاناً به انتظار شوهری بنشیند که وضع مالی بهتری داشته باشد، آنها را رها کرده و با روحانی که می‌داند وضعیتش این طور است ازدواج نموده، پس چیزی که این زن از زندگی می‌خواهد، اخلاق خوب اسلامی و نشاط روحانی و امید و فهم معنویست. بنابراین لازم است با توجه به اهداف دو طرف و با لحاظ خصوصیات اخلاقی یکدیگر، تحمل خود را در ظهور و بروز اخلاق خوب و برخورد های مهربانانه نسبت به هم زیاد کنند.

زندگی راحت

بطور قطع دو دوره زندگی پیش روی انسان است: دوره اول عمر انسان در دنیا، و دوره دوم عمر انسان در آخرت و هر دو حتمی است. حال اگر شخص معتقد به خدا، پیغمبر و ائمه اطهار علیهم‌السلام بخواهد در هر دو دوره در راحتی باشد ناچار است گفتار و کردار خود را مطابق با رأی و نظر خدا و پیغمبر و امام نماید، در این صورت درونش آرامش پیدا می‌کند و وجدانش که خداجو و دارای ابدیت است اضطرابی نخواهد داشت. تطابق گفتار و عمل با دستورات شرع جهاد در راه خدا محسوب می‌گردد. چنین شخصی قهراً حین مرگ اضطراب و تشویشی ندارد؛ چراکه رضای صاحب هر دو عالم را تأمین کرده است.

حال اگر کسی در زندگی خود آرامش نمی‌بیند ناچار باید در گفتار و اعمالش تجدید نظر کند که حتماً اشکالی در آنها وجود دارد و اگر کسی هم حین مرگ مضطرب است به خاطر گذشته او می‌باشد.

زندگی زناشویی از این قاعده مستثنی نیست. وقتی مرد و زن جوان با یکدیگر ازدواج می‌کنند اگر کاملاً بر طبق گفته ائمه اطهار علیهم‌السلام رفتار نمایند یقیناً زندگی خوشی خواهند داشت، هر چند از جهت مادیات کمبود داشته باشند.

نقل شده که مرحوم آیت‌الله قاضی علیه‌السلام در خانه اجاره‌ای زندگی می‌کرد، صاحب خانه به علتی، اسباب و وسایل ایشان را بیرون می‌ریزد، وقتی ایشان می‌آیند می‌فرمایند: بنده خدا فکر کرده ما هم جزو آدمها هستیم که این طور با ما رفتار می‌کند.

یعنی شخص مؤمن توکل به خدا دارد، زبانش گزنده نیست، احترام به مؤمنین و مسلمانان دیگر می‌گذارد و کینه‌ای در دلش وجود ندارد. بنابراین اگر مشکلی در زندگی زناشویی پیدا می‌شود ایراد از یکی یا هر دو است، نه به خاطر اجاره‌نشینی، کم‌پولی و یا چیزهایی از این قبیل. اگر زن و مرد به خدای خود قول بدهند که از اول ازدواج آنچه رضای خداست انجام داده و اگر به خاطر نادانی، مختصر خلافی پیدا شد توبه کنند، حتماً جزء سعادت‌مندترین خانواده‌ها خواهند بود.

تحصیل رضای خدا در خانواده

در راه تحصیل رضای خدا ابتدا نسبت به هم زبانشان را نگه دارند، یعنی به یکدیگر توهین نکنند، دشنام ندهند، سرزنش نکنند، کنایه نزنند، استهزاء نکنند، دروغ نگویند، و حتی سکوت بابی اعتنایی

نمایند، و حرف بایی اعتنایی نزنند که غالب اینها گناه است یا شبه گناه. حتی در نگاه کردن، نگاه تحقیر، استهزاء و امثال اینها ننمایند. گاهی انسان در نگاه، استهزاء می کند، در لبخند کنایه می زند، حرف نمی زند ولی می خندد، که اینها یا گناه است یا شبه گناه.

آقای فلسفی رحمته الله علیه می گفت: «راجع به حقوق زناشویی سخنرانی می کردیم، وزیر شاهنشاهی به نزدمان آمد و گفت: من فلان وزیر هستم و نامم ابوالحسن است، همسر هم با من همکار است، با اینکه در وزارتخانه همه از من حساب می برند اما خانمم جلوی همه آبروی مرا می برد، به من می گوید «ابول» ماشین را روشن کن، «ابول» این کار را بکن، «ابول» این کار را نکن!».

فرقی نمی کند انسان وزیر باشد یا هر چه، اگر روابط بین او و همسرش آنچه که مطابق شرع و اخلاق است نباشد هم موجب گرفتگی و سرشکستگی و هم موجب افزایش تنش می گردد. از جمله دستورات اسلام که تأکید فراوانی بر آن شده، گذشت است؛ چون انسان جایز الخطاست، و ممکن است با همه کوشش باز هم مرتکب خطا شود، لذا عذرخواهی کند، و طرف دیگر نیز گذشت نماید، و این دستور رهبران دینی و بزرگان اسلام است. یونس بن یعقوب می گوید:

«سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ فِي حَدِيثٍ: يَا يُونُسُ...
مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ رَجُلٌ يَبْدُوهُ أَخُوهُ بِالصُّلْحِ فَلَمْ يَصَالِحْ»^(۱)

۱ - «از امام جعفر بن محمد صادق عليه السلام شنیدم که در حدیثی فرمود: ای یونس...

دیگر اینکه زن، دلسوز شوهر خود باشد همان طور که روش فاطمه زهرا علیها السلام نسبت به علی علیه السلام بود، یعنی اگر شوهر برایش مقدور نیست بعضی چیزها را فراهم کند زن او را درک کرده و در سختی نیندازد، همچنین شوهر رعایت حال زن را بنماید و ضعف او را در انجام بعضی کارهای سخت لحاظ نماید، همان طور که روش علی علیه السلام بود.

عوامل موفقیت در زندگی مشترک

اول: از مهمترین عوامل موفقیت زندگی مشترک، خواست دو طرف می باشد، یعنی زن و مرد بخواهند با هم زندگی کنند نه اینکه به این و آن نگاه کنند و بالاتر از خود را - از جهت مادی - الگو و میزان خود قرار دهند. دستور شرع هم این است که انسان باید همواره به افراد پایین تر از خود توجه کند تا از آنچه دارد راضی باشد و از آنچه ندارد محزون نگردد.

عمر و بن سعید بن هلال می گوید:

«به امام صادق علیه السلام گفتم: مرا نصیحت کنید! فرمود: ... (در امر دنیا) به کسانی نگاه کن که در رتبه پایین تر از تو هستند و به بالادست خود نگاه نکن؛ که خداوند به پیامبرش فرموده ﴿فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ﴾^(۱) و فرموده ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ

⇒ ملعون است، ملعون است کسی که برادرش برای صلح با او پیش قدم می شود ولی

او صلح نکند». (وسائل، ج ۱۶، ص ۲۸۰، حدیث ۲۱۵۵۵)

۱ - «اموال و اولاد آنها شگفت زده ات نکند!». (توبه / ۵۵ و ۸۵)

الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ﴿...﴾ (۱) (۲)

دوم: وقتی انسان محور زندگیش را اطاعت از خدا و محبت اهل بیت علیهم السلام قرار داد و در این راه تمرین کرد، زندگیش روحانی و خدایی می شود و حتی اگر پول زیاد هم نداشته باشد، احساس آرامش و خوشبختی خواهد کرد و متوجه می شود که بعضی دیگر در چه کثافتاتی می چرخند و چه خیالاتی دارند، با اینکه شاید از نظر مادی کمبودی نداشته باشند اما همیشه در اضطراب و تکاپویند تا پول انباشته کنند و مال بیندوزند بدون اینکه ذره ای از آن را در راه خدا انفاق کنند، حتی گاهی افراد آن قدر در حرص و بخل فرو می روند که حاضر نمی شوند به فرزند خود کمک کنند و حقوق واجبش را پردازند و به راستی این زندگی جز تیره بختی و سیه روزی چه چیز دیگری دارد؟

حقیقت زندگی واقعی آن است که انسان محبوبی چون امیرالمؤمنین علیه السلام را از دست ندهد و محبت و معرفت او را فدای مادیات نکند. ممکن است بعضی وقتها زن به خاطر مشکلات به شوهر طلبه خود توهین کند یا به درسهایی که آثار پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است بی احترامی نماید، اینجا باید پناه به خدا برد، و این همان جایی است که محبت علی علیه السلام را فدای مادیات کرده است، یا خود طلبه اگر از راهی که آمده پشیمان شود و فکر کند در انتخاب طلبگی، اشتباه

۱ - «هرگز چشم به نعمتهای مادی که به گروههایی از آنها داده ایم نداشته باش، که

اینها زینت زندگی دنیا و وسیله ای است برای آزمودن آنها». (طه / ۱۳۱)

۲ - امالی مفید، مجلس ۲۳، حدیث ۲۵.

کرده و اگر جای دیگری می‌رفت و کار دیگری می‌کرد بهتر از این بود، در واقع محبت و دوستی اهل بیت علیهم‌السلام را فدای زندگی مادی دنیا کرده است.

هجده هزار عالم اگر ملک تو شود بی روی دوست چیز محقر گرفته‌ای البته رها کردن طلبگی گناه نیست، اما خلاف انصاف و خلاف فهم و علمی است که خداوند به طلبه عنایت کرده است، حتی اگر این پیشمانی در ذهن طلبه هم بیاید باید استغفار کند و پناه به خدا ببرد، زندگی که روز و شبش آمیخته با «قال الباقر علیه‌السلام...» و «قال الصادق علیه‌السلام...» است، و هر دقیقه و ساعتش به تفسیر قرآن و مطالعه علوم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ارشاد و هدایت مردم به سوی خدا می‌گذرد چگونه قابل مقایسه با زندگی مادی و پر از خیالات اهل دنیا است؟ البته زندگی طلبگی با درآمد کم سخت است اما سخت‌تر از آن، این است که انسان محبت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نداشته باشد و دوستی اهل بیت علیهم‌السلام را به خاطر راحتی دنیا از دست بدهد.

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾ (۱)

به علاوه هیچ کس نمی‌داند آینده‌اش چگونه خواهد شد. این طور نیست که فشار زندگی فقط برای طلاب باشد، بسیاری از مردم با شغل‌های مختلف در سختی هستند، خیلی از دانشجویان و یا حتی فارغ

۱ - «کسی که از یاد من روی گرداند، زندگی تنگی خواهد داشت و روز قیامت او را کور محشور می‌کنیم». (طه/۱۲۴)

التحصیلان رشته‌های مختلف، حتی مهندسان و پزشکان نیز ممکن است به علتهای گوناگون درآمد کمی داشته باشند و دچار مشکلات عجیبی گردند، آن هم با ازدواجها و تجمّلات آنچنانی و مخارج زیاد زندگی.

یکی از همسایگان نقل می‌کرد که پسرشان با مهریه هزار مثقال طلا ازدواج کرد، بعد از مدّت کوتاهی کارشان به طلاق و جدایی کشید و زن مهریه خود را به اجرا گذاشت، مرد بیچاره هم مجبور شد از کشور فرار کند. آیا چنین کسی در این زندگی روی آرامش خواهد دید؟
همیشه فرصت ما صرف شد در این معنی

که نرخ جامه بهمان چه بود و کفش فلان

پول زیاد و خانه وسیع و آسایش ظاهری و ماشین و باغ و... هیچ کدام سعادت و خوشبختی به همراه ندارد، آنچه موجب خوشبختی و آرامش واقعی است ایمان به خدا و بندگی او است، اینکه انسان مواظب اعمال و گفتارش باشد و اهتمام کند بر انجام آنچه خدا و پیغمبر ﷺ فرموده‌اند، و البته با همسر خود به مهربانی رفتار کند و او را دوست داشته باشد، خدا هم یقیناً مشکلات را حلّ خواهد کرد و آینده خوبی هم در دنیا و هم در آخرت برای طلبه و خانواده‌اش فراهم خواهد ساخت.

اخلاق بد

انسان تا مهذب نشده، همان‌طور که دارای خلقیات خوب مثل محبّت، گذشت، ایثار، قناعت، صبر، رضا و غیره است، دارای خلقیات بد مانند دشمنی، غضب، حرص، آرزوی دراز و... هم می‌باشد، که البته

زندگی زناشویی یک صحنه مبارزه بین اضداد است، بیشتر از اجتماع و محیط کار و تحصیل. اگر زن و مرد هدف را که انسان شدن و به کمال رسیدن است، فراموش نکنند و بفهمند که تنها برای این منظور خلق شده‌اند و متوجه شوند که راه رسیدن به این کمال، مبارزه با نفس و شیطان است و نیز بفهمند که سعادت‌مند کیست و سعادت در چیست و شقی کیست و شقاوت در چیست که البته سعادت‌مند انسان خداشناس و سعادت در خداشناسی است و برعکس آن، انسان شقی یعنی دشمن خدا و شقاوت در دشمنی خدا است، آن‌گاه می‌توان گفت محیط خانه یک محیط انسان ساز و مکانی برای تمرین خلیات انسانی است و قهراً بچه‌ای که در دامن این زن و شوهر بزرگ می‌شود برای اجتماع مفید خواهد بود.

مسئلاً اگر زن و شوهر آنچه را که گفته شد در حدّ خود بفهمند و فراموش نکنند، خانه کوچک آنها چنان بزرگ می‌شود که همانند باغ بسیار وسیعی خواهد بود، چون دلشان وسیع و بزرگ می‌شود و خوراک ساده و مختصری که می‌خورند چنان لذیذ می‌گردد که خوشمزگی آن در بهترین خوراک ثروتمندان نخواهد بود و آرزوهای بیهوده آنها چنان کم می‌شود که غیر از آنچه دارند تمناً نمی‌کنند و همه را نسبت به خود دوست می‌بینند، شوهر را بهترین، زن را بهترین و خلاصه این خانه یک بهشت خواهد شد...

برای اینکه بتوان قدمی در این راه برداشت چند پیشنهاد می‌شود:

۱ - هر دو ملتزم شوند که نسبت به یکدیگر ایرادهای بی‌جهت نگیرند و در مورد مسائل شرعی تذکر دوستانه بدهند.

۲- اگر هر کدام ناگهان در اثر عادت به رها شدن زبان، چیزی که نباید بگوید گفت، طرف دیگر بیخشد و نادیده بگیرد و البته او هم فوراً استغفار کند؛ خداوند اینچنین انسانی را متذکر می‌نماید.

۳- بخاطر خدا که خالق آنها است مرد به زنش که کنیز خداست و زن هم به شوهرش که عبد و غلام پروردگار است مهربانی کند، و حتی در موقع مضاجعت نیز رضای خدا را در نظر بگیرند که اگر این طور باشد از محور شرع بیرون نمی‌روند.

۴- بدانند که زن و مرد در قرآن و از نظر پروردگار محترم هستند و هردو می‌توانند به سوی خدا حرکت کنند، پس به دیده‌ی خواری و ذلت به یکدیگر ننگرند.

۵- توجه کنند که بی‌چیزی و دست خالی بودن عیب نیست، غالب پیامبران و دوستان خدا اینگونه بودند، همچنان که مال‌دار بودن کرامت نیست؛ که غالب ثروتمندان دشمن خدا بودند. از رسول خدا ﷺ نقل شده:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ مِثْقَالَ جَنَاحِ بَعُوضَةٍ مَا أُعْطِيَ مُنَافِقًا وَلَا كَافِرًا مِنْهَا شَيْئًا»^(۱)

۶- خط و نشان کشیدن و به یکدیگر و عده‌ی توییخ دادن قهرمانی و شجاعت نیست، شجاعت پا روی نفس گذاشتن و گذشت از ناملایمات

۱- «قسم به آنکه جانم در دست اوست، اگر دنیا به اندازه‌ی بال مگسی نزد خداوند ارزش داشت، چیزی از آن به منافق و کافر نمی‌داد». (مستدرک، ج ۱۶، ص ۲۲۶، حدیث ۱۹۶۶۹)

است.

حضرت صادق علیه السلام در مورد حلم به عنوان بصری فرمودند:
 «... و أمّا اللواتي في الحلم، فمن قال لك: إن قلت واحدة سمعت
 عشرًا (فقل له: إن قلت عشرًا لم تسمع واحدة، و من ستمك فقل: إن
 كنت صادقاً فيما تقول فأسال الله أن يغير لي وإن كنت كاذباً فيما تقول
 فالله أسأل أن يغير لك، و من وعدك بالخنا فعده بالتصيح و
 الرعاء)»^(۱)

همسر طلبة باید همواره صبر و گذشت پیشه کند، یعنی اگر بدی از
 همسر خود دید و خطایی از او سرزد نباید به همه طلاب بد بگوید و
 خیال کند که اگر همسرش خراب شد و همه روحانیون اینگونه هستند،
 به هر حال او هم یک انسان است و ممکن است اشتباه کند، البته طلبة
 باید به تدریج نفسش را مهار کند تا ان شاء الله در سنین میان سالی و
 پیری شخص مفید و عالمی مهذب شود.

نکته دیگری که همسران طلاب باید متوجه باشند این است که نباید
 کاری کنند تا طلاب محترم مجبور شوند به مدرکهای دانشگاهی رو
 آورند، البته مدرک خوب است، اما وقتی طلبة در فکر مدرک و پست

۱ - «... اما سه نصیحتی که در مورد حلم است: اول اینکه چنانچه کسی بگوید اگر
 یکی گفتی ده برابر جوابت می دهم، بگو اگر ده تا گفتی، یک کلمه هم از من
 نمی شنوی. دوم اینکه اگر کسی به تو دشنام داد، بگویی: اگر این نسبتی را که به من
 می دهی راست است از خدا می خواهم مرا ببخشد و اگر دروغ است از خدا
 می خواهم که تو را بیامرزد. و سوم اینکه اگر کسی به تو وعده خیانت داد تو به او
 وعده خیرخواهی و صلاح بده». (مستدرک، ج ۱۱، ص ۲۹۰، حدیث ۱۳۰۵۴)

و شغل افتاد، آن اخلاص اولیه رنگ می‌بازد. وقتی طلبه هدفش این شد که استاد دانشگاه شود، زندگی‌ش هم مانند استاد دانشگاه می‌شود و از زندگی طلبگی فاصله می‌گیرد، طلبه استاد دانشگاه نیست، بلکه عالمی است که اساتید دانشگاه باید جلوی او زانو بزنند و چیز یاد بگیرند و مهذب شوند. طلبه باید سعی کند که کارخانه انسان‌سازی داشته باشد.

مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی رحمته‌الله - استاد امام خمینی رحمته‌الله - در مورد آیت‌الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی رحمته‌الله گفته بودند که ما کارخانه عالم‌سازی داریم اما ایشان کارخانه آدم‌سازی دارند. طلاب محترم بدانند که برخورد تند با زن، قهرمانی نیست بلکه باید با نرمی و ملایمت برخورد نمود؛ چرا که زن موجود حساسی است و اگر برخورد تندی با او شود زود پژمرده می‌گردد، همچنین لازم است در برخوردها آراسته و نیکو باشند. اگر طلبه‌ای لباس نو ندارد، در عوض می‌تواند تمیز باشد، اگر چهره‌اش زیبا نیست می‌تواند خود را پیراسته و مرتب نماید، البته زنها نیز به همین ترتیب خود را برای شوهرانشان آراسته نمایند تا محبت بیشتری نسبت به هم پیدا کنند و یقیناً این رفتارها تأثیر زیادی در زندگی خواهد داشت. زن باید در خانه، منظم و پاکیزه باشد و مرد هم در این نظم و نظافت، باید مددکار همسر خویش باشد.

شخصیت زن و مرد از نظر قرآن و مردم

بسیاری از مردم، به خاطر غفلت و دوری از خداوند، شخصیت و بزرگی را در مال و جاه و شهرت می‌بینند، همچنین عزت و ملک را در

چاکران و مریدان و هواخواهان می‌دانند و گاهی چنان امر بر آنها مشتبه می‌شود که مثلاً یزید با آن همه جنایتهایش خود را مَرَضِيّ خداوند و بنده او دانسته و قائل است که خداوند عزّت و ملک را به او داده و حسین علیه السلام که محبوب اولیاء و انبیاء و اولین و آخرین می‌باشد را در مقابل خود ذلیل می‌داند، حال آنکه همه اینها و فکر و اعتقاد به آن، توهمات و تخیلاتی بیش نیست و اینکه بعضی افراد به محض اینکه مقداری از مال دنیا نصیبشان می‌شود خود را خدا و پیغمبر و امام و یا نائب خاص امام می‌دانند به خاطر همین تخیلات و توهمات اشتباه است. افرادی چون فرعون و نمرود و قارون^(۱)، شاهدان این واقعیتند، حتی شاه خائن نیز در اواخر حکومت خویش، خود را کمر بسته حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام قلمداد می‌کرد. خلاصه اینکه آقایی و بزرگواری نه تنها در زیادی مال و جاه و شهرت نیست بلکه خطرات عظیمی هم دارد.

اما قرآن شخصیت‌های خود را اعمّ از زن و مرد چنین توصیف می‌کند:

«رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ
يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»^(۲).

۱ - قصص / ۷۶ - ۸۲.

۲ - «مردانی که تجارت و خرید و فروش، آنها را از یاد خدا و به پاداشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی‌دارد، از روزی می‌ترسند که قلبها و دیده‌ها دگرگون می‌شود». (نور/۳۷)

در واقع شخصیت از دیدگاه قرآن در این است که هیچ جلوه‌ای از دنیا انسان را از یاد خدا غافل نکند و زیربنا و پایه همه امور یاد خدا باشد.

اولین معنای یاد خدا این است که همه چیز را از ناحیه خدا ببیند، نعمت و مصیبت، غنا و فقر، شهرت و ناشناس ماندن، همه اینها برایش فرقی نداشته باشد بلکه خوشایند و زیبا باشد. قهراً شخصی که اینگونه در زندگی خود متوجه خدا است، چنان بهجت و سرور و کیفی دارد، که به قول حضرت آیت‌الله نجابت رحمته «روی سیل شاه نقاره می‌زند»^(۱)، و امیدش هر لحظه بیشتر شده و لذت زندگی را در جانش بهتر حس می‌کند، و ابداً زندگی دنیا و بودن در آن با مُردن برایش فرقی ندارد، چون هر دو را محضر خدا می‌داند و همیشه خود را مهمان او و سر سفره او می‌بیند و دست امام زمان و ائمه اطهار علیهم‌السلام را بر سر خود حس می‌کند و در واقع چنین شخصی متوجه است که آقا و مولا و سرور دارد و بی‌کس و تنها نیست، با چنین سرمایه‌ای کی خود را فقیر و ذلیل می‌داند و چه لزومی می‌بیند که با کسی در مورد موضوعی شکایت کند؟

البته فهم این مطلب و حصول مقام آن مشکل است، اما مقدماتش آسان بوده و به دست خود انسان است.

چنانچه در زناشویی مشکلی پیش آید و موجب عصبانیت گردد اگر انسان تحمل کند و دقایقی خود را برای خدا بگیرد و غضبناک نشود،

بعد از آن خداوند فرحی نصیبش خواهد کرد که ابداً تصوّر آن را هم نمی‌کرد. اگر هنگامی که بین زن و مرد اختلافی پیش می‌آید هر دو خود را از هر معصیتی نگاه‌دارند و برای خدا و بخاطر رضای او به یکدیگر محبت کنند و هر کدام پشت سر همسرش آبروی او را حفظ کند خداوند یقیناً آنها را مورد رحمت و عنایت خود قرار خواهد داد و چنانچه این موضوعات تکرار شود به تدریج آنچه گفته شد، ظاهر می‌گردد.

پس زندگی زناشویی واقعاً خودسازی و یک حرکت روحانی است، و اینکه فرمود کسی که ازدواج می‌کند، نصف دینش را حفظ کرده^(۱)، مهم مطلب همین است و الا صرف ارضاء غرائز و اطفاء شهوت در نظر شارع مسأله مهمی نیست.

دوم از معانی یاد خدا، این است که تا بدی از انسان سر زد خود را در پیشگاه خداوند مقصّر بدانند و ترس داشته باشد که مبدا محبوبش یعنی خداوند و پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام او را قبول نکنند و از او روی برگردانند.

لزوم برخورداری از زندگی مشترک

قطعاً زندگی فاطمه زهرا علیها‌السلام و علی مرتضی علیه‌السلام بهترین الگو برای یک خانواده است، حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام و امیرالمؤمنین علیه‌السلام با اینکه از بسیاری امکانات مادی برخوردار نبودند، در آن زندگی فقیرانه که

۱ - عن أبي عبد الله عليه‌السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ تَزَوَّجَ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ».
(فروع کافی، کتاب النکاح، باب کراهة العزبة، حدیث ۲)

گاهی نان و نمک هم یافت نمی‌شد، محبوب اولین و آخرین بودند، و تربیت فرزندان‌ی چون امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام و حضرت زینب علیه السلام، نمونه‌های بارز تربیت در این خانواده خدایی می‌باشد، البته منظور این نیست که دنیا و وسایل آن بد است اما حیث از یک زن و مرد جوان که افکار خود را بخاطر نگاه کردن به بالا دست خود پریشان کنند. انتظار و صبر و امید به رحمت پروردگار از شکایت و نگرانی و حزن و اندوه برای دنیا بهتر است و نزاع و بحث، انسان را به جایی نمی‌رساند و مسأله‌ای را حل نمی‌کند بجز آنکه زندگی تلختر می‌شود. طلاب و خانواده ایشان باید در تمام شؤون زندگی خویش، خداوند را قادر ببینند و بدانند که او مشکل‌گشاست و مراقب بندگان خود بوده آنها را یاری می‌کند، نه اینکه تکیه بر زور و بازو یا مال خود کنند و تصور نمایند که شخصیت انسان به این امور مادی است در حالی که هر مقدار از مال دنیا که جمع نمایند آخر کار باید همه را رها کنند و دست خالی در گور روند.

انتخاب هدفمند

خواهری که همسر طلبه شده هدفش از این انتخاب چه بوده؟ بطور حتم قصدش این بوده که تحمل و صبرش زیاد شود. یقیناً یک طلبه هر چقدر هم بد اخلاق باشد از بسیاری دیگر بهتر است چرا که به هر حال مدتی از عمر خود را تمرین بر تقوی نموده، پس قطعاً نمازی که می‌خواند و اشکی که می‌ریزد با نماز خواندن و گریه کردن بسیاری فرق می‌کند. مسلماً عبادتی که سائرین با شکم پر و وسایل آماده و فراخی روزی انجام می‌دهند با عبادتی که یک طلبه

فقط برای خدا و با وجود زندگی ظاهری سخت انجام می‌دهد فرق می‌کند و از این جهت ارزش و مقام طلبه بسی بیشتر از بسیاری دیگر است.

لذا اگر این طلبه محترم احتمالاً گاهی بد اخلاقی و یا کم حوصلگی نمود - البته نباید چنین باشد - از همسر ایشان انتظار می‌رود که با سعه صدر و حوصله و اخلاق نیکو با او برخورد کند تا هم شوهرش به اشتباه خود پی‌ببرد، هم وسعت و ظرفیت روحی خودش بیشتر شود و هم رحمت و عنایت پروردگار سرازیر گردد.

خود طلاب محترم نیز باید هدفشان را از طلبگی مشخص نمایند. یک طلبه باید در فکر تبلیغ احکام شرع باشد و هرگز هدف خود را رسیدن به خانه و پول قرار ندهد و بداند که با یک کاسب و تاجر و کارمند فرق می‌کند، طلبه حسابش با خداست، او می‌خواهد مردم را با خدا آشنا کند، باید بهتر از دیگران باشد، او آمده تا تاج بندگی بر سر گذارد نه اینکه خود فریفته دنیا شود و از پروردگار خویش دور افتد. اگر چنین باشد یعنی طلبه هدفش را رضای خدا قرار دهد دیگر خوفی از مرگ نخواهد داشت. وقتی که حضرت عزرائیل تشریف آوردند دهان به ناسزا نمی‌گشاید و ناراحت نمی‌شود و از اینکه هنوز نه مالی جمع کرده و نه مریدی و نه منبری و نه اجتهادی و باید به این زودی از دنیا برود دلخور و ناخشنود نخواهد بود. چنین طلبه‌ای هرگز دست از طلب خود یعنی تحصیل رضای خدا بر نخواهد داشت و حتی هدفش از رسیدن به مقام اجتهاد و مرجعیت به این جهت است که بنده خدا و راضی به رضای او گردد. چنین کسی هرگز از مرگ وحشتی نداشته و

می‌داند که ملک الموت فرستادهٔ محبوب و مولایی است که وصالش را همواره آرزو می‌کرد و می‌داند که مأمور خداوند آمده تا او را به ضیافتی دعوت کند که میزبانش خالق اوست و وعده‌اش بهشت رضوان و جنان است و تا ابد نزد پروردگار خویش منتعم خواهد بود. برخلاف کسی که تمام وجودش را آمال و آرزوهای پست دنیا فراگرفته و تمام هم و غم خود را دنیا و رسیدن به مطامع مادی آن قرار داده است. چنین شخصی تا اسم مرگ می‌آید هراسان شده و حتی طاقت شنیدن نام آن را هم ندارد و بهانه می‌آورد که وحشت از اعمال خود داریم، در حالی که می‌تواند همهٔ اعمال ناشایست خود را در آب توبه شستشو دهد و به نور استغفار وجود تاریک خویش را روشن سازد.

طلبه - و البته همسر او - باید دل از دنیا جدا سازند و منتهای آرزوی خود را رضای خداوند قرار دهند و او را کارساز و قادر بدانند و همواره به این نکته متذکر باشند که اگر خداوند اراده کند می‌تواند در لحظه‌ای همه چیز را فراهم سازد و در مدت کوتاهی همهٔ وسایل و لوازم زندگی مادی دنیا را مهیا کند و البته اگر بخواهد آن را باز ستاند. مگر نه این است که:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (۱)

۱ - «بگو: خداوند! ای پادشاه ملک هستی! تو هر که را بخواهی سلطنت می‌بخشی

بسیار کسانی بودند که هیچ نداشتند و صبح کردند در حالی که صاحب همه چیز بودند و یا مالدار و ثروتمند بودند و در مدت کوتاهی مسکین و محتاج شدند.

«لَا يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَتَّقَ بِحَصْلَتَيْنِ: الْعَافِيَةَ وَالْغِنَى؛ بَيْنَا تَرَاهُ مُعَافِيٍّ إِذْ سَقِمَ وَ بَيْنَا تَرَاهُ غَنِيًّا إِذْ افْتَقَرَ»^(۱).

و رُبَّ غَنِيٍّ عَظِيمِ الثَّرَاءِ أَمْسَى مُقْلًا عَدِيمًا فَاقْبِرَا
و كَمْ بَاتَ مِنْ مُثْرَفٍ فِي الْقُصُورِ فَعَوَّضَ فِي الصَّبْحِ عَنْهَا الثُّبُورَا^(۲)

پس مهم این است که انسان تکیه و توکلش بر خدا باشد، و خداوند هم یقیناً او را کفایت خواهد کرد:
«حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ»^(۳).

طلبه باید تحمل خود را زیاد کند و با شیطان و نفسش به مبارزه برخیزد تا لذت مخالفت با هوای نفس را بچشد، لذتی که جز با

⇒ و از هر که بخواهی آن را می‌گیری، هر که را بخواهی عزت و اقتدار می‌دهی و هر که را بخواهی ذلیل و خوار می‌گردانی، هر نیکی و خیری به دست توست و تو بر هر چیزی قادر و توانایی». (آل عمران/۲۶)

۱ - «سزاوار نیست بنده به دو خصلت مطمئن باشد: سلامتی و غنی؛ چه بسا می‌بینی کسی سالم است ولی ناگهان مریض می‌شود یا می‌بینی ثروتمند است ولی ناگهان فقیر می‌شود». (نهج البلاغه، حکمت ۴۲۶)

۲ - چه بسیار ثروتمندانی که مالهای فراوان دارند و شب می‌کنند در حالی که فقیرند و هیچ ندارند. و چه بسیار خوشگذرانهایی که شب در کاخها هستند ولی صبح کاخ را با قبر عوض می‌کنند.

۳ - «خداوند ما را کافی است و او بهترین وکیل است». (آل عمران/۱۷۳)

پا گذاشتن روی امیال و هوسها بدست نمی آید و از هر لذت مادی و تمتع دنیوی برتر و خوش آیندتر است.

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس لذت ندانی

لازم است که همه افراد مخصوصاً طلاب و خانواده‌هایشان هر چه می‌خواهند از خدا بخواهند، اگر در وضع مادی بدی به سر می‌برند از خداوند بخواهند که گشایش حاصل کند و همواره متوجه باشند که هر عنایتی می‌شود از برکت ائمه علیهم‌السلام و به اذن الله است.

«بِكُمْ يَنْزِلُ الْغَيْثَ وَيُنْفِثُ الْهَمَّ وَيَكْشِفُ السَّوَاءَ وَيَدْفَعُ الضَّرَّ وَيُغْنِي
الْعَدِيمَ وَيَشْفِي السَّقِيمَ»^(۱)

هیچ اشکالی ندارد که خود را فرزندان مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدانند و دنیا و آخرت را از او طلب کنند و اگر بالاتر را می‌خواهند دنیا را رها کرده در پی رضای مولای خود باشند. و اگر طالب چیزهای بیشتری هستند زندگی و روح و جانشان و همه چیزشان را امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ائمه اطهار علیهم‌السلام قرار دهند و خداوند توفیق می‌دهد تا اینها به تدریج حاصل شود.

و بدانند که این معانی موجب راحتی و سبک شدن روح خواهد شد و هزاران بار بهتر از لغو و مزاحمایی است که اثری جز گرفتگی و کسالت روح و جان انسان نخواهد داشت. این توجهات انسان را سعه

۱ - «به [برکت] شما خداوند باران می‌فرستد و [بندگان را] از اندوه رهایی می‌بخشد و بدی را برطرف می‌کند و ضرر را دفع می‌نماید و بی چیز را غنی و مریض را شفا می‌دهد». (بحار، ج ۹۹، ص ۱۵۴، باب ۸، حدیث ۵)

صدر و گشایش روحی می دهد و از بند و زندان تن و افکار مشوّش خارج می سازد.

قضا و قدر

مسلم است که انسان در افعال خویش و انجام دادن کارهای خوب یا بد مختار است البته نه به معنای اینکه خدای تعالی به هیچ وجه دخالتی در کار انسان نداشته و او را به حال خود رها کرده باشد (که در اصطلاح به آن تفویض گفته می شود) یعنی مثلاً اگر شخصی دیگری را بکشد به اختیار خود این کار را کرده، اما چنانچه خدا نخواهد جلوی او را می گیرد، لذا امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَا جَبَرَ وَلَا تَقْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ»^(۱).

تقدیرات

انسان در زندگی به مسائلی برخورد می کند که ابداً دخالتی در پیش آمد آنها نداشته و یا اگر داشته عمدی نبوده، از جمله:

۱ - عمر شخص و مرگ او. مرگ حتمی و اندازه عمر انسان که هیچ کم و زیاد نمی شود تقدیر خداست، همچنان که بعضی در سنین کودکی و حتی پایین تر و بعضی در نوجوانی و جوانی و عده ای در سنین بالا مرگشان فرا می رسد و هیچ کدام دخالتی در عمر معین و مرگ حتمی خود ندارند. البته ممکن است در اثر بعضی گناهان از جمله ظلم و قطع رحم، بخصوص شکستن دل دیگران به گونه ای که موجب نفرین او

۱ - «نه جبر مطلق است و نه اختیار مطلق، بلکه بین آن دو است». (بحار، ج ۴،

تتمة کتاب التوحید، ابواب اسمائه...، باب ۳، حدیث ۲)

بشود عمر حتمی کوتاه گردد.

حضرت آیت الله نجابت علیه السلام می فرمودند: «نوجوان مسلمانی نان سنگک خریده بود و ریگ چسبیده به آن را که خیلی داغ بود در یقه یک بچه یهودی انداخت و بدنش را سوزاند. یهودی نفرین کرد که الهی به خانه نرسی! نقل شده نوجوان مسلمان هنوز به خانه نرسیده، مرد».

وقتی دل شکسته شود فرقی نمی کند چه کسی باشد، هر کس مظلوم واقع شود و از سوز دل نفرین کند، می سوزاند، لذا برادران طلبه مواظب باشند، هرگز به خانواده خود ظلم نکنند و فرقی بین کتک زدن و یا آزار رساندن به وسیله زبان و غیر زبان نیست.

هر چه موجب آزرده شدن و دل شکستگی همسر بشود ظلم است و باید از آن پرهیز کرد، خصوصاً که زن پناه دیگری غیر از شوهر خود نداشته باشد.

زنان نیز نسبت به شوهران و فرزندان حتی در برخورد با کودکان خردسال باید عدل و انصاف را رعایت نمایند؛ چرا که ایشان نیز به نوعی با پروردگار خود ارتباط دارند و ظلم به آنها چه بسا موجب تبعات و پی آمدهای منفی معنوی باشد (صرف نظر از تأثیرات عمیق این رفتار در تربیت و شخصیت کودک که جای خود دارد).

حتی حیوانات نیز نباید مورد ظلم قرار گیرند چرا که هر حیوانی نوعی رابطه با خداوند داشته و ظلم به او ناشایست و قبیح است و چه بسا موجبات سخط و ناخشنودی پروردگار گردد.

آیت الله شهید دستغیب علیه السلام می فرمودند: بچه‌ای لانه گنجشک در

می آورد، روزی پای گنجشکی را کشید تا کنده شد، فوراً خودش از نردبان افتاد و پایش شکست.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام از قول پدرشان امام زین العابدین علیه السلام نقل می کنند: هنگامی که پدرم می خواست به سوی شهادت رود فرمود: «اِيَّاكَ وَظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ».^(۱)

در مقابل اگر کسی به جهتی عمرش کوتاه شد یعنی گناهی مرتکب شده که موجب کاهش عمرش گردید، چنانچه بعضی خیرات - مانند صلۀ رحم، صدقه و یا خرسند کردن دل دیگران - را انجام دهد چه بسا تلافی شده و اثر گناهش از بین برود.

مردی یهودی به حضرت رسول صلی الله علیه و آله توهین نموده و به جای «سلام عليك» گفت «سام عليك» (یعنی مرگ بر تو). حضرت به یارانانشان فرمودند: این یهودی مار سیاهی دنبالش می کند و پشتش را می زند. یهودی رفت و مقدار زیادی هیزم جمع کرد و بر پشتش قرارداد و چیزی نگذشت که بازگشت. (همه تعجب کردند و دلیل آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله جویا شدند). پیامبر صلی الله علیه و آله به یهودی فرمودند: بار هیزم را زمین بگذار و باز کن. چون اینکار را کرد مار سیاه سمی در هیزمهایش دیدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: قرار بود این مار تو را هلاک کند، چه کردی که این امر اتفاق نیفتاد؟

۱ - «مبادا به کسی که غیر از خدا یاوری - علیه تو - ندارد ظلم کنی». (وسائل، ج ۱۶،

عرض کرد: دو قرص نان داشتم که یکی از آنها را به فقیری صدقه دادم.

رسول خدا ﷺ فرمود: صدقه مُردنِ بد را از انسان دفع می‌کند. (۱)
 بعضی خیرات و بعضی ظلمها فوراً تأثیر می‌گذارند و این تأثیر تنها شامل خیررساندن یا ظلم به مسلمانان نمی‌شود بلکه مختص انسانها هم نیست.

ممکن است اشکال شود پس چرا خداوند کسانی که به ائمه طاهرين عليهم السلام ظلم کردند و یا سایر ظالمان عالم از اولین تا آخرین را این قدر مهلت می‌دهد و آنها را به سرعت عقوبت نمی‌کند؟
 جواب این اشکال همان جوابی است که حضرت زینب عليها السلام از قرآن به یزید دادند (۲):

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُؤْتِيهِمْ لَهْمًا خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُؤْتِيهِمْ لَيْزًا دُونَ إِثْمِهِمْ وَأَنَّمَا لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ (۳)

اینگونه افراد اگر زودتر می‌مردند برایشان بهتر بود تا کمتر ظلم کنند و کمتر عذاب شوند، که ماندنشان نیز به جهت امتحان و شاید بازگشتشان باشد.

بنابراین آن عمری که معین است و حتمی و هیچ تغییری نمی‌کند،

۱- فرج المهموم، باب چهارم، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۲- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۳- «کافران هرگز تصور نکنند که اگر مهلتشان می‌دهیم به سودشان است، به آنها مهلت می‌دهیم که برگناهانشان بیفزایند و عذاب خوارکننده‌ای دارند».
 (آل عمران/۱۷۸)

«قضا» نام دارد که در لوح محفوظ معین شده و زیاد شدنی نیست، و آنکه ممکن است بخاطر بعضی خیرات یا گناهان یا سایر اعمال کم و یا زیاد شود «قَدَر» نام دارد و البته به هر دو، تقدیر نیز گفته می‌شود. توجه به این نکته لازم است که حتی در قضاهای حتمی هم دست خدا بسته نیست و هر لحظه هرچه را بخواهد تغییر می‌دهد و خلق می‌کند:

«يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»^(۱).

یهودیان گفتند دست خدا بسته است یعنی خداوند عالم را خلق کرد و خود کنار رفت و در تدبیر و اداره آن هیچ نقشی ندارد. خداوند در جواب آنها اینگونه فرمود:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ...»^(۲).

پس طلاب محترم در نوع ارتباط خود با همسرانشان باید از هر جهت مواظب باشند تا خدای ناکرده ظلمی در حق همسر و فرزندان خود روا ندارند که این ظلم هم موجب لطمه‌های مادی است و هم موجب خسارتهای معنوی! شکستن دل همسر به نحوی که موجب نفرین او شود علی

۱ - «خداوند آنچه را بخواهد محو می‌کند یا نگه می‌دارد و کتاب اصلی (ام‌الکتاب) نزد اوست». (رعد/۳۹)

۲ - «و یهودیان گفتند دست خدا بسته است، دست خودشان بسته باد و لعنت بر آنها به خاطر آنچه گفتند، بلکه دست خدا باز است...» (مائده/۶۴)

الخصوص در مواردی که فرصت جبران نیز حاصل نمی‌شود چه بسا موجب بازماندن از بسیاری خیرات گردد.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

«وقتی سعد - یکی از مسلمانان زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله - از دنیا رفت هفتاد هزار ملائکه جنازه او را تشییع کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بر قبر او ایستادند و فرمودند: کسی مثل سعد را باید در بر گرفت. مادرش گفت: خوشا بحالت ای سعد، گوارایت باد! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ام‌سعد، لا تحتمی علی الله! (برای خداوند تکلیف تعیین نکن)

ام‌سعد گفت: ای پیامبر، ما شنیدیم که شما از سعد تعریف نمودید! حضرت فرمودند: سعد مقداری بر خانواده‌اش در کلام خشونت داشت.^(۱)

همچنین همسران طلاب باید بدانند که شوهران آنها آمده‌اند تا برای رضای خدا درس بخوانند و از تمام دنیا قانع شده‌اند به مختصر حقوق طلبگی تا بلکه خداوند نظر رحمت و عنایتی به آنها کند. وقتی خواهری به همسر طلبه خود ظلمی کند و آزاری به او برساند چه بسا موجب دل شکستگی و ناراحتی وی گردد و ممکن است آتش آهی، دنیا و آخرتش را بسوزاند.

زن و مرد نسبت به فرزندان نیز باید همواره متوجه باشند که فرزندان آنها امانتی هستند از پروردگار در نزدشان که هیچ کدام حق ندارند آنها را کتک بزنند، مخصوصاً کتک زدن بچه سختی بسیاری به

۱- بحار، ج ۶، ص ۲۱۷، باب ۸، حدیث ۹.

همراه دارد هرچند که اذیت و شیطنت نماید.

ندانستنِ هدف زناشویی

غالب ناراحتی‌ها و سختی‌ها و فشارهایی که زوجها در زندگی متحمل می‌شوند به خاطر جهل و نادانی از هدف زناشویی است؛ هر دو یا یکی از آنها فکر می‌کنند که به این جهت ازدواج کرده‌اند که ارضاء شهوت کنند و فرزندان نصیبشان شود و خانه و وسایل و مرکب و مقامی به دست آورند و پس از مدتی هم به جرگه سالمندان پیوندند و از بین بروند، و آخرت هم خدا کریم است که اگر بخواهد می‌بخشد و وارد بهشت می‌شوند.

«هَيْهَاتَ لَا يُخَدَعُ اللَّهُ عَنْ جَنَّتِهِ وَلَا تُنَالُ مَرْضَاتُهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ»^(۱).

و حاشا که خداوند، این عالم وجود و این گردش کرات و آن همه نعمتها را که در زمین قرار داده است و آن خلقت عجیب انسان را که هر بخشی از اعضایش برای متخصص شدن در آن از لحاظ پزشکی سالها درس خواندن لازم دارد برای همین منظور به وجود آورده باشد. صد و بیست و چهار هزار پیامبر و از جمله آنها حضرت رسول اکرم ﷺ و بعد هم ائمه طاهرين ﷺ و امروز هم امام دوازدهم ﷺ، که جهان منتظر ظهور شریف ایشان است مأمور شده‌اند تا مطلب مهمی را به مردم بفهمانند و آنها را به وجود خدا آشنا کنند و بگویند خدایی که عظمت، قدرت، علم و همه صفات جلالیه و جمالیه‌اش بی‌نهایت است

۱ - «هرگز خدا را نسبت به بهشتش نمی‌توان فریفت و جز با اطاعتش، رضایت او را نمی‌توان بدست آورد». (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۹)

همراه انسان است که اگر کسی تبعیت کند و قلب و روحش را خالی از دوستی و حبّ دنیا و غیر خدا کند، حامل این صفات و اسماء خدا خواهد بود. آن بزرگواران خواستند این را به مردم بفهمانند که غرض از ازدواج و زناشویی، تنها ارضاء شهوت نیست که آن در مقابل هدف بزرگ ازدواج، یک غرض بسیار کوتاه است چرا که زن و شوهر به یکدیگر پیوند می‌خورند و خداوند فرزندی را نصیب آنها می‌کند تا تمرین اسم و صفت «ربّ» نمایند یعنی هم خودشان تربیت شوند و هم فرزندان را تربیت الهی کنند.

تربیت زن و مرد در این است که به خاطر محبوبشان و اصلشان که خدای تعالی است یکدیگر را تحمّل نمایند بلکه به جایی برسند که صفت «حب» که از اسماء خدا است در آنها ظاهر گردد، یعنی یکدیگر را به خاطر خدا دوست بدارند، یعنی روح و وجود شوهر و روح و وجود زن هم از خداست و هر دو مظهر محبت پروردگار شوند:

«وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».^(۱)

هنگامی که فرزندی نصیب خانواده‌ای می‌شود یک هدیه و در عین حال یک امانت الهی است، امانت دهنده خدا است و والدین امانت‌دار هستند.

این فرزند معصوم است و بلاهای زیادی خداوند به واسطه همین فرزند از زن و مرد، دور می‌کند و توجهاتی بواسطه همین فرزند به آنها

۱ - «و از هر چیزی دو گونه (یعنی نر و ماده) آفریدیم تا شما عبرت گیرید».

می‌نماید، خداوند او را به دست پدر و مادر سپرده است تا با اخلاق خدایشان و با محبت و عشق خدایی تربیتش کنند، مادر در دامن مهر خویش و پدر با دست محبت کشیدن بر سرش او را پرورش دهند و متوجه باشند که خدایشان نیز چنین است، و بفهمند پدر و مادری که مخلوق خدا هستند و این همه محبت به فرزند دارند، خدایشان که اصل آنها است چقدر محبت دارد و چنین فرزندی با امید بسیار و شوق عالی به تدریج وارد اجتماع می‌شود و اگر پدر و مادر به همان روش و با یاد و رضای خدا، مواظب او باشند، اجتماع می‌تواند از وجود او بهره بسیار بگیرد و چنین فرزندی، آمادگی بیشتری برای پذیرش حق و حرکت به سوی خدا خواهد داشت.

غالب اشخاصی که جانی، دژخیم، ظالم و ستمگر می‌شوند و تجاوز به مال و ناموس مردم می‌نمایند و صدها فساد ایجاد می‌کنند به خاطر رویه غلطی است که پدر و مادر در تربیت آنها داشته و هدف پوچی است که فرزندان را با آن هدف بزرگ کردند. وقتی بچه کوچک به حساب بچگی خود، گرسنه می‌شود، خسته می‌شود، ناله می‌کند، اگر در عوض روبرو شدن با محبت پدر و مادر، کتک بخورد یا اوقات تلخی ببیند، روحیه او چنان خسته می‌شود که به این زودیها نمی‌تواند از نظر روحی بلند شود، هنگامی که کودک خردسال به حساب کودکی، بازی می‌کند و ممکن است شیطنت نماید، اگر با خشونت پدر و مادر مواجه شود شاید موقتاً دست از عذاب کودکی خود بردارد، اما درس می‌گیرد برای آینده، هنگامی که پدر و مادر یک نوجوان به او می‌گویند: «بدبخت، بیچاره، فکر نان و آب باش! نگاه کن ما چقدر بیچاره شدیم،

چیزی نداریم، تو دیگر این طور نباش، برو درس بخوان، کار بکن تا مثل ما بدبخت نشوی»، این جوان درسی که می‌گیرد این است که هدف از زندگی، کار کردن و خوردن، و خوردن و کار کردن است. حضرت آیت‌الله شهید دستغیب رحمته‌الله از این افراد چنین تعبیر می‌فرمودند: «می‌خورم تا قوت بگیرم، قوت بگیرم تا کار کنم، کار کنم تا بخورم، بخورم تا کار کنم».

مرگ مؤمن و فاسق

چنین گفتند دانایان هشیار که نیک و بد به مرگ آید پدیدار
 بسا زن نام کآنجا مرد یابی بسا مردا که رویش زرد یابی

شخصی که به خدا و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام ایمان آورده و تمرین کرده تا ملکه تقوی پیدا نماید و خلاصه متقی شده است و اگر واجبی از او فوت شده و یا گناهی از او سر زده توبه کرده و جبران نموده، هنگامی که می‌خواهد از دنیا برود به او بشارت بهشت داده می‌شود و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و فاطمه زهرا علیها‌السلام و دوازده امام علیهم‌السلام را مشاهده می‌نماید و حضرت عزرائیل نسبت به او از پدر مهربان‌تر می‌شود و با بهترین و زیباترین صورتها با او مواجه می‌گردد و جان دادن او آن قدر راحت است که بنابر روایات مانند لباس کثیف درآوردن و لباس نو پوشیدن و یا مانند بوییدن گل یا مانند سوزن از خمیر بیرون کشیدن می‌باشد و هنگامی که مُرد ملائکه‌های رحمت، روح او را با احترام استقبال می‌کنند و وقتی که او را غسل می‌دهند و کفن می‌کنند و نماز می‌خوانند خدای تعالی به احترام او افرادی را که در تشییع جنازه‌اش شرکت کرده‌اند، مورد رحمت قرار می‌دهد و می‌گوید مرا زودتر به

آرامگاهم برسانید. و هنگامی که او را در قبر می‌گذارند و همه می‌روند خدای تعالی ندا می‌کند: «بنده من تو را تنها گذاشتند؟ تو را به وحشت انداختند؟» و همین ندا موجب انس او و از بین رفتن وحشت تنهایی می‌شود و در موقع سؤال و جواب به راحتی جواب دو ملک را می‌دهد و پنج نور اطراف خود می‌بیند، نور نماز، زکات، روزه، حج - اگر هم نرفته باشد نیتش را که داشته - و نور ولایت یعنی دوستی محمد و آل محمد علیهم‌السلام و به او گفته می‌شود بخواب مانند خوابیدن عروس در حجله^(۱)، و دری از باغهای بهشت به رویش باز می‌شود و تا جایی که می‌بیند همه روح و رضوان است و با مؤمنینی که هم‌درجه او هستند و یا خویشاوندانش هم‌نشین می‌شود و از دیدن آنها و رفت و آمد با آنها خوشحال می‌گردد بخصوص از دیدن ائمه اطهار علیهم‌السلام و هر روزش بهتر از گذشته است و چه بسا مرقدش برآورنده حاجات و رفع‌کننده غمها و گرفتاریها باشد.

حکایت

نقل شده که یکی از علما در جوانی از نجف اشرف عیال اختیار کرد و در فصل تابستان برای زیارت و ملاقات ارحام عازم ایران شد. پس از زیارت حضرت ثامن الائمه علیه‌السلام به وطن خود که شهری در نزدیکی مشهد بود رهسپار گردید. آب و هوای آنجا به همسر ایشان نساخت؛ مریض شد و روز به روز مرضش شدت کرد، معالجات سودمند نیفتاد و مشرف به مرگ شد.

۱ - فروع کافی، کتاب الجنائز، باب المسألة فی القبر...، حدیث ۱۱.

شوهرش حال اضطراب و تشویش عجیبی پیدا کرد و فوراً به اطاق مجاور رفت و دو رکعت نماز خواند و متوسل به امام زمان علیه السلام شد. وقتی به اطاق مراجعت کرد دید که عیالش نشسته و مشغول گریه است. تا چشمش به شوهر افتاد گفت:

- چرا مانع شدی؟ چرا نگذاشتی؟

بعد از مدتی که کمی بهتر شد قضیه را اینگونه بازگو کرد:

حضرت عزرائیل برای قبض روح من با لباس سفید آمد و بسیار متجمل و زیبا و آراسته بود، به من لبخندی زد و گفت: حاضر به آمدن هستی؟

گفتم: آری.

بعد امیر المؤمنین علیه السلام تشریف آوردند و با من بسیار ملاطفت و مهربانی کردند و به من گفتند: من می خواهم بروم.

من برخاستم و لباس خود را پوشیده و آماده شدم که با آن حضرت به نجف اشرف برویم. همین که خواستیم از اطاق خارج شویم دیدم که حضرت امام زمان علیه السلام آمدند و تو هم دامان حضرت را گرفته بودی، امام زمان به امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردند: این بنده به ما متوسل شده، حاجتش را برآورید.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سر خود را پایین انداخته و به عزرائیل فرمودند: به تقاضای مرد مؤمن که متوسل به فرزند ما شده است برو، باشد تا موقع معین.

و امیر المؤمنین علیه السلام از من خدا حافظی کردند و رفتند. چرا نگذاشتی

من بروم؟^(۱)

طلبه غریب

و نیز از علامه حلی رحمته الله نقل شده: «روزی در شهر حله غمگین بودم. برای رفع هموم به زیارت قبور رفتم. در همان حال نظرم بر قبر خراب و کهنه‌ای افتاد و در خاطرم گذشت که کاش حالات صاحب این قبر بر من ظاهر می‌گردید و می‌دانستم که کیست و حالت او چگونه است؟ تا آنکه در خواب دیدم بر آن قبر ایستاده‌ام.

ناگاه دیدم آن قبر شکافته شد و جوانی خوشرو و از آن قبر بیرون آمد و بر من سلام کرد و گفت: این قبر من است و من به طلب علم به حله آمده بودم و فقیر و غریب بودم. اتفاقاً مریض شدم. چند روز اول که مرض شدید نبود از برای دوا و غذا و طیب بیرون می‌رفتم تا آنکه مرض شدت گرفت و بستری شدم.

روزی که مرض طغیان کرده بود شخصی خوشرو و نورانی دیدم که از خارج آمد و بر من سلام کرد و بر بالین من نشست و احوالپرسی و ملاحظت کرد. از شدت مرض و بی‌کسی و غربت خود به او شکایت کردم. مرا دل‌داری داد و تسلیت نمود و امر به صبر کرد. بعد گفت: می‌خواهی برایت طیبی بیاورم که تو را معالجه کند؟ گفتم: منت دارم. زود رفت و با شخص نیکوی دیگری برگشت و گفت: این طیب است، می‌خواهد تو را معالجه. گفتم: بفرماید.

آن طیب نزد پاهای من نشست و دست برده انگشتان پاها را مالش

داد و همچنین خرده خرده دست را بالا آورد و هر جا که دست او می‌رسید مرض از آن موضع دور می‌گردید و آسوده می‌شدم تا آنکه دستش به حلقوم من رسید. ناگاه خود را دیدم که در کنج آن منزل ایستاده‌ام ترسان، و آن شخص دوم رفت و آن شخص اول به نزد من آمده ایستاد و باعث تسلی خاطر من شد و دیدم در بستر من جنازه‌ای افتاده است.

ناگاه شخصی از در آمد و گفت: آه، این بیچاره مرد.

بعد زود رفت و تخته و حمال با خود آورد و آن جنازه را برداشته روانه شدند و آن شخص اول هم با ایشان روانه شد و به من گفت: تو هم به جهت مشایعت این غریب بیا. من هم بی‌اختیار روانه شدم تا آنکه آن را بردند و غسل داده کفن کردند و به قبرستان آورده دفن کردند، و هر لحظه وحشت من بیشتر می‌شد تا آنکه دیگران برگشتند. من هم خواستم برگردم، آن شخص مانع شد و گفت: بمان تا آنکه این جنازه را تلقین کنیم. پس به بالای قبر رفتیم. ناگاه دیدم که قبر شکافته شد و آن شخص مرا به دخول قبر امر کرد. من ابا کردم. به اجبار مرا با خود به قبر برد و قبر به هم آمد و من خود را در آن قبر خوابیده دیدم. متحیر ماندم.

پس آن شخص به من گفت: تو آن بودی که مُردی. گفتم: تو کیستی؟ گفت: عمل صالح تو. گفتم: آن شخص دیگر؟ گفت: عزرائیل بود. گفتم: حالا چه می‌شود؟ گفت: خیر است. بعد اشاره کرد، دری در قبر گشوده شد و ملکی نمایان گردید و من داخل آن ملک شدم و در باغ و قصوری در آمدم و حوریه‌ای مرا استقبال کرد. با او مشغول

مطایبه و معانقه بودم که مأمور به ملاقات و مکالمه با تو شدم. آن طلبه این گفت و دوباره داخل قبر خود گردید و من از خواب بیدار شدم.^(۱)

مرحوم نراقی

مرحوم علامه شیخ محمود عراقی در دارالسلام به واسطه از مرحوم ملامهدی نراقی نقل می‌کند که: در ایام مجاورت در نجف اشرف، سالی قحطی شد بطوری که علاوه بر فقرا و ضعفا، اغنیا هم در مشقت افتادند و من به سبب چند نفر عیال و اطفال که داشتم در سختی شدید واقع شدم بطوری که اندوه و ناراحتی مانع از آن گردید که برای درس حاضر محضر استاد گردم و سه روز از حضور در درس باز ماندم. اتفاقاً روز سوم به ملاحظه روایاتی که دلالت دارد بر آنکه زیارت قبور مؤمنین باعث زوال هم و اندوه است، به سمت وادی السلام توجه نمودم و بر آن تلّ واقع در اول وادی روبه قبور مشغول فاتحه و سوره‌های دیگر شدم. پس از آداب زیارت و سلام بر اهل قبور، برگشتم. ناگاه چشمم به سواری افتاد که از سمت کربلا و شارع عام (که معبر زوّار است و از وسط وادی عبور می‌کند و به نجف منتهی می‌گردد) در حرکت بود. چون تأمل کردم و آن سوار نزدیک شد، جنازه‌ای را دیدم بر حیوانی بار شده و شخصی افسار آن حیوان را دارد و دو نفر دیگر از سمت راست و چپ آن جنازه می‌آیند. چون نزدیکتر شدند دیدم آن شخص اول و آنکه سمت چپ است دو نفر از

۱- دارالسلام عراقی، خاتمه، فصل دوم، منامه هفدهم. (خلاصه)

رفقای من و حاضرین درس استادند و آن شخص که سمت راست است خود استاد است. گمان کردم که جنازه را از ولایت عجم آورده‌اند و در مورد آن به استاد سفارشی نوشته شده یا آنکه با او آشنایی داشته و به همین جهت برای احترام با آن دو نفر استقبال کرده‌اند. من به مراعات احترام استاد پیش رفتم و بر استاد سلام کردم، جواب گفت، اما ملاطفت و مهربانی و احوالپرسی - چنانکه رسم سابق او بود - نمود. بسیار دلتنگ شدم و به نظرم آمد که چون سه روز است به مجلس درس نرفته‌ام گمان کرده از درس اعراض کرده‌ام و از من رنجیده است. نزد آن جلودار رفتم و گفتم: استاد چرا به من التفات نفرمود؟ اگر به جهت ترک درس است، به جهت اعراض نبوده، بلکه گرسنگی و پریشانی عیال باعث آن شده.

آن شخص تبسم نمود و گفت: او استاد تو نیست و من هم آن نیستم که گمان داری. این افسار را بگیر تا حقیقت بر تو واضح شود. بعد افسار آن حیوان را به دست من داد. چون آن را گرفتم آن عرصه و وادی به نظرم تاریک گردید. مشوش شدم و آن افسار را در دست خود ندیدم بلکه از حیوان و همراهان هم اثری نبود. گمان خواب و بیخودی را هم به امتحانات منافیة از خود رفع کردم و خود را بیدار و جمیع مشاعر و حواس خود را در کار دیدم و چون اطراف خود را نگاه کردم متوجه روزنه‌ی روشنی شده و وارد شدم. باغی وسیع و قصری رفیع مشاهده نمودم پر از درختان و گل‌های گوناگون و ریاحین و آبهای جاری و خیابانهای وسیع و غیر آن که قابل وصف نیست. چون داخل باغ شدم به سوی قصر شتافته، از ایوان قصر بالا رفتم و نظر به داخل قصر

انداختم، جوانی را در زیّ سلاطین بر کرسی مرصّع و زرّین دیدم. چون چشمش به من افتاد بر من سبقت به سلام کرده از جای خود برخاست و با کمال ادب گفت: جناب آخوند ملامهدی بفرمایید! مسرور گردیده داخل شدم، دست مرا گرفت و نزد خود نشانده. گفت: من صاحب آن جنازه‌ای هستم که بر آن حیوان بار بود که افسار آن را به تو دادند و آن افراد از ملائکک نقله بودند که جنازه مرا از شهر خود به وادی السلام نقل کردند.

چون این شنیدم حقیقت امر بر من آشکار شدم. خود را مایل به تفرّج و تماشا دیدم و هیچ حزن و غصّه‌ای نداشتم. از نزد آن جوان بیرون آمدم و در میان باغ گردش می‌کردم، ناگاه باغ دیگری دیدم، به سمت آن رفته و داخل شدم. در حال گردش بودم که عده‌ای را دیدم. چون نزدیک شده و مرا دیدند با خوشحالی استقبال کردند. پدرم و مادرم و بعضی ارحام دیگر بودند. با شادی مرا در میان گرفتند و از جمله ارحام احوال پرسیدند تا آنکه سخن به اطفال و عیال خودم رسید. ملتفت پیریشانی و گرسنگی آنها شدم؛ مهموم گردیدم. پدرم به من گفت: می‌خواهی برای آنها غذایی ببری؟ گفتم: آری. گفت: به آنجا برو - و اشاره به قبّه‌ای نمود - در آنجا برنج هست هر قدر می‌خواهی بپر. من شاد شدم و داخل آن قبّه رفتم عباي خود را پهن کرده مانند حمّالهای نجف بر پشت گذاشتم و بیرون آمدم اما ندانستم از کجا بروم. اشاره به روزنه‌ای کرد. چون داخل آن روزنه شدم خود را در همان مکان نخستین که تاریک بود دیدم. پس روزنه دیگر که روشنی آن از خارج به داخل می‌نمود دیدم. چون از آن عبور نمودم

خود را در مکانی که آن جماعت و جنازه را ملاقات کردم ایستاده دیدم و آن عبای پر از برنج را بر پشت خود گرفته با آن حالت روانه منزل شدم.

چون وارد شدم اطفال و عیال از مشاهده آن حال مسرور شدند و گفتند: از کجا این را آوردی؟ گفتم: خداوند رزاق است. پس، از آن پخته و صرف می نمودند و مدتی آسوده بودیم. تا آنکه روزی همسرم گفت: از آن روز که این برنج را آوردی در فلان ظرف کردم و تاکنون از آن طبخ می کنیم و نقصانی در آن ندیده ام و سبب آن را نفهمیده ام. چون من این شنیدم تبسم نمودم. از تبسم من آن زن دانست که در آن سرّی می باشد. اصرار در کشف و ابراز آن نمود. ناچار شرح واقعه را به او باز گفتم. بار دیگر که رفت از آن بردارد از آن ندید و مأیوس برگشت. (۱)

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: شَيْئَانِ يَكْرَهُهُمَا ابْنُ آدَمَ: الْمَوْتُ وَالْمَوْتُ رَاحَةُ الْمُؤْمِنِ مِنَ الْفِتْنَةِ وَيَكْرَهُ قِلَّةَ الْمَالِ وَقِلَّةَ الْمَالِ أَقْلٌ لِلْحِسَابِ» (۲)

۱- دار السلام عراقی، خاتمه، فصل اول، واقعه اول. (خلاصه)

۲- «رسول خدا ﷺ فرمودند: فرزند آدم از دو چیز بدش می آید: یکی مرگ است، در حالی که مرگ راحتی مؤمن از فتنه است، و دیگری کمبود مال، در حالی که کمبود مال موجب کمتر بودن حساب است». (وسائل، ج ۲، ص ۴۲۹، حدیث ۲۵۵۱)

مرگ عاصیان و کافران

اما کسی که کافر یا فاسق بوده و یا گناهانی انجام داده که توبه ننموده و جبران نکرده است، هنگامی که آخرین روزش از دنیا و اولین روزش از زندگی آخرت فرامی‌رسد، مال، خانواده و اعمالش در مقابل او مجسم می‌شوند. رو به مال می‌کند و می‌گوید: من برای بدست آوردن تو خیلی حریص بودم و تو را از دست نمی‌دادم (بخیل بودم)؛ حالا که می‌خواهم بروم از تو چه بهره‌ای دارم؟

می‌گوید: کفنت را می‌توانی از من بگیری.

رو به خانواده و فرزندان می‌کند و می‌گوید: من شما را خیلی دوست داشتم و برایتان زحمت کشیدم؛ تا کجا همراه من هستید؟ می‌گویند: تو را تا قبرت همراهی می‌کنیم و زیر آن پنهانت می‌نماییم.

رو به عمل می‌کند و می‌گوید: تو بر من خیلی سنگین بودی و در مورد تو مسامحه کردم؛ تا کجا با من هستی؟

می‌گوید: من در قبر و تا روز قیامت با تو هستم تا اینکه هر دو مقابل پروردگارت بایستیم و او حکم کند.^(۱)

زنگ افسوسی به دست خواجه هنگام رحیل

از شمار درهم و دینار می‌ماند به جا

هنگامی که چنین کسی می‌خواهد بمیرد گویی پایه‌ی در آهنین در تخم چشمش گذاشته‌اند و می‌چرخانند، و مانند کسی است که زنده

۱ - من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۷، باب غسل المیت، حدیث ۳۷۰.

زنده پوستش را می‌کنند و حضرت عزرائیل با بدترین و مهیب‌ترین شکل با او مواجه می‌شود که اگر هیچ سختی نداشت غیر از این، تا سالها برای ناراحتیش همین بس بود، و هنگامی که از دنیا می‌رود و غسلش می‌دهند و کفن می‌کنند آب غسلش آتش و کفنش آتش می‌شود و فریاد می‌زند که مرا کجا می‌برید؟ وقتی که او را در قبر می‌گذارند قبر چنان فشار به او می‌دهد که در روایت است طوری می‌باشد که خون از لابلای ناخنهایش بیرون می‌آید - این تشبیه است چون وقتی بدن را در جایی بگذارند و فشار سختی بدهند چنین حالتی دارد - و پیش نکیر و منکر می‌ماند و نمی‌تواند جواب بدهد که با تازیانه‌های آتش روبرو می‌شود و گودالی از گودالهای جهنم به رویش باز می‌شود و هر روزش بدتر از روز قبل می‌باشد.^(۱)

۱ - رک: بحار، ج ۶، ابواب الموت و ما یلحقه الی وقت البعث و النشور.

(۷)

ملحقات

عن حذيفة اليماني قال:

«قال رسول الله ﷺ: خَيْرُ أَوْلَادِكُمْ الْبَنَاتُ». (۱)

«رسول خدا ﷺ فرمودند: بهترین فرزندان دخترانند.»

و عن الصادق عليه السلام:

«الْبَنَاتُ حَسَنَاتٌ وَ الْبَنُونَ نِعْمَةٌ، فَالْحَسَنَاتُ يُثَابُ عَلَيْهَا وَ النِّعْمَةُ يُسْأَلُ

عَنْهَا». (۲)

«دختران حسنه و پسران نعمت هستند؛ به صاحب حسنه ثواب

می دهند و از صاحب نعمت سؤال (و حساب) می شود.»

عن ابن عباس عليه السلام قال:

«قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَاشْتَرَى نُحْفَةً فَحَمَلَهَا إِلَى عِيَالِهِ كَانَ

كَحَامِلٍ صَدَقَةٍ إِلَى قَوْمٍ مَحَاوِيحٍ وَلْيُبَدَأْ بِالْإِنَاثِ قَبْلَ الذُّكُورِ فَإِنَّهُ مِّنْ

۱- مکارم الاخلاق.

۲- همان.

فَرَحَ أَبْنَتُهُ فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ وَ مَنْ أَقْرَعَ عَيْنَ ابْنِ فَكَأَنَّمَا
بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»^(۱)

«پیامبر ﷺ فرمودند: کسی که به بازار برود و تحفه‌ای خریده و برای خانواده‌اش ببرد مثل کسی است که برای افراد محتاج صدقه می‌برد، و باید تحفه را اول به دختران بدهد و بعد به پسران، زیرا هر که دخترش را شاد کند مثل این است که بنده‌ای از نسل اسماعیل علیه السلام آزاد کرده، و هر که چشم پسرش را روشن کند مثل این است که از خشیت خداوند گریسته».

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ آبَائِهِ قَالَ:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: الْعَمَائِمُ تَبْجَانُ الْعَرَبِ إِذَا وَضَعُوا الْعَمَائِمَ وَضَعَ اللَّهُ عِزَّهُمْ»^(۲)

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عمامه تاج عرب بود، چون عمامه را کنار گذاشتند، خداوند آنها را بی عزت کرد».

وَ قَالَ علیه السلام:

«اعْتَمُوا تَزْدَادُوا حِلْمًا»^(۳)

«عمامه بگذارید تا حلمتان زیاد شود».

عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ:

«رَكَعَتَانِ مَعَ الْعِمَامَةِ خَيْرٌ مِنْ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ بَغَيْرِ عِمَامَةٍ»^(۴)

۱- مکارم الاخلاق.

۲- وسائل، ج ۵، ص ۵۷، حدیث ۵۸۹۲.

۳- همان، حدیث ۵۸۹۳.

۴- همان، حدیث ۵۸۹۴.

«دورکعت با عمامه از چهار رکعت بدون عمامه بهتر است».

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

«مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ إِلَيَّ إِلَّا مِنْ مَوْتِ فَتِيهِ»^(۱).

«مرگ هیچ مؤمنی برای شیطان از مرگ فقیه دوست داشتنی تر

نیست».

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

«مُحَادَثَةُ الْعَالِمِ عَلَى الْمَرَايِلِ خَيْرٌ مِنْ مُحَادَثَةِ الْجَاهِلِ عَلَى

الزَّرَائِبِ»^(۲).

«صحبت کردن با عالم در زباله‌دان بهتر از صحبت کردن با نادان بر

فرشها است».

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

«مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يُمَارِيَ بِهِ الشُّفَهَاءَ أَوْ يَصْرِفَ بِهِ

وَجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَلْيَتَّبِعْهُ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^(۳).

«کسی که علم را فرا بگیرد که بوسیله آن به علماء مباحث کند یا با

سفیهان مجادله نماید یا مردم را به خود متوجه کند، جایگاهش آتش

خواهد بود».

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ:

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: اَكْتُبُوا فَإِنَّكُمْ لَا تَحْفَظُونَ حَتَّى

۱ - اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب فقد العلماء، حدیث ۱.

۲ - همان، باب مجالسة العلماء، حدیث ۲.

۳ - همان، باب المستأكل بعلمه، حدیث ۶.

تَكْتَبُوا»^(۱).

«از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: بنویسید؛ زیرا تا ننویسید

حفظ نمی کنید».

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

«احْتَفِظُوا بِكُتُبِكُمْ فَإِنَّكُمْ سَوْفَ تَحْتَاجُونَ إِلَيْهَا»^(۲).

«کتابها (نوشته ها) یتان را نگهداری کنید؛ چون به آنها نیازمند

خواهید شد».

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

«أَعْرَبُوا حَدِيثَنَا فَإِنَّا قَوْمٌ فَصَحَاءُ»^(۳).

«روایات ما را با اعراب بخوانید؛ زیرا ما قومی فصیح هستیم».

۱ - اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب روایة الكتب، حدیث ۹.

۲ - همان، حدیث ۱۰.

۳ - همان، حدیث ۱۳.

پاسخ به چند سؤال

۱- چه زمانی طلبه می تواند معتمّم شود؟

■ به حدّی که بتواند جوابگوی مسائل مردم از عقاید و احکام باشد. خوب خواندن صرف و نحو و اتمام لمعتین و اصول فقه، جهت ملبّس شدن مناسب است.

۲- چرا طلاب معتمّم باید دائماً ملبّس باشند؟

■ برای اینکه مردم مسلمان و شیعه بتوانند با آنها تماس داشته باشند و از آنها استفاده کنند و یک نوع شعائر مذهبی است. همانگونه که ایام اعیاد و وفیات معصومین علیهم السلام و اظهار فرح و یا حزن شعائر است، لباس روحانیت نیز شعائر مذهب جعفری است.

۳- آیا باید طلبه حتماً ملبّس شود؟ افرادی به طلاب جوان القاء می کنند که

نیازی به پوشیدن عمامه و عبا نیست و در هر لباسی می توان دین را تبلیغ کرد، بلکه امروزه مردم از غیر آخوند مطالب را بهتر قبول می کنند.

■ وسوسه ها همیشه بوده و خواهد بود. یک طلبه از همان ابتدا باید

راه خود را قاطعاً مشخص کند و عملاً در مقابل وسوسه‌ها بایستد. و اینکه گفته شود مردم سخن غیر ملبس را بهتر می‌پذیرند یک نوع سم‌پاشی بیگانگان است.

۴- بهترین اشتغال برای همسران طلاب چیست؟

■ بهترین شغل برای همسران طلاب خانه‌داری و تربیت فرزند، و خواندن دروس حوزوی با همسر، یا در مراکز علوم حوزوی خواهران است. اما اشتغال به تدریس در مدارس یا ادارات و امثال آن با اجازه شوهر و رعایت شؤون اسلامی و طلبگی ایرادی ندارد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ارشاد القلوب، دیلمی، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۴. الطرائف، سید بن طاووس، انتشارات چاپخانه خیام، قم، ۱۴۰۰ هـ.ق.
۵. الغدير، علامه امینی، دارالکتب الاسلامیه، طهران، ۱۳۶۶ هـ.ش.
۶. المصباح، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، انتشارات رضی، قم، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۷. أصول، فروع و روضه کافی، شیخ کلینی، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ هـ.ش.
۸. بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۹. پند تاریخ، موسی خسروی، انتشارات اسلامیة، ۱۳۷۸ هـ.ش.
۱۰. تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۱۱. تذکرة المتقین، شیخ محمد بهاری همدانی، انتشارات نهاوندی، ۱۳۷۶ هـ.ش.
۱۲. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ هـ.ش.
۱۳. رهنمای سعادت، ج ۲، محبوب ابراهیم زاده سرابی، انتشارات عابدی، تهران، بدون تاریخ.
۱۴. زندگانی امیرالمؤمنین، سید هاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴ هـ.ش.
۱۵. سیمای فرزندگان، رضا مختاری، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۶ هـ.ش.
۱۶. عدة الداعی، ابن فهد حلّی، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۱۷. عوالی اللثالی، ابن ابي جمهور احسائی، انتشارات سید الشهداء، قم.

۱۸. غرر الحکم، آمدی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۶ ه.ش.
۱۹. قلب سلیم، آیه الله شهید دستغیب، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۰ ه.ش.
۲۰. کشف الغمّة، علی بن عیسی اربلی، مکتبه بنی هاشم، تبریز، ۱۳۸۱ ه.ق.
۲۱. لطف حق، استاد کریم محمود حقیقی، انتشارات حوزه علمیه شهید محمد حسین نجابت، شیراز، ۱۳۷۷ ه.ش.
۲۲. مجموعه ورام، مکتبه الفقیه، قم.
۲۳. مستدرک الوسائل، مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۸ ه.ق.
۲۴. مشکاة الانوار، علی بن حسن طبرسی، کتابخانه حیدریه نجف، ۱۳۸۵ ه.ق.
۲۵. مصباح الشریعة، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ ه.ق.
۲۶. معادشناسی، آیه الله سید محمد حسین طهرانی، انتشارات علامه طباطبائی، مشهد، ۱۴۲۳ ه.ق.
۲۷. مکارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسی، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۴۱۲ ه.ق.
۲۸. منتهی الآمال، حاج شیخ عباس قمی، انتشارات هجرت، قم، ۱۳۷۳ ه.ش.
۲۹. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ ه.ق.
۳۰. منیة المرید، شهید ثانی، دفتر تبلیغات قم، ۱۴۰۹ ه.ق.
۳۱. نظرات، آیت الله حاج شیخ حسنعلی نجابت، انتشارات حوزه علمیه شهید محمد حسین نجابت، شیراز، ۱۳۷۶ ه.ش.
۳۲. وسائل الشیعة، حر عاملی، مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۹ ه.ق.